PK
6530
Q37Z53
1873

نہ گردید ہفتگان را ازان طرح دہیم و از باقی ماندن دو حکم کنیم کہ اگر خواستہ ایزدیست بروز دوشنبہ ابروی ہلال ماہ محرم
سنہ ۱۲۶۵ ہجری بماتم داران جناب خامس آل عبا علیہم التحیہ والثنا اشارت بتعزیت خواہند فرمود ہمچنین اگر قصد کنیم کہ
دریابیم کہ روز طلوع ہلال صفر سند مذکور کدام روز ست باید کہ دو را کہ عدد حرف شہر صفر ست یعنی ب بایک کہ عدد
حرف سنہ ۱۲۶۵ ہجریست یعنی ا جمع کنیم و بر حاصل جمع یک عدد از جانب خود بیفزائیم مجموع چہار شدند و آن
قابل طرح نیست گویا ہمین چہار باقیماندند پس از باقی چہار حکم کنیم کہ اگر مشیت خالق لیل و نہار مددگار ست بروز
چہارشنبہ روز ہلال صفر خالی از خوف و خطر خواہد بود و بر ہمین قیاس ست استخراج حکم طلوع ہلال ماہہای آیندہ
و گذشتہ **فائدہ** ہرگاہ خواہند کہ روز سلخ شہر ذیحجہ سنہ ۱۲۶۴ ہجری دریافت کنند باید کہ سہ را کہ عدد حرف شہر ذیحجہ است
یعنی ج با چہار کہ عدد حرف سنہ ۱۲۶۴ ہجریست یعنی د جمع کنند و بر حاصل جمع یکعدد از جانب خود بیفزایند و او
مجموع کہ ہشت شدند ہفتگان طرح دہند و از باقی ماندن یک حکم کنند کہ طلوع ہلال ذیحجہ سنہ ۱۲۶۴ ہجری بروز شنبہ
بودہ و ہمچنین ہرگاہ بدریافت روز برآمدن ہلال ماہ مبارک رمضان سنہ ۱۲۶۴ ہجری قصد کنند باید کہ پنج را کہ عدد
حرف شہر مذکور ست یعنی ہ با چہار کہ عدد حرف سنہ ۱۲۶۴ ہجریست یعنی د جمع کنند و بر حاصل جمع یکعدد دیگر بیفزایند
و از مجموع کہ نہ حاصل شدند ہفتگان طرح دہند و از باقی ماندن سہ حکم کنند کہ بروز سہ شنبہ ہلال ماہ مبارک
رمضان بطریق براعت استہلال بشارت فتح ابواب جنان بکلید صبر صائمان اشارت فرمود ہمین قیاس ست تا آخر

نصیحت

اینقدر بعلم الیقین فرایاد خاطر دارند کہ ظہور صنائع صانع بیچون بر حسب قواعد مستخرجہ عقول ما مشتی ناقص عقول لازم نیست
بلکہ اگر حکم ضابطہ مقررہ مطابقت بطلوع ہلال بقدرت قادر لایزال پذیرد از بخت و اتفاق پندارند بل این مفہوم مسلم
از صنائع صانع بیہمتا انکارندہ

خاتمۃ الطبع

فراوان نیایش بحضرت باری کہ کتاب لاجواب از کلام مخمور بی مثل و عدیل مرزا محمد حسن متخلص
بہ قتیل موسوم بہ **رقعات قتیل** مع رسالہ ہلالیہ
بہ مطبع نامی و نامور منشی **نول کشور** صاحب بمقام
کانپور در ماہ جنوری سنہ ۱۸۷۳ عیسوی
منطبع گردید

و مجموعهٔ این حروف شهور زیج هوابد زاج ست و این حروف شهور از تبدیل سال بدل نمیشوند بلکه بر حال
خود برجا مانند مثلاً ز برای محرم قرار یافته خواه محرم ۱۲۶۴ باشد و خواه ۱۲۶۵ خواه ۱۲۶۶ و همین قیاس ست حروف دیگر
بخلاف حروف سنین که از تبدیل سال مبدل شوند چنانکه عنقریب ذکرش می آید **حروف سنین**

ا	ه	ج	ز	
که عددش یک ست برای سنه ۱۲۶۵ هجری مقرر گشته	[illegible]	[illegible]	که عددش هفت ست برای سنه ۱۲۶۸ هجری قرار یافته	
د	ب	و	د	
که عددش چهار ست برای سنه ۱۲۶۹ هجری مقرر گشته	[illegible]	[illegible]	که عددش چهار ست برای سنه ۱۲۷۲ هجری تقرر گزیند	

و مجموعهٔ این حروف **ابجد** بود باشد و چون سنه ۱۲۷۳ هجری آید باید که باز از الف شروع نماید یعنی

ا	ه	ج	ز	د	ب	و	د
الف را برای سنه ۱۲۷۳ هجری معین سازند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	برای سنه ۱۲۸۰ هجری تقرر نمایند

همچنین تا آخر حاصل آنکه بعد گذشتن هشت سال این حروف را بترتیب از سر برای هر سال قرار داده باشند و عدد آن
نیز در ذهن محفوظ دارند و همین قیاس ست در سنین ماضیه یعنی هرگاه عازم دریافت این معنی شوند که ازین حروف
مذکوره کدام حرف برای کدام سال از سالهای گذشته پذیرفته باید که راه عکس ترتیب پیش گیرند یعنی شروع از دال نمایند باین طریق

د	و	ب	د	ز	ج	ه	ا
برای سنه ۱۲۶۴ هجری معین سازند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	برای سنه ۱۲۵۷ هجری معین کنند

باز از دال برای سنه ۱۲۵۶ هجری بنای ابتدا نهند و بر الف برای سنه ۱۲۴۹ هجری ختم کنند و همچنین تا آخر **ضابطه**
هرگاه این دو نوع حرف مع اعداد معلوم شد پس لازم که عدد حرف ماهی که در یافت طلوع هلال آن منظور ست با عدد
حرف سال همان شهر جمع کنند و یکعدد دیگر از جانب خود بران بیفزایند و از مجموع هفتگان طرح دهند اگر قابل
طرح باشد یعنی اگر از هفت زیاده باشد و آن مجموع تا پانزده خواهد رسید نه زاید از آن و چون از پانزده هفتگان طرح سازند یکعدد
باقی خواهد بود حاصل آنکه بعد طرح در باقی نظر کنند اگر یک ماند بر آمدن هلال بروز یکشنبه خواهد بود و اگر دو ماند بروز دوشنبه و اگر سه
ماند سه شنبه و اگر چهار ماند روز چهارشنبه و اگر پنج ماند روز پنجشنبه و اگر شش ماند روز جمعه و اگر هفت ماند روز شنبه
مثلاً چون خواهیم که روز طلوع هلال محرم الحرام سنه ۱۲۶۵ هجریست دریافت نمائیم باید که هفت را که عدد حرف معین ماه
محرم ست یعنی ز را با یک که عدد حرف معین سنه ۱۲۶۵ هجریست یعنی ا جمع کنیم و یکعدد دیگر از جانب خود بران بیفزائیم مجموع

هلال مبنی گردانیدند پیروان شریعت را از صدها خصومت و هزاران نزاع وارهانیدند شکر او تعالی شانه که این ذره حقیر سراسر خطا و تقصیر متوقع رحمت رب غفور **عبد الرحمن** ولد حاجی محمد روشن خان مبرور نیز قوانین مستنبطه فقهارا از تعینات بیشمار دو احکام حکما و منجمین مخالفه شریعت را کذب از قرابادین اطبا می پندارد چه هرچه از اصول ایشان کلیت آن بفهم می آید از اکثریت قطع نظر جزئیت آن هم نمی برآید مگر در حکم این ضابطه دریافت روز سلخ که از سنه ۱۲۰۴ یکهزار دو صد و چهل و نه هجری تا حال که سنه ۱۲۶۰ یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجریست هرگاه مراعاتش نموده شد خطا نیفتاد لهذا اگر برین ضابطه حکم باکثریت نموده شود زیباست و بهمین جهت این ضابطه را ضابطه گفتن روا لیکن مستحسن باید که بر حکم خارج این ضابطه اگرچه هر بار مطابق افتد یقین نیارند بلکه در صورت عدم تطابق از حکم احکم الحاکمین پندارند که قادر مطلق بر خلاف عادت هم توانا است و آنچه مطابق عادت باشد قدرت بران بطریق اولی تفصیل این اجمال آنکه مثلاً ازین ضابطه دریافت شد که روز سلخ تاریخ بست و نهم ست اگر تاریخ سی ام گردید استبعادی ندارد و همچنین بالعکس و این خلاف عادت نیست ملخص آنکه چون اکثر احکام این ضابطه در صورت مراعات غلط نشد بنا علیه این ضابطه را بنا بر تفریح ناظرین در عبارت صاف بسلک تحریر درکشید و به **ضابطه هلالیه** موسوم گردانید **مقدمه** چون درین ضابطه حاجت بدریافت اعداد بعضی از حروف تهجی می افتد لهذا اولاً دریافت اعداد آن ضرورست و آن درین نهج است

احاد	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
عشرات	ي	ك	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰
مئات	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰
الوف	۱۰۰۰	غ							

تذنیب چون خواهند که روز سلخ ماهی از مراعات ضابطه که مرقوم میشود بدانند حروف شهور و حروف هر سال را مع اعداد آن در ذهن محفوظ دارند

بیان حروف شهور

ز ۷	ب ۲	ج ۳	ه ۵	و ۶	ا ۱
که عددش هفت ست برای محرم هر سالی که باشد قرار یافته	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	که عددش یک ست برای جمادی الاخره
ب ۲	د ۴	ه ۵	ز ۷	ا ۱	ج ۳
که عددش دو ست برای رجب المرجب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	که عددش سه ست برای ذی الحجة الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خارج از دائرهٔ مقیاس صانعی را ارزد که نقصان بدر و کمال هلال ادنی صنعتی ست از صنایع کمال او
و حمد فراوان و منت بیکران قادری را سزد که در ظهور عجائب قدرتش از برآمدن هلال و گرفته شدن ماه قواعد فلاسفه
و ضوابط اهل تنجیم اوهن تر و لغوتر از اصول و اهیه زن پیرزال همه مخلوقات بر عظمتش گواه است و از تمامی مصنوعات
بوحدانیتش انتباه اگر هلال ست ابما به بیمثالی او مینماید و اگر بدر ست کلف ریب از آئینه دلها میزداید اگر ماه ست
بر مهرش دال ست و اگر مهر ست اشارت بجبروت و جلال بعثت همچو سرور انبیا علیه الف الف تحیه و ثنا از صنایع سنیه
اوست و ظهور معجزهٔ شق القمر از بدائع بدیعهٔ او خرق عادات آن باعث خلق مخلوقات در تمام کائنات مثل ماه
چهاردهم هویدا و آشکار و معجزات آن مهر سپهر رسالت کالشمس فی نصف النهار شرعتش سراسر حکمتست اقتدا بیش
بتمامه هدایت و از اینجاست که هرگاه منجمین خلاف شرعتش گفتند بدولت دروغگوئی نقد اعتبار یکدست از دست
دادند و حکمای چون راهی از خود رفتند سرنگون بچاه ضلالت در افتادند مومنی که بملاحظه مشرف خدمتش رسید مستحق نعیم
جنت نعیم گردید فرخا وصف مردمانیکه با وصف خیریت و اکتساب میامن خدمت با برکتش بخطاب انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا سرفراز گشتند و خوشا حال کسانیکه با وجود یگانگت قرابت و اتباع کما حقه
و ادامت صحبت بخلعت اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم معزز و ممتاز و فقها که باین هادیان دین و مصاحبان
سید ختم المرسلین اتباع و اقتدا گزیدند پیشوایان طریقت و ائمه هدایت گردیدند هر وراه راست برآورده ایشانرا
خطری نیست و حافظ ضوابط منضبطه اینانرا خوفی نه آنچه قواعد اهل تنجیم را پس پشت انداخته ابتدای ماه بر یوت

و آقا صاحبان مخدوم نشسته بودند و قلم و دوات هم درین حجره قدیم مقفل بود جواب نوشته نشد الحال مینویسیم که رفتن نزد شخص معلوم بر بجا بود بعد یکدو روز باز بروید تا بر سر مهربانی آمده بعد خوب شدن معامله شما را یکسو نماید و بعمو صاحب کلان خود از طرف من باید گفت که حلوای معمولی بحضور باید رسانید که این خصوصیت از دست نرود تامل و توقف نیست و از امیر صاحب بپرسید که خطوط کالپی روانه شد یا نه و دیروز رقعه مرد عزیزی آمده بود از ان رقعه سخت خست و لئیمی میبارید لیکن چون غور کردم حق بجانب آن بیچاره بود زیاده خیریت **رقعه ۱۸۲** خواجه امامی صاحب دریافت نمائید که امشب آمدن متعذر است شما به آرام در خانه بخوابید و اگر کسی از حال من بپرسد بگوئید ما خبر نداریم هرگز این خانه را نشان نباید داد اگر فرشته هم باشد نباید گفت دیگر آنکه پارچه بینی پاک من زیر پلنگ وزیر صاحب یا توی دالان افتاده است حواله این آدم باید کرد فردا بشرط خیریت می آئیم ط

اندرون ۱۲

تمام شد رقعات

غزل ریخته کلک جواهر سلک عمدهٔ شاعران عدیم العدیل

مرزا محمد حسن متخلص بقتیل

غم عشق تو پایانی ندارد
چه در دست اینکه درمانی ندارد
جنون را گو که سوئی ما نیاید
کسی اینجا گریبانی ندارد

چه داند رتبهٔ خار مغیلان
سیه روزی که دامانی ندارد
اثر در گریهٔ مجنون مجوئید
که لیلی چشم گریانی ندارد

ز نعش کشتهٔ ناز تو پیداست
چه حیرتها که پایانی ندارد
سوال بوسه شاید داشت از تو
لبش میجنبد و جانی ندارد

مسلمانان مسلمانش مگوئید
قتیل کافر ایمانی ندارد

قطعهٔ تاریخ وفات آن والاصفات که ماده اش از نتایج افکار سر دفتر مورخان روزگار شاه بیت دیوان نکته دانی سر لوح بیاض سخندانی مولوی **کرامت علی اظهر** مغفور از مصرعهٔ ثانیهٔ مقطع غزل مرقوم است و مصارع لطافت متابع او بصنعت تضمین از مصرع ثانیه مترشحه قلم جادو رقم یکه تاز میدان فصاحت نیزه افراز معرکه بلاغت کاشف نکات خفی و جلی استادی **میر ناصر علی** نور الله تربته

قتیل نکته پرور مرد افسوس
چه در دست اینکه درمانی ندارد
ز دست ماتم و حزنش مسلم
کسی اینجا گریبانی ندارد

نماید دامن چاک حزین چاک
سیه روزی که دامانی ندارد
که گوید در غم آن قیس معنی
که لیلی چشم گریانی ندارد

بود آئینه از روی همه خلق
چه حیرتها که پایانی ندارد
بفکر سال او دیدم بخوابش
لبش میجنبد و جانی ندارد

ز روی کثرت عشق است گویان
قتیل کافر ایمانی ندارد

۲۰

۱۲ ۳۲

انشا موزون نمودید و لفظ غلط بود یکی طبع و دیگر مدح که هر دو بر وزن عقل اند بسکون حرف دوم و شما بر وزن
کرم که بمعنی بخشش ست بحرکت حرف دوم آورده اید خود در یک مصرع طبع صحیح بسته اید مصرع مذکور هم در همین قطعه است
اگر اینجا صحیح ست آنجا غلط چرا گفتید و اگر آنجا صحت دارد اینجا چرا غلط بستید خیال این غلطیها پر ضرورست و از دشمنان
خرده گیر باید ترسید حبیلش اینست که هر چه مسوده بکنید آنرا خوب ملاحظه نموده صاف بکنید بعد صاف کردن باز یک یک
لفظ را به بینید که در معنی چه طورست و وزنش چیست و املایش چه صورت دارد هر چند بدانند و لفظ فارسی باشد
حقیقت آن در برهان قاطع دریافت میشود و اگر لفظ عربی باشد و شما از حقیقت آن آگاه نباشید در شعر موزون
نکنید و در نثر مضائقه ندارد و در حاشیه مسوده بنویسید که من از حقیقت این لفظ آگاه نیستم **رقعه ۱۷۷** مرزای صفاهانی
من سلمه الله تعالی امروز بخانه خانصاحب میروم فردا بخانه مرزا سید و صاحب و از انجا عزم دولتخانه شما دارم بهتر
اینست که امروز وقتی لال بیگ بدکان کولی رفته خبر بیارد که برفی شیر کوچک کوچک در ورق نقره بران پیچیده طیار ست
یا کهنه شده از مزه افتاده اگر نو ساخته باشد فردا چار تنگه را برفی و سه فلوس را شیرینی پیٹھہ و یک فلوس را لڈوی مونگ بیارد
یا لڈوی موتی چور بیارد خدا کند که برفی تازه بدست آید هرگاه احوال برفی تحقیق شود فردا طلبیده منتظر من باید بود
امروز وقت سه پهر بعد برگشتن لال بیگ از بازار خبر برفی کهنه و نو باید نوشت شیرینی پیٹھہ و چیز دیگر اگر کهنه هم باشد بیارد
یا شش تنگه را همین برفی بیارد که اطفال هم خواهند خورد من اگر بسیار میخورم یکپاو بلکه کمتر خواهم خورد و چار آنه را
نیم سیر خواهد داد و بلا مکرر بیارد اگر دیروز هم طیار شده باشد تا فردا کهنه نخواهد شد بلکه بمجبوری ساخته پریروز هم تا فردا از لذت
نمی افتد قربان پڑا کڑی پریروزه **رقعه ۱۷۸** حال من دیروز بهتر ست تازه اینکه چون آرد ماش دارم و بها افتاده
امروز بطور خود در یک خریطه آرد مذکور پر کرده سر ابو العباس را دران گذاشتم بعد یکپاس که به بیت الخلا رفتم چه می بینم که در میش از
بست حصه یکحصه مانده است و دیشب بجای برنج یک پهلکه با شوربای چوچه مرغ خورده خوابیدم و غذای روزانه انار دلای میشود
دو زن پهلکه مع تری سه فلوس بود بخدمت عمو صاحب کلان خ و از طرف من باید گفت که روزیکه چاق شده پرهیز خواهم شکست
اول بخدمت سامی حاضر شده و یک نان آرد یا روه پخته مسکه بالای آن خواهم ریخت و قند خوب طلبیده با ماست خواهم خورد و یک
آبخوره کلان آب شب مانده بحلق فرو خواهم برد زیاده خیریت **رقعه ۱۷۹** امروز دوپهر بخدمت شما حاضر خواهم شد چای نخواهم خورد
آب اگرم نباید کرد لیکن قدری نبات کالپی بقدر یک پیاله کوفته باید گذاشت که من همراه خود خواهم برد امروز برفی دکان کولی
و قند در برنج پیره خشکه داخل کرده ام و برای آقا صاحبان مخدوم میفرستم و این در مقدار کم ست بعد سه چهار روز ضاعف آن
بخدمت شریف خواهد رسید **رقعه ۱۸۰** شما از احوال مزاج خود دو کلمه بنویسید یا زبانی تفویض سامعه آدم بکنید امروز اول صبح
برای دیدن مرزا ابو طالب خان بهادر که از درد گرده بیتاب بودند رفته بودم از شفقت ایشان چه بگویم که مرا دیده در جو
فراموش کردند و از درد دیدند مولوی حسین علی صاحب باز همین عارضه گرفتار شده اند دیشب چند بار قی کردند و امروز شاید مسهل
گرفته اند خدا جمیع بزرگان و شفیقان را از آلام جسمانی نجات دهد زیاده خیریت **رقعه ۱۸۱** لال بیگ رقعه را در جیبی تو بقیمر
که از ده سه روز برای دو بعضی دوستان همانجا می نشینم رسانید آنوقت شیخ امام بخش ناسخ و میر سعادت علی رفیق مرزا حاجی صاحب

بعضی جانور انرا بصورت خود سازند اگر شخصی بکمال باطن قلب ماهیت چیزی نماید اگر دانایان قبول ندارند لیکن موافق
عقیدهٔ خلق خدا اینست که اگر از پیغمبری بظهور آید آنرا معجزه نامند و اگر از ولی کرامات و خرق عادت و اگر از فاسق
سحر و اگر از کافر استدراج چون خرق بمعنی دریدن ست و عادت بمعنی نو کرامت را نیز خرق عادت نامند
باینجهت که اینکس عادت خود را پاره کرد یعنی از عادت بشری بیرون آمده اینکار کرده شاید عادت درینمقام بمعنی
طاقت بشری باشد و لفظ علیحده در اصل علی حده بوده است لیکن در فارسی علیحده نوشته میشود و در عربی علی حده
و فرق در عقل و عادت اینست که این عبارت که فلانی باینهمه صاحب همت ست که گوشت فرزندان خود در وقت ضرورت
بمهمان میخوراند خلاف عادت باشد ظاهر ست که اینحرکت خلاف حرکت انسان ست خلاف عقل نیست یعنی
ممکن ست که شخصی از راه جنون یا کم عقلی در عالم فقدان لحم فرزندان خود را کشته بمهمانان بخوراند و خلاف
عقل آنست که ممتنع باشد مثل پیچیدن اسمان در کاغذ یا دو طلبیدن آفتاب از آسمان بزمین مثل شمس تبریزی
پختن گوشت که در عوام مشهور ست این خلاف عقل ست قلب ماهیت هم ازین قبیل ست رقعه ۱۷۵ خواجه اما مے
سلمکم الله تعالی رقعه آقا صاحبان متضمن طلب امیر صاحب که مجلس دعوت فردا قرار داده اند بجهت
ملازمان ممدوح رفته بود معلوم شد که شما آنجا نبوده اید و الا چند سطری سهی شما بخط من بوده است خلاصه اینکه
امیر صاحب عذر معقولی بتحریر در آوردند و سوای این فی الواقع مناسب آن بود که طعامی برای این صاحبان که از سفر آمده اند
از انطرف میرسید هرگاه در عدم ارسال طعام ضیافت حیلهٔ تعزیت رافع اعتراض باشد آمدن بخانه ایشان نیز در
گرو همین عذر ست هرچند این بیچاره ها از تکلفات رسمی مبرای محض اند لیکن چون عیال داران را ضرورت که پابند
رسمیات باشند عذر امیر صاحب مسموع و مقبول شد آمدم بر احوال شما و بروز خود در عالم بیخبری وعده کرده بودید امروز
از رقعه امیر نیامدن شما نیز ترشح نموده بهرحال از جناب قبله و کعبه بپرسید اگر آمدن شما قباحتی نداشته باشد فردا
باتفاق میرزا محمد صاحب بیائید و اگر از جناب والا ممنوع شوید همین عذر از طرف صاحب مسموع و مقبول ست لیکن
بمیرزا محمد صاحب باید گفت که آمدن شما طفیلی نبوده است داعی خود گفته بود و سوای این از نوکران هم نشنیدند
که در رکاب اقامی آمدید فردا همراه آدم من بیائید رقعه صاحب بطرف ثانیها نموده ام در مغلیه رد دعوت معیوب ست زیاده
خیریت رقعه ۱۷۶ واضح باد که انشای دیروزهٔ شما را دیدم خوب نوشته اید لیکن غرض من ازین فرمایش
چیز دیگر ست و آن اینست که از اول در براعت استهلال مناسبات باغ و چاه و برج و حمام و نهر را بیان بکنید
نوکر موسم ضرور نیست و در اثنای تعریف این چیزها مدح نواب مضیر الدوله فارس الملک محمد علیخان بهادر
سپهدار جنگ پسر جناب عالی ضرور ست زیرا که باقی این چیزها ایشانند تمام شد این هم دیگر باید شنید که آنوقت
نزد جناب قبله و کعبه رفته تحقیق باید کرد که دختر شمس الدوله بهادر که قضا کرده است چند ساله عمر داشت حضرت
امروز شنیدند چون بی اجازت جناب عالی جائی نمیروند و روز جمعه دربار میشود لهذا اراده دارند که فردا
اکبر علی را نزد جناب عالی بفرستند و بروز دوشنبه خود نزد طرف ثانی بروند و در ابیات شما که درین

نیز یعنی پدرش را حضرت جنت آرامگاه باید گفت و پدر کلانش را جنت آرامگاه کلان و تا خود نپرسد سخنی آغاز
نباید کرد و اگر مطلبی ضروری الذکر باشد جور کرده ادا باید کرد و اگر برای کار برفتن حکم کند تسلیم کرده باید رفت و وقت باز آمدن
و ادا کردن مطلب نیز تسلیم باید کرد و وقت مقابله او یک سلام و بعد از آن تسلیم کرده استاده باید شد یا باید نشست
و اگر در روز سه بار بلکه ده بار روبروی رفتن اتفاق افتد در هر مقابله سلام و تسلیم باید کرد و شاهزادها را پیر و مرشد
نباید گفت و عند الخطاب لفظ کرامات بر زبان آورده عرض مطلب باید کرد و بندگان عالی و جناب عالی غائبانه آنها را
نباید گفت بلکه صاحب عالم اولی بود **رقعه ۱۷۴** پوشیده نماند که طبیعت قوتی ست خالی از شعور که در سنگ و درخت
و حیوان و آدمی امانت نهاده دست قدرت ست مثلا سنگ را که از پائین ببالا می اندازند مجبور ست که از بالا
به پائین آید اگر مانعی نباشد مثل سقف یا درخت یا چیز دیگر پس حرکت سنگ را که از پائین ببالا رفته قسری نامند
یعنی باختیار آدمیست باختیار سنگ نیست و از بالا بپائین آمدن را حرکت طبعی نامند یعنی طبع سنگ چنین اقتضا نموده
که از بالا بپائین آمد و میل آهن بمقناطیس هم ازین قبیل ست و بالیدن درختان و سبز شدن برگ نزدیک باریدن باران
و وزیدن باد مراد نیز خصوصیت طبیعت دارد همچنین گریختن بز از گرگ ظاهر ست که اگر گرگ را بزنجیرها بسته مقابل آن
بز را بندند یا استاده کنند از بیم خواهد گریخت یا خواهد رمید یا خواهد مرد پس ترسیدن آن از گرگ امریست طبعی یعنی در اصل
خلقت از گرگ میترسد و میل نمودن اطفال شیرخوار بزبان بطرف مادران و زنان پرورنده و ترسیدن جوان پیر در مکان
تنها وقت شب یا در جنگ نیز امر بسبب طبعی یعنی در اصل خلقت هرگز زوال پذیر نیست و ترک آن محال و قوت دیگر ست که در سنگ
و درخت نباشد خصوصیت بحیوان و آدمی دارد که آنرا عادت نامند و این قوتی بود که از تعلیم و فیض صحبت دیگری حاصل
میشود مثل گربه ولایتی که خون در ابتدا با کبوتران بزرگ شود و حمله بر کبوتری نکند یا فیل که تا دو سه بار آدم نکشته باشد
حمله بر آدمی نکند یا بوزینه که هر کس را در ابجوب یا چیز دیگر ازین قبیل ترسانند سلام بر وکند و عادت آدمی از قبیل وظیفه بسیار
و عبادات و مثل زنان حرف زدن و رقصیدن و خود را زن دانستن و قمار باختن و شراب خوردن بسیار باشد و این امور
طبعی نیست اگر صحبت قماربازان بهم نرسد هرگز قماربازی نخواهد شد همچنین صحبت بی هنران لیکن بعضی کسان که صاحب
قوت قدسیه اند حسن و قبح هر چیز را در یافت مینمایند و صحبت اصحاب رذیلت را ترک کنند و ترک عادت هم چون ترک طبیعت
بسیار مشکل ست لیکن ممکن ست که بعد مرور ترک عادت صورت بندد بخلاف ترک طبیعت که ممتنع باشد و موجودات
دو گونه بود یا آنچه بقدرت الهی از وقتیکه موجود گشته بحال خود ست مثال عقول و افلاک و ماه و مهر و دیگر ستارگان یا آنکه
یکی بصورت دیگری نشود چون آب و آتش و باد و خاک یعنی باد بصورت آتش و آتش بصورت باد و همچنین خاک
آب و آب خاک نشود یا فنا پذیر شود بدیر چون درختان میوه دار و بی میوه مثل درخت انار و سرو و یا
زود تر چون درختان غله و بعضی گیاهای خودرو که سال بسال از زمین برکشند و قلب ماهیت آنست که هیئت
چیز متغیر شود و این نیز ممتنع ست مانند گندم شدن نخود یا بعکس یا طلا شدن مس که در مذهب اهل جنون
حقیقتی دارد اما قلب ماهیت بی سعی آدمی بقدرت الهی خود بخود ممکن ست چون بعضی جانوران کوچک

بکار آید و در کتاب کو پیرایه تحریر پذیرفته در ینجا نوشته می آید و اینها را طرق و سنن و آداب نامند که بعضی از ینها سوای
قلم و زبان تعلق بجوارح نیز دارند یعنی با عضای بدنی انسانی مخفی نماید که در مقابل شخص مساوی خود را بنده و مقابل
خود را قبله و قبله حاجات هم گفتن درست آمد صاحب و قبله و کعبه نیز و استاد و مرشد را هم باید گفت و به پدر زن نیز مضائقه
ندارد بشرطیکه آقا نباشد لیکن پدر را نباید گفت و لفظ پیر و مرشد سوای استاد و مرشد بدیگری نباید گفت
لیکن استادیکه علوم کتابی بیاد این کس دهد نه استاد در فنون دیگر مثل کشتی وغیره صناعات کم رتبه و بیمقام
دادن را عنایت کردن نامند و به پدر سوای بدهید عنایت نباید گفت و در خطاب آنجناب باید گفت یا جناب والا
یا جناب حضرت هم مضائقه نیست لیکن مثل نور اینها حضرت بمعنی پدر استعمال نباید کرد و در غائبانه پدر را والد
یا قبله گاهی باید گفت اگر همین اشخاص مقابل باشند روبروی آقا هیچ و پسر خود را در مقابل این صاحبان سوای
شخص مساوی غلام زاده گفتن مضائقه ندارد و روبروی شخص مساوی صاحب شخص بنده زاده باید گفت
روبروی پدر نام او باید برد و همچنین روبروی بزرگانی که از پدر در مرتبه زیاده باشند مثل عم بزرگ و خال بزرگ لیکن
اینجا غلام زاده گفتن نیز درست باشد چراکه سوای شخص مساوی که آنجا خود را بنده گفتن سزاوار است و پسر خود را بنده زاده
در مقابل اینها خود را غلام و فدوی باید گفت و بر نام پدر روبروی بزرگان لفظ صاحب را اضافه نباید کرد یعنی اگر
کسی از بزرگان سوال کند که پدر شما چه نام دارد باید گفت که زید یا عمرو و زید صاحب و عمرو صاحب نباید گفت
و روبروی اینهمه صاحبان پدر و برادر کلان را استاده شده سلام باید کرد و در مکتوبیکه برای بزرگی نویسند پسر خود را
برخوردار یا برخوردار کامگار نباید نوشت غلام زاده زید یا عمر یا فدوی زاده و برای آشنای همسر بنده زاده باید نوشت
آمدم بر آداب آقا آقا بر چند قسم میباشد یکی اینکه اینکس از سبب او کامیاب مطلب گردیده یا اینکه از پیش خود سلوک می ورزد
لیکن او را نیز آقائی ست مثل رسالدار یا عامل پرگنه یا دیوان امیر پس چنین آقا را مربی و محسن و نوکر را رفیق و همدم و مصاحب
نامند و در ینمقام عنایت کردن بجای دادن و پدر خود را روبروی او قبله گاهی و قبله گاهیصاحب و والد گفتن
مضائقه ندارد و سلام هم بر بزرگ خود باید کرد و او را قبله و کعبه و قبله حاجات باید گفت و در عالم اختلاط خداوند هم گفتن
مضائقه ندارد و تعظیم دوستان هم باید کرد و تشریف بیارید و به میفرمائید هم بدوستان و بزرگان گفتن معیوب نیست اما
برای او عرضی باید نوشت برای بعضی بی مدد برای بعضی با مدد و پسران او را نام به کمال عزت باید برد و روبروی او
تعظیم هر یکی باید کرد آمدم بر آقای ذی جبروت مالک الملک که در ملک او دیگری شریک نباشد آدابش اینست که
روبروی او خود را غلام و پسر خود را خانه زاد باید گفت غلام زاده نباید گفت و پدر خود را نیز غلام و برادر کلان را بنام
یاد باید کرد و اضافت نمودن و دادن او را مرحمت کردن یاد دادن باید گفت عنایت کردن نباید گفت و روبروی
او تعظیم هیچ بزرگی نباید کرد عند الذکر هم الفاظ بزرگی آمیز در حق کسی نباید آورد و او را بدر بار جناب عالی و حضور
باید گفت و عند الخطاب پیر و مرشد خداوند و اولادش را مرشد زاده روبروی لفظ بهادر بر پسرانش زائد باید کرد
و آمدن آنها تشریف آوردن نباید گفت الا بزرگان و بین آدر حضور او به بزرگی تمام نام باید برد و بزرگان او را

همین آشنائی شما باشد این نقل طرفه نقلی ست که میر باقر بعضی اجناس را از قسم کتاب وغیره پیش اکرام الله وغیره فروخته
بود چون دو سه بار خان موصوف بر وعده وفا نکرد میر فرمود روز تقاضای شدید نمود خان موصوف گفت که
غیر هیچ آدم شریف را معامله با کشمیری نصیب نکند که عجب مردم بحیایی هم دریده میباشند میر باقر گفت که شما هم ما هستید
یعنی کشمیری تمام شد این داستان و آنچه از احوال آن کوت برچی حواله قلم کرده اید طشت از بام افتاده است او را هم اینقدر اخفا
منظور نیست سبب اینست که چون شائبه حیا درین قوم باقی مانده و خود را دانا ترین خلائق میگیرند این عمل را بر خستم
خود بد نمیدانند و علاوه آن دیوثی را داخل عیش میشمارند یعنی زن خود را رو بروی خود گائیدن میدهند همچنین خواهر
و دختر را نیز هر چند در جنب زن که حرمت خود ست خواهر و دختر گیستند چون زن کوت برچی را دیگران میگائیدند او لاد
هم مشکوک ست درین صورت زائیدن زن اوست و نه دختر دختر او اینقدر که از ذکر این عمل بد میزند یا اگر کسی بگوید
که شما کوت برچی هستید بر سر غضب می آید سبب اینست که در نظر مردم صاحب این عمل ذلیل و خوار ست و هنوز ایشان
درین صناعت بدرجه کمال نرسیده اند در بند تشخیص ظاهری یعنی دربارداری و تحمل ظاهری هستند اگر این قید
در میان نباشد رخت زنان میپوشند در میان زنانه و این قوم چه فرق ست ایشان هم بالطبع رغبت باین میباشند
که لباس زنانه میپوشند و چه عجب که در خلوت همین عمل را میکرده باشند لیکن این مرد کوت برچی ست ظاهر خیلی خلیق
دوست جو و هم دارد و تحمل حرف ناملائم هم ندارد از همین جهت عزتش باقی ست لیکن خدا بهر حال شعر چه توانگر و چه مرد
این اند + با همین مردمان بباید ساخت + از کسیه خود چه میرود هر کسیکه تواضع پیش آید با او ملاقات باید داشت میر نصیر الدین
در بنارس و مولوی منیر علی در مرشد آباد اند اکثر خطوط این صاحبان می آید میر موصوف در هر خط مستفسر احوال صاحب
و متاسف بر کمی مشاهره می باشند من هم خیلی خون خون جگر میخورم لیکن امور اختیاری نیست اتفاقی ست جلیل تر
همین ست میر نصیر الدین صد روپیه از مال پدر خود می یابند بزور بازوی خود چیزی پیدا نکرده اند آن ملکی بچه از مدتی
پیش منشی بود دنانش میخورد و حالا در سر رشته امانت به نیابت شخصی نوکر پنجاه روپیه شده است لیکن این ایاد داشته
باشید که این نوکری زیاده از دو ماه نیست چون منشی دو سه بار به لکهنو که آمد خدا داند بکدام تقریب در دیوانخانه عمویش فرود
آمده بود بهمان تعارف این مرد که دبال گردن او شده بود برای رفع بدنامی اینقدر تعجل آورد و الا او را با سخی
قطعاً عداوت ست هر چند مشنیع این مرد که هم مثل عوام ست بلکه مثل بازاریان تمام بزرگانش خارجی بوده اند
والله زمانه از وجود آدم فهیم و عقیل خالی شده است والا ننگ آدم بود که با اینگونه خرکره ها حرف بزند این ملکی بچه
سخت خر ست برادر کوچکش در وقوف هزار بار برو میچربد خریت مرد که اینست که بر نام آمده ست شاه پیر اجان
میدهد گویا از کونش جسته است مرد که پیش مردم اظهار تلمذ خود را بمن میکند و بزعم خود میداند که من ازین ادعای او بسیار
خوش خواهم شد و جای خود در دل من کند خطوط مرسله جا بجا رسانیده شد گنگارام خود امروز جواب نوشته ملفوف همین خط
کرده اند و نزد آقا صاحبان هنوز نفرستاده ام حالا آدم میبرد جواب بعد ازین خواهد رسید **رقعه ۱۷۳** هر چند در نصاحت
الفاظیکه برای نویسنده مکتوب مقابل شخص مساوی و بزرگ و خرد در کار باشند کوشیده لیکن بعضی چیزها که تعلق بمرتبه طرفانی دارد که عند البصیر یر

نوشته بود بدفرستادند و احوال دریافت گردید دو خط پیشتر هم نزد صاحب فرستاده شد یکی حسین بیگ نوه آورد
و یکی بطور خود در ڈاک انگریزی مرسل ست بعد ازین اگر خط قابل اخفا باشد درین لفافه فرستادن مصلحت نیست
بدر دولت حضرت عالم فرستادن مناسب ست من با آغا صاحب مختار فهمانیده ام که اگر بعد ازین خط خواجه امامی اینجا
بیاید اگر آنوقت من اینجا باشم بهتر والا پیش خود نگاه داشته بتوسط آدم خود در گوش من اطلاع بکنید هر جا که مناسب خواهد بود
خواهم طلبید یا نزد خود نگاه باید داشت آدم بر احوال دیروز حبیب امجد شما بعد مطالعه خط خیلی بیحواس شدند
امروز رقعه بمن نوشتند که خواجه امامی مفت از دست رفت خدا داند در چه بلا گرفتار خواهد شد صلاحی به ازین نیست که
خواجه قاضی آنجا رفته او را همراه خود بیارد و تاج الدین حسینخان صاحب بعد مطالعه خط شما منغص شدند و بمن نوشتند که شما
بجناب خانصاحب قبله عرض بکنید که خطی بنام من متضمن نفرت خود از کار شکوه آباد و اطاعت عامل آنجا رغبت خواجه امامی
باین کار بامید لطف و عنایت صاحب والاجناب و پاس حکم حضور بنویسند و اینقدر مضمون دیگر هم باشد که برخوردار
بالفعل از حکم آقای خود چاره ندارد لیکن آینده وقت روانگی صاحب عالیشان او را آنجا نخواهم گذاشت و سر صد
از تفضلات خداوندانه آنم که او را وقت روانگی یاد فرمایند تمام شد مضمون تاج الدین حسینخان صاحب اینوقت بحضور
نزد تاج الدین حسینخانصاحب برای نمودن رقعه قبله و کعبه و نزد قاضی صاحب برای نویسانیدن رقعه قبله و کعبه بنام
خانصاحب رفته است به بینم چه جواب می آید و هر چه قرار می یابد در خط فردا که بلفوف خطوط خانگی خواهد بود نوشته خواهد شد
و خانصاحب هم زودتر میرسند اگر حضور از روانگی ایشان بپرسند شما همینقدر عرض بکنید که بروز پنجشنبه پانزدهم
شهر حال یقین که روانه شده اند من بنا بر احتیاط رقعه دیگر بی لفافه اسمی شما درین خط پیچیده ام احیاناً اگر صاحب والا جناب
بپرسند که خط مرزا قتیل متضمن این مضمون پیش شما کجاست باید که همین رقعه را بنمایید دیگر خیریت رقعه ۱۷۲ خطوط مرقومه
بست دوم شهر حال رسیده موضح مطلب گردید آنچه از احوال همشیره زاده دیوان ابو الحسن خان نوشته اند دریافت
شد معلوم نیست که این مرد عزیز پسر میر باقر علی مرحوم ست یا پسر کدام کس دیگر اگر پسر میر باقر علیست پس دوست قدیم
انیست پدرش با من محبت بسیار داشت پیش از کدخدا شدن در لشکر نواب نجف خان مرحوم سی و چار سال تا پنج سال
پیش ازین بودن میر مرحوم در خیمه سید مرجان اتفاق می افتاد من هم در همان ایام از شاهجهان آباد وارد لشکر
بودم و سید موصوف از محبان من بود و اکثر اوقات از اوتاق خود بنشسته در اوتاق او میرفتم میر باقر را هم آنجا میدیدم
گاهی از صبح تا وقت چاشت و گاهی از سر شام تا نصف شب با هم اختلاط میکردیم در همان روزها هفت روز نسخه
بدیع المیزان که در علم منطق ست پیش من میدید چون از ٹوره کوچ پیشتر شد من بنا بر ضرورتی با کبرآباد روانه شدم بعد ازان
که باز بلشکر رسیدم شنیدم که میر مزبور بشاهجهان آباد روانه شد خاندان ایشان خیلی بزرگست ایشان در کشمیر ملقب
بسادات مدنی اند میر مرتضی نامی فاضل بر دست صاحب اجتهاد در مذهب امامیه گذشته اند که خواجه محمد علی با همه
کمال شاگرد ایشان بود میر موصوف عموی میر باقر علی میشوند میر باقر علی مرحوم را پسر بود در کمال ذکاوت و اهلیت
و وجاهت و تقوی در شانزده سالگی قطبی یا میبذی میخواند بیچاره مدقوق شده زندگی را خیرباد کرد شاید برادر کلان

بجا شد زیرا که نمودن رقعه وقت استفسار صاحب والاجاه از احوال خانصاحب نیبا بود از طرف خود چه تحفگی داشت صاحب
من بعد ازین انچه میفرمایم آنرا حکم قطعی ندانید مشوره خیال بکنید هر چه مناسب وقت در رای شما پسندیده نماید بعمل آورده
باشید نام خدا رای شما صائب و نزد من پسندیده است **رقعه ۱۷** خواجه صاحب عالیقدر سلمه الله تعالی
پریروز خط بهجت نمط رسید موجب مسرت فراوان گردید نوشته بودید که تاج الدین خان باز به تحصیلداری پهیوند
مامور شدند لیکن این لفظ را او معمور بعین مهمله نوشته بودید پوشیده نماند که مامور صیغه مفعول از امر یامر
آمده است و درین مقام همین انسب مینماید و معمور بمعنی آبادان تعریف شهرت درینجا چه گنجایش دارد معنی شعر
مرزا فتح **شعر** هواجب کفر ثابت هی یه تمغای مسلمانی ٭ نه چهوٹی شیخ سی زنار تسبیح سلیمانی ٭ این است که تمغا
با تای قرشت مفتوح و میم ساکن بمعنی زریکه گذربانان و رابداران بحکم حاکم از تاجران و دیگر راه گذاران گیرند این
معنی لغویست و در استعمال بمعنی سود و نفع ست و سلیمانی سنگی ست برنگ کبود که در میان آن رگ سفید
میباشد که آنرا زنار میگویند غرض شاعران اینست که کفر و اسلام هر دو در اصل یک ست و فرق ظاهری نزد یک
اهل تحقیق نامعتبر هرگاه کفر ثابت شد همان ثبوت کفر سود مسلمانی ست یعنی اسلام عین کفر و کفر عین اسلام ست
هر دو از هم جدا نمیشوند بنوعی که زنار از تسبیح سلیمانی منفک نمیتواند همین صورت کفر از اسلام و اسلام از کفر جدا
نمیگردد شیخ با اینهمه تقوی نتوانست که زنار را از تسبیح سلیمانی جدا سازد تمام شد اینهم دیگر انکه حالا محسن تفضیل شافی مطلق
از سابق بهتر ست اگرچه هنوز بحالت اصلی عود ننموده لیکن کم کم بطور سابق اختلاط میکند و میخندد و این دلیل تام صحت
ست گو پیاده راه نمیتواند رفت اگر که میل طبع به لعبت گلی میشود یا دل رغبت بشیرینی میکند با دم خود میگوید که مرا
پیش مرزا صاحب برسان وقتیکه می آید سوال هر دو چیز میکند من البته لعبت گلی می طلبم لیکن چون طبیب از شیرینی
خوردن منع کرده است بهر طوریکه میشود از سر او وا میکنم اگر گاهی اتفاق میشود یک نبات ریزه با و میدهم با شیرینی
لیکن چون نزد حکیم اینهم مضر ست بمقدار نمیدهم در مقدمه معامله دیوانجی انچه جناب قبله و کعبه بنویسند بران عمل
نمایند نیک و بد را بانجام کار نظر داشته باشید دیروز مشاعره بود از باعث آمدن بعضی احباب و خاطرداری آنها
و دروز شاهزاده مرزا جهانگیر بهادر زیاده از پنج غزل هر غزل هفت بیتی اتفاق نشد در خط آینده فرستاده خواهد شد
جهانگیر شاهزاده روز پنجشنبه بست و چهارم محرم داخل لکهنو شدند جناب عالی با حشم تمام که شاید آصف الدوله بهادر
باینصورت استقبال مرزا جوان بخت شاهزاده نکرده باشند پذیره شده بودند شاهزاده موصوف با وصف غرور سلطنت
و بدمزاجی جناب عالی را در یک هودج پهلوی خود نشانید شاهزاده موصوف رخت انگریزی پیوشد و پر جانوری
ارغوانی رنگ بر سر بیزند چهار کس دیگر از رفقایش همین هیئت دارند فقیر را هم یکروز اتفاق صحبت با و شد
همینکه سلام کردم کرسی طلب کرد و فقیر را نشانید و چیز هم همراه خود خوانید دیگر خیریت **رقعه ۱۷** بعد اشتیاق واضح
باد که دیروز که پانزدهم شهر حال بود لفافه خطوط شما رسید و رقعه مختصر یکه بنام من بود آنهم بمطالعه در آمد تاج الدین خانصاحب
به پهیوندر رسیده کاغذ دیگر برای کاتب خواهند فرستاد و امروز آقا صاحبان خط دیگر که برای من از زبان اردو

بمعنی استقبال

شما هم میدانید که محو با جای خطی نوشته میشود و مهمل با های هوز مینویسند لیکن از سبب سرعت تعلق بودن خاطر کار دیگر
بالعکس از قلم شما ترشح نمود انشاء الله العزیز وقتیکه بر مطلوب ظفر میسر شد و اطمینان مهم میرسد آن وقت بآن مجلس
و دیگر یک دو کتاب لغت نزد صاحب فرستاده خواهد شد صاحب من من ازین خوشی ندارم که شما
بوعلی سینا شوید ظاهر خود را درست بکنید من ترقی شما در دنیا میخواهم اگر خدا علم و دولت هر دو بدهد سبحان الله
کور چه میخواهد دو چشم بینا و اگر علم بقدر ضرورت عطا فرماید و دولت زیاده از حد لیکن بفطرت تمام نه بدلت آنهم
طالع و خوی عنایت خداوندی الین با خطی برای ناهر سنگه نبود چون او بذات خود مشتاق خبر فرحت اثر شماست
و میداند که محبت او در دل شماست از راه اختلاط کلمه بر زبان می آرد لیکن از دل نیست اگر جواب صد خط
نخواهید نوشت او خط صد و یکم خواهد نوشت امروز مرد که از دو پهر اینجا دار دست شام خواهد رفت خطش ملفوف است
و دو کاغذ دیگر یکی عنایت نامه حاجی اسمعیل نامی دوم غزلهای مشاعره حال رقعه ۱۶۹ سلمکم الله تعالی پوشیده
نماند که لفافه اسمی آغا صاحب مختار حضور پر نور مرقومه بست و یکم شهر حال بمن رسید و قاصد بر آن مطلع نشد صورت
حال اینست که من بیست و نه که بست و سوم شهر حال بود خبر روانگی امیر صاحب بتاریخ بست و ششم شنیده برای
ترخیص ملازمان جناب ممدوح بنجاس آمدم و رفتن ایشان بر هم زدم حالا در شروع ایام برشگال روانه خواهد شد
و دیروز که بست و چهارم روز دوشنبه بود آدم آقا صاحب دام مجده آن لفافه را مخفی آورده رستم را بیرون دروازه
برد و باو سپرده در رفت رستم نیز باخفای تمام بمن رسانید خط مرزا ابو الحسن خان دیوان هم در لف
آن بود بخوبی همه خوانده شد و کسی ندانست چون من در بنجاس هستم و آغا صاحب آنجا جواب از طرف ایشان
بعد ازین خواهد رسید و بر جواب چه موقوف است ایشان شب و روز در یاد شما هستند تحریر خطوط در مقام داعی
شدن ضرورت احوال تازه میشود باقی همین یک خط برای همه دوستان کفایت میکند صد آفرین بر شما که بر سر نامه
نام آغا صاحب نوشته بودید و الا احتمال آن بود که چوبداران و پیاده ها بهرکاره ڈاک میگفتند که مرزا قتیل بنجاس
رفته است و هرکاره بمجرد دریافت حال اینجا می آمد اگر من تنها اینجا خط را میگرفتم باز هم قباحتی نداشت و اگر جای
میرفتم صاحبان خانه خط را گرفته از راه بی تکلفی میخواندند لیکن این احتمال من خیلی ضعیف است زیرا که من وقت آمدن خود همه
آدمها را چه چوبدار و چه پیاده طلبیده تقید کرده آمده بودم که هرگاه خطی بنام من آید شما آن خط و هرکاره را پیش آغا صاحب
بیارید هرگز بنجاس یا جای دیگر نخواهید فرستاد اگر خلاف این بعمل آورید از نوکری برطرف خواهید شد
آغا صاحب هم قدغن کردند و تهدید نمودند در نصیورت آمدن خط بنجاس احتمالی نداشت لیکن بسیار بدانائی کار کردید رحمت خدا
بر همه شما دیروز وقت شام در خطوط خانگی خطی بنام صاحب در ڈاک فرستاده شد در خط مذکور چند لفظ تعزیت
حادثه جانگزا هم است آعاده آن چه ضرور حالا بعد ازین عرضه برای جد امجد خود بنویسید آمدن مولوی کلیم الدین
منتقی عدالت و دیگر ارباب عزت و متاسف شدن صاحب والاقدر از دریافت این سانحه حواله بقلم باید نمود
تا در نظر این مردم عزت شما جاگیر دو رقعه من که در مقدمه روانگی خانصاحب از لکهنو بحضور نمودید بسیار

دریافت نمایند که معلوم نیست که دیروز یا امروز مرزا بچو بیگ پهلوان و آن مرد جو گندم ریش که وقت آمدن اینجا شما
بالای بام طلبیده سفارش او کرده بودم آمده بودند یا خیر و صاحب در مقدمه هر دو کس بطوریکه گفته بودم بجناب قبله و
کعبه عرض کردید یا وقت مناسب نبود بهر حال اگر گفته باشید مفصل نویسید والا بگویید فردا جواب نویسید **رقعه ۱۶۷**
خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی پنجروپیه بدست رستم خان فرستاده شد باید گرفت و نزد والده میان مکور فته باید گفت
که مرزا قتیل پیشتر که دوستانش تحصیلدار پرگنات در ملک انگریز بودند و سفارش اکثر مردم بآنها مینوشت و همه
بقدر مقسوم خود کامیاب میشدند درینولا که آشنایانش همه معزول شده اند سفارش یکروپیه بآنها نمیدارد
و سابق هم خط نوشته باهل حاجت میداد این نیست که زر برای کسی طلبید مگر دو سه بار بعضی را سخن انهم بعمل آورده بود
و گاهی که بکسی همین جا داده از پیش خود داده است انقدر گفته باز بگویید که این پنجروپیه بگفته شما از پیش خود برای آن
زنکه فرستاده اند با و بدهند زیاده حیرت **رقعه ۱۶۸** مخفی نماند که عرضه اسمی جناب خانصاحب قبله و کعبه پریروز که پنجم
ماه مبارک بود رسید چون من اینجا نبوده ام و والد شما هم از باعث صوم فرستادن آن نزد من فراموش نموده اند امروز
که از خانه آقا صاحبان اینجا آمدم بمطالعه درآمد تحصیلداری و هر چه غیر ازین داخل مناصب عزت در سرکار کمپنی انگریز بهادر است
همه وابسته تلطف و عنایت آقای عالی جناب است اگر صاحبان بورڈ این تجویز را پسندیدند بسم الله تحصیلداری
بشما ارزانی والا جای اندیشه نیست خدا آقا را سلامت دارد اگر او را پرداخت شما منظور است بطریق دیگر کامیاب
خواهید شد نزد من انهمه در اصل از سبب مهربانی اوست گو بظاهر حاضر باشی و خدمت شما باعث آن باشد درینولا آشنایی
از مین پوری خطی بمن نوشته بود خط مذکور معرفت آقا صاحب مختار بمن رسید شخص مذکور بمن نوشته بود که چهار عامل را
پرگنات حضور تحصیل تجویز شده رپورٹ شان بفرخ آباد رفته است یا نزد صاحب بورڈ هر جا که باشند درست بخاطر نمانده است
و صاحب والا مناقب منتظر جواب هر گاه این التماس پذیرا خواهد شد عمال مذکور که یکی از آن شما باشد بر سر پرگنه
خواهند رفت تمام شد مضمون خط آشنای مذکور بیچاره همینقدر نوشته بود اگر فضل الهی شامل حال شما شود این شخص را
رفیق خود خواهید کرد مسکین در انجا حالی ندارد بعد مدتی ده روپیه که برای پسر خود فرستاده بود بخانه او رسانیده شد
و سیدی حسن خان خطی به برادر خود میان سیدی علی نوشته بودند که تحصیلداری بنام خواجه امامی صاحب مقرر شده
چون هندوستانیان از طریق انگریزی بکلی خبر ندارند وضع و شریف اینجا گمان بردند که شما از مین پوری رفتید
این قدر ندانستند که در سرکار انگریز آنچه تدبیر میشود پیش از آنکه شخصی بر کاری منصوب نموده آید حسب الحکم همین
شهرت میگیرد که فلان خدمت بفلانی قرار یافت بهر حال فال نیک اثری دارد و آنچه در افواه دانسته
جا گرفته است روزی در همین روزها بظهور می آید لیکن ما دعا گویانرا در وقت ترقی یاد باید داشت اینجا
چنین واضح باد که رقعه کوچکی که اسمی من درین عرضه بود بمطالعه درآوردم من بعد خطی اسمی آقا صاحبان مخدوم
نزد شان فرستادم هر وقت که جواب می رسد نزد خود نگاه میدارم و رخط دیگر ملفوف کرده خواهم فرستاد
و آنچه در خط سابق نوشته بودم که دو جا در خط شما غلطی دیده شد تفصیلش اینست که این تحریر در عالم تعجب و تردد خاطر

هرچه شما بگویید قبول میکنم خداوند طرفانی چه فهمیده است که این خط از شست را خط آغا رشید و میر عماد دانست پنجاه هزار
قیمت کتاب بر زبان آورد اگر پسند صاحب باشد مضائقه ندارد میان حسین علی امروز روانه جونپور شدند بسلام
بخدمت شریف گفته عذر حاضر نشدن از کم فرصتیها کرده اند دیروز و پریروز که جواهر درست بود سه غزل تازه گفته
شد شما همین وقت نقل آن گرفته همین کاغذ را که غزلها بر و نوشته شده از رقعه بریده رستم خان جواهر داده که تردد فلان
خواهد برد و من امروز از دو اما لیدن فارغ شدم فردا مجدی را طلبیده سرتراشی میکنم رقعه ۱۶۱ خواجه امامی صاحب
سلمکم الله تعالی خط اسمی والد شما میرسد بعد مطالعه اگر ممکن شود همین لفافه را قدری تراش داده بصمغ بسته ملفوف
عرضه خود روانه سازید و خط قاضی صاحب که اسمی آغا صاحب است رستم امروز میبرد اگر پیش از عصر آدم جواب شان رساند
آنرا هم ملفوف باید کرد والا خطوط امروزه در ڈاک بفرستید خط آغا صاحبان در خط دیگر خواهید فرستاد دیروز خط مردم
معلوم رسید مرد جلنیر سند لاکهی چند خورده است چکنم که میر انشاء الله خان صاحب خط مذکور را باین علت که غزلهای هندی
نوشته بود برد ندادند والا بلا خطه شما میرسید رقعه ۱۶۲ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق مخفی نماند که
که از دیروز در عجب بیگت تانی افتاده ایم که هیچ میرسد امروز مقام است فردا کوچ لیکن مقام امروزه درین ارض ذات
الرمال بر من ناگوار است صبحی بار بر آمده بود پیادها کشتند دیگر آنکه پنجروپیه بدست همین آدم میرسد گرفته پیش خود
نگاهدارید و هرگاه محسن معلوم بیاید باید داد که بیچاره بمصرف خود در آرد رقعه ۱۶۳ خواجه صاحب من خط محمد شفیع
که اسمی فقیر بود برای مطالعه میرسد و رقعه دیگر که بنام پسر اوست نیز فرستاده شد بعد مطالعه خطش رقعه را رستم باید داد
که بخانه مشار الیه برساند و آقا صاحبان مخدوم وقت شام آدم خود را نزد من فرستاده بودند چون من عادت ندارم
که درین چیزها نام خود داخل کنم یا نوشته پیش خود بگذارم از رسیدن رقعه بسیار خجالت کشیدم لیکن بطور خود ابیات
مذکوره را یاد میکنم اگر یاد می آید فذلک المطلوب والا امروز بطور دیگر درست میکنم رقعه ۱۶۴ خواجه امامی صاحب
سلمه الله تعالی راقم داعی تا این وقت مهمان مرزا حاجی صاحب بود حالا بحوالی آقا صاحبان تلطف نشان رسیده
چون خبر تشریف آوری این صاحبان تا شام گرم است لهذا موافق وعده دیشبی امشب نمیتوانم فردا بعد چاشت
باتفاق میر صاحب این مخدومان مرخص خواهم شد رقعه ۱۶۵ خواجه صاحب سلمکم الله تعالی هرگاه خط بوالد خود
بنویسید برای ملا خطه داعی هم خواهید فرستاد من یاد دارم که نقل آن تاریخها پیش شما هم بود شاید از خاطر شریف
رفته است و میر امجد علی هم نقل آن برداشته بودند من هرگز بخاطر ندارم دیشب یک ماده بدست آمده بود و قطعه
آن نیز درست شد لیکن چون عدد مصراع بشمار در آوردم دو عدد کم بود مجبور متوجه ماده دیگر شدم بعد زمانی
این ماده بدست آمد نظم زنقره ساخت پی شاه دین چو صندوقی ✤ وزیر اعظم هند آن سپهر جلال ✤ دمید جان
به تنم هاتفی ازین تاریخ ✤ نشان مجد و کمال و سعادت و اقبال ✤ دیگر آنکه امروز یا فردا در عالم فرصت این چهار غزل
تازه فقیر را بر کاغذی نقل کرده بدست آدم خود نزد آقا صاحبان مخدوم باید فرستاد فردا بتکلیف مرزا
حاجی صاحب بر بلا میروم و از آنجا باز بحضور می آیم زیاده خیریت رقعه ۱۶۶ خواجه امامی صاحب

پنجروپیه باو داده آن مرحوم را برای قبر و تکیه مذکور دفن کردند اگرچه غم مردن او نظر بجوانی او همه را محزون ساخته
لیکن مادرش تا دیر بعد مردن باو پیچیده رونش میبوسید و خود را آنقدر بخاک زد که خود یک قالب بیگ شده بود
طبیعت محسن هم چند روز ناساز بود و شفا یافت لیکن باز در غذا چیزی بد پرهیزی شده بیماری عود نمود حالا فضل
الهی ست معالجه تمام خانه بدست مرزا فتح علی برادرزاده حکیم شفائی خان ست این بود احوال تازه که نوشته شد من
هم درینطرف مدت سوای دردشانه رنجها کشیدم لیکن از یک هفته صحت کلی حاصل ست خربزه هم که خوردم بخوبی هضم
شد از بعضی چیزها هنوز پرهیز میکنم مثل بادنجان و شنبلیله و دال ارهر و لال مرچ انشاء الله العزیز بعد چند روز
این را هم میخورم حالا عمارات چهاونی هم قابل دیدن ست صبح و شام گر کسی بالای بام خانه که مشرف بران عمارات
باشد و نگاه تا آنجا برسد استاده شود مرقع مانی و نگارستان چین در نظر جلوه میدهد باوجود عدم رضای مردم باز
آبادی درینجا بسیار شده هست روزی حضرت صاحب عالم بهادر با بای خیاب عالی دوباره تماشای کوٹھی دلکشا
رفته بودند من هم در رکاب بودم بعد مراجعت باشاره حضور پرنور چند فقره در وصف آن بتحریر در آمد نقل آن پیش
والد شماست حق تعالی شمار الکام دل رسانیده اینجا بیارد در خانه همه آدمها چاق اند رقعه ۱۵۷ آنسرین نوبهار
انشاپردازی و عندلیب شاخسار بذله طرازی حفظکم الله تعالی یقین کلیست که بعد آمدن فقیر باینطرف هم شغل
فارسی بطور خود با عموی شفیق داشته باشید من هم در دو سه روز میرسم لیکن خدا کند که باران باشد گرد و غبار سهل ست
والا در کوچهای لکهنؤ راه رفتن خیلی دشوار خواهد بود آمدم بر طلب چهار آنار و یک ناسپاتی و یک بهی و چند دانه انگور
و چند تا خوبانی و قدری پسته و شمس که از حضور برای من آمده بود بخدمت نزد شما فرستاده شد باید که بطور مناسب بیاید
خود با حصه خود بگیرید زیاده خیریت مکرر آنکه بعد تمام نمودن رقعه یک رکابی کیله که سیزده کیله دارد هم عنایت
شد این هم میرسد رقعه ۱۵۸ خواجه امامی صاحب طال عمرکم امروز بست و یکم شهر روز شنبه هست بر نهر مشهور
بکاندو کانالا یکوچ بنجکروهی از منزل دیروزه رسیدیم بروز پنجشنبه تا جمعه که زود تر می آید داخل شهر میشویم اگرچه دیروز
هم این احوال نگارش پذیرفته و سوای مراجعت لشکر چیزی نیست که بر کسی ظاهر نشود لیکن هر کس از حال خود بمخصوصان خودش خبر میدهد زیاده خیریت رقعه ۱۵۹ خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی اشتیاق شما
معلوم بوسلون گیم خواجه رحمت الله خان منی تنک بازپ ایدی فرخ آبادیانی روانه بولورمین لیکن حال بو دریم
سواری میسر بولمقدر دراکر دمن ترت یالون بیش اقچه سن هتی بیار سنگ کوپ بخشی باز خلاصه موافق ایامی
خواجه صاحب موصوف لاله دیبی پرشاد چارده روپیه بخدمت شریف خواهند رسانید آنصاحب از ایشان گرفته
بخواجه صاحب موصوف بدهند و رسید مبلغ روز دوم حواله لاله دیبی پرشاد نمایند و حال لشکر اینست که دیروز
که بست و هشتم صفر بود از فیض آباد شش کروه اینطرف رسیدیم امروز مقام ست فردا داخل فیض آباد می شویم
باید دید چند مقام درانجا میشود دیگر خیریت رقعه ۱۶۰ شخصی این کتاب برای فروختن آورده بود لیکن قیمت
زیاده از حد میگوید اینجا هر روپیه میخواهد میگوید که مزد کاتب سوای جز پنجروپیه داده ام حالا انصاف بدست شماست

رقعه ۱۵۷ آنسرین نوبهار انشاپردازی و عندلیب شاخسار بذله طرازی حفظکم الله تعالی یقین کلیست که بعد آمدن فقیر باینطرف هم شغل فارسی بطور خود با عموی شفیق داشته باشید من هم در دو سه روز میرسم لیکن خدا کند که باران باشد گرد و غبار سهل ست والا در کوچهای لکهنؤ راه رفتن خیلی دشوار خواهد بود آمدم بر طلب چهار آنار و یک ناسپاتی و یک بهی و چند دانه انگور و چند تا خوبانی و قدری پسته و شمس که از حضور برای من آمده بود بخدمت نزد شما فرستاده شد باید که بطور مناسب بیاید خود با حصه خود بگیرید زیاده خیریت مکرر آنکه بعد تمام نمودن رقعه یک رکابی کیله که سیزده کیله دارد هم عنایت شد این هم میرسد

طرف روانه بوتا ماتوینمن لیکن احوال یه سرچ کدسواری بسر لینمن بیه اگر چودو یا پنده روپیه بیرسا تیشن بیشتر تحقیق تو بهت اچهلیه

خواجه امامی جاسلمکم الله تعالی افسانه زکی را که خود بنفس تحریر فرموده اید بمیر نصیر الدین برای مطالعه
بدهید جناب ممدوح درین روزها لغات چارشربت را تصحیح رسانیده یاد میگیرند و عبارت هم کم کم بطور خود میگویند
میخواهند که از تصنیف صاحب یک خطی بردارند لیکن اگر آدم جناب ممدوح بیاید آدم خود همراه آن آدم کرده باید فرستاد
این از برای آنست که شما آدم ایشان را خوب نمی شناسید والا اینقدر سعی مصرف نداشت و این رقعه هم
برای همین نوشته شد و اگر جناب ممدوح خود دو چارش شده می طلبیدند حاجت برقعه هم نبود زیاده خیریت

رقعه ۱۵۳ خواجه امام الدین سمرقندی الاصل سلمکم الله تعالی مسوده افسانه تازه رسیده دل بسیار خوش شد
صد آفرین بلکه هزار مرحبا بخشی و کوب بخشی باز و تنبیکر در بعضی مقام پای شما اندکی لغزیده است اینهم از سبب عدم مواظبت
است اینقدر بخاطر داشته باشید که تعریف هر کسی که در کتاب ضرور افتد نام آن شخص را بعد فقرات مشتمل بر مدح او ذکر
میکنند اگرچه مطلب در تقدیم نام او نیز حاصل میشود لیکن پسندیده تر آنست که اسم ممدوح بعد فقرات مدح مذکور نمایند
چیزها داخل غلط نیست بلکه از عدم معرفت تحریر وسعت میدهد زیاده زیاده **رقعه ۱۵۴** بمیان امامی بعد سلام شوق
واضح باد که خط شما مرقوم چار دوم شهر حال امروز که هفدهم ماه مذکور است رسیده است مسرور ساخت عبارت خط قابل تحسین
و آفرین بود والا در دو لفظ غلط واقع شده یکی کان تو قماق بمعنی خون ریختن بجای قان تو کماق هرچند در ترکی
قاف و کاف یک است لیکن تو قماق بمعنی زائیدنست و تو کماق بمعنی ریختن و دوم در مدح امیر صاحب این فقره در احوال
و بمقراطیس نوشته آید امیر صاحب کو یک دل هم که خدا خاک ایشان را آب رحم بر حال غریبان سرشته است
واحد دستش داده اند و چنین میباید که خدا خاک ایشان را آب رحم بر حال غریبان سرشته است و آنچه از
یکیسی مرد معلوم مرقوم بود آن مرد که را شما نشناخته اید بدتخم است من بازده روپیه برای خرچ راه باو داده بودم شش
یکبار و پنج یکبار لیکن چون شیوه فقیر مراعات حال بنی آدم است حرامزاده باشد یا حلال زاده احوال او را نیز خواه راست
دروغ شنیده رحم میکردم بهمین طریق مردم صدها گرفته اند و هیچ یکی آشنای من نبوده است لیکن بزی تو لان رین
حسن سلوک میدانند که فلانی از راه دوستی با سلوک می ورزد نمیدانند که من آشنای صاحب غیر تم در دهن گدار
میناشم **رقعه ۱۵۵** هر دو کاغذ مرزا حاجی صاحب تفویض رستم خان باید نمود من و ناهر سنگه بعد چاشت آنجا
خواهیم آمد آخر روز شما را همراه گرفته باز اینجا می آییم و کاغذی غیر از کاغذ مرزا حاجی صاحب است آن در خرد و آن شما گذاشته
من خود آمده دریافت میکنم **رقعه ۱۵۶** پوشیده نماند که میر عبد الله بیچاره بتاریخ بست و نهم جمادی الاولی
سنه ۱۲۲۸ هجری روز دوشنبه در حویلی نو تعمیر بمرض سل و دق برحمت الهی پیوست از نه ماه این عارضه داشت و بدبر نیز مهیا
کرد لیکن خوب کرد اگر پرهیز هم میکرد چه میشد باتفاق اطبا کسی ازین بیماریها جان نبرده است خلاصه از دو ماه در حویلی
نو بسر میبرد و میگفت که آب و هوای اینجا بسیار با مزاج من موافقت کرده روزیکه مرد از یکپاس شب مانده سرشته نفس
گم کرده بود و فواق شروع شد یک و نیم پاس روز باقی مانده جان بجان آفرین سپرد پیش روی دروازه همین حویلی
تکیه فقیر است از چهل سال فقیر مذکور درین تکیه میماند سال گذشته قضا کرده حالا کوچک ابدال او مالک است

بطرف ثانی نکرده بلکه اینقدر بی پرواست که خط هم نمینویسد میر صاحب از طرف خود بعمل می آرند خلاصه خط میر صاحب
برای ملاحظه میرسد بعد مطالعه پاره باید کرد و از خط مولوی میر علی نقل نسخه در دو انگشتان نوشته حواله رستم بکنید و اگر
نوشته گذشته باشید دوباره چرا نمیفرستید من یاد دارم که شما پریروز نوشته بودید رقعه ۱۴۹ میر خورشید نظیر فخری نامانه
که در دریا و مال کو بهجو بخدمت می آرد هشت ورق که یک جزو کامل باشد پر از اشعار منشی محمد صادق ست و شش ورق
دیگر از ارشادات شیخ احمد علی هر دو را بخوبی نگاه باید داشت و یک بند کاغذ چهار غزل تازه و پنج بیت دیگر
وارد همه را ردیف وار در حاشیه دیوان باید نوشت من این وقت بباغ مرزا حاجی میروم شام که برمیگردم نزد شما
میرسم این اشعار باین صورت اتفاق افتاد که پس پریروز غزل اول گفته بودم و پریروز دو غزل که بعد از غزل اول نوشته
شده و غزل ردیف دار است پنج شعر در ردیف بسی و در هر دو دیروز اتفاق افتاد از باعث بعض موانع از انجمله
رفتن بخانه میان آفرین و اختلاط آن سید که فرمایش نسخه نو کرده بود این غزل تمام نشد شما همین پنج اشعار بنویسید
من ابیات باقی گفته خواهم نویسانید و هر چه دیگر دست میدهد آنهم نوشته خواهد شد رقعه ۱۵۰ منشی طلیق اللسان خواجه
امام الدین سمرقندی که رشک صفاهانیان در محاوره زبان اند دریافت نمایند که خطی بنام مرزا صادق جان
صفاهانی ردیف خودم که اسمی و الد ماجد شماست فرستاده ام لازم که بخشش علی را طلبیده بگویید که این خط را متصل هویلی
میان آفرین جائیکه یکروز مرزا قتیل را طلبیده بود رسانیده بیاید که نام مرزا صادق هم نشان بدهد و اگر حسب اتفاق
جای رفته باشند باید گفت که خط را حواله هر مرد یکه با بو نام دارد و در دوم دروازه دو صاحبخانه نشان نموده بگوید که این
خط خط مرزا قتیل ست هرگاه آغا صاحب بیایند خواهی داد و دیگر آنکه پریروز جناب عالی مرزا عباس پسر شریف علیخان را
که لباس انگریزی میپوشند برای دریافت خبر مزاج بجناب حضرت صاحبعالم فرستاده بودند این اول اتفاق افتاد آخر دیروز مرزا
اشرف علی داروغه یوانخانه را که نائب رضا نعلبند اند آنها آسی ست یا دوازده گلزاری گل گلاب جنبیلی و ده بزد و
چهکرده دال ماش و پنج کوزه روغن لطیف و خوشبو و پنج سبوی ساول فرستاده بودند جماعت بشمار الیه میدادند از ترس حضور
نگرفت و صلاحش اینست که امام علیخان را بر این ضلع پنج چهکرده غله و پنجاه بزدست و پنج کوزه روغن و پنجاه سبو ساول و دگاه و
پر از برنج ضیافت بحضور جناب عالی آورده بود جناب عالی اینقدر را نیجا فرستادند لیکن دو گاه برنج فراموش کرده بودم
انهم آمده بود و همین قدر برای صاحب کلان آمده بود دیروز هم که سوارے از پیش سادق دولت حضرت
مرشد زاده گذشته بود آداب بدست خواص عرض کرده بودند لیکن هنوز ملاقات نشده درستکار خواهد شد
رقعه ۱۵۱ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی دیروز پاس خاطر شما در مقدمه شیخ محمد حسین عرضی بجای
معلوم فرستاده بودم آنچه دستخط شده است راقم را از این همین گمان بود لیکن پاس خاطر شما نوشته شد
نوکری در سرکار ایشان خیلی مشکلست کسانیکه این سرکار را دیده اند هوس دارند و آنها که نوکر اند در فکر
ترک بسر میبرند لیکن توقفی که در ترک نوکری رو میدهد از سبب بر نیامدن تنخواه هست در انتظار برآمدن
تنخواه اول تنخواه دیگر جمع میشود بیچارها اینقدر پول بخانه ندارند که از تنخواه دست بردارند رقعه ۱۵۲

باز بلنغان دوریار قاقوچی لازا بار کیم آصف الدوله فی انا فیض آباد ده میزی بولوپ در نزدیک بار کیم اولوب رسه
یا بولکون تا نعلا اولسون نوایچون جناب عالی و صاحب کلان انگلاسی بند و بست ایچون کتغا یلار ترقعه
پوشیده نماند که والد ماجد شما از تاریخ بستم باتفاق امیر صاحب در حویلی نو تعمیر آمده اند که امروز روز شنبه دبست سوم ست
بنجاس وقت سه پهر خواهند رفت بهمین جناب دیروز عریضه شما آخر روز رسید رحیم بیگ عرضه مذکوره را اینوقت که هنوز دو پهر
نزده اند آورده عرضه و خط آمی خودم را بمطالعه در آوردم رفتن شما بمیله مبیئر پیش از تحریر شما در خیال من بود این
هیر انند همان هیر انند ست که میر فرهاد پسرش را در سن میداد و گرد و گنگا رام جی در نقل طلبیدن امیر بخش احوال نام او
میرند انچه از حالات منشی نوشته بودید معلوم شد هرگاه صاحب اینجا می آید و او استعفا نوشته ست فهمیده میشود
و بقبول شما هر صورت آدمی را تابع بخت و اتفاق باید بود اصل انست که امور دنیوی همه متعلق اتفاق ست عقل درین
مقام دخل ندارد لیکن عقل هم چیزیست که آدم بآن مطعون نمیشود یعنی دانا را باید که کاری نکند که عقلا او را ذلیل
دانند با عوام هر دو کار نداشته باشد هزار شکر میکنیم که شما اینجا نمی آئید اگر بطریق رخصت بعد چندی اتفاق افتد بمطابقه
نیست والا بر کمی و بیشی علاقه نظر انداخته نباید آمد همین کم زیاده میشود فی الواقع دانایان نسبت را هم دانسته اند و میدانند
درین عرضه سوای این عبارت که منافع آنها تعلق بآن دارد می باشد حالا محسن بفضل الهی چاق ست خاطر شریف
جمع باشد عند الفرصت گاه گاهی رسم تحریر با آقا صاحبان مخدوم هم جاری باید داشت اگرچه ایشان در بند شما هستند
لیکن باز هم تقاضای محبت همین را میخواهد و گنگا رام جی خود را فدای شما میدانند آقا صاحب کلان نام خدا حالا تندرست
و از پرهیز کناره گزین اند از قسم طعام و شیرینی و میوه فصل هر چه بدست می آید میخورند دیگر خیریت رقعه ۴۸ اشام
دیروزه رحیم بیگ سه کهیس در نقل و خط میر نصیر الدین محمد در دست همراه بهلبانی که زر نقد مهاجنان از بریلی آورده بود
اینجا آمد من چون سرنامه را خواندم و نگاه برحیم بیگ کردم دانستم که شاید میر موصوف این ثوب را برای من فرستاده اند
بخاطر این بود که همراه همین بهلبان مستر دستازم زیرا که من عادی این چیزها نیستم لیکن چون خط بمطالعه در آوردم معلوم
شد که دو حفت کهیس که چهار عدد باشد برای ناهر سنگه فرستاده اند آنوقت خود جای گفتگو باقی نماند چون از بهلبان
پرسیدم که این خود سه تا دست چهارمش کجاست گفت بعلت محصول پرمٹ که در عمل انگریز بهادر است جاریست بر کنار دریای
گنگا بر هدی گهاٹ گذاشته آمده ام سه روپیه بدهند که فردا بر گذرند کور رفته آنرا هم بیارم فقیر با آغا صاحب گفتم بلا زمان
آغا صاحب زر مذکور را بو داده کهیسها را گرفتند معلوم شد که کهیسها را در روپیه ها گذاشته بود جا بجا و اعذار شده بود عیکه غیر
واعظای مذکور دور نمیتوانند شد پس بهمین قرینه معلوم شد که میر موصوف کهیسها بمهاجنی داده باشد و آن مهاجن در سهل خود گذاشته
اینجا روانه نمود بهلبان حرامزاده این حیله پیش کرد تا زری بدست والا محصول چهار کهیس سه روپیه نمیتوانند شد خوب انها
چه میرود با نظر ثانی این احوال را خواهیم نوشت امروز ناهر سنگه هم آمده اند سه کهیس تفویض ایشان نموده شد هر وقت
که کهیس چهارم می آید آنهم سپرد ایشان خواهد شد و دو روپیه از بٹوه بر آورده با آغا صاحب میدادند که این را بگیرید و روپیه
باقی از خانه خواهیم فرستاد آغا صاحب نگرفتند بجان شما که ناهر سنگه هرگز مرد طماع نیست گاهی اشاره درینباب

بلبغون دوریار کے
لینے والون کو بھیجا
کہ آصف الدولہ کے
یا فیض آباد مین
تیری رہنے والے
نزدیک سے کہ ہوتو
ہو یا آج کل مین
واسطے جناب کے
اور صاحب کلان
دونون بند و بست
کے واسطے

جاتین سے

چشم نکند امید است که دیگر آنکه شما را و الد ماجد و عموی شما را درین سفر بسیار یاد میکنم بی شائبه اغراق میگویم که
این سفر سفر نیست عجب سیریست که روح را تازه میکند خدا نواب وزیر الممالک بهادر را زنده دارد که روادار آزار
کسی نمیشوند شخصی عرض کرده بود که امروز خیمه بفلان طرف روانه باید کرد ارشاد شد که آنجا آب بسیار کم است طرفی
باز عرض رسانید که سقا ها رفته آب می آرند ارشاد شد که من برای حظ نفس خود نمیخواهم که خلق خدا متصدع شود و الله بالله
که این رعیت پروری که در مزاج جنابعالی یافته میشود شاید در امرای سلف باشد والا امرای این وقت را
هیچ نسبت بایشان نیست و نبوده از عنایت جناب مرشدزاده چه عرض نمایم که رستم را سوار رتهه عنایت میشود
و بچو در گاری می آید برای فقیر خود چو پاله معین است و دسته روز پیش ازین هم که خیمه بکنار آب اتفاق می افتاد جای
شما خالی کیفیتی داشت آنروی آب چه قلعهای خوب بشبه بواسطی بود لیکن که برود و بیار و سوای این ما مردم را با خطاطی
چه سروکار و قلم خوب برای خوشنویس باید ما را بخطی که خوانده شود سروکار است بالجمله ازین قطعه زمین چهار
طرف راه است از انجمله راهی بلکهنو هم میرود بقول پاره از عوام خبر مراجعت هم گرم است باید دید دیگر آنکه خطی بنام
منوچی پسر لاله فقیر چند مهاجن ملفوف است بخش علی باید گفت که بر سر پل بخیه که دکانهای قصابان در انجاست رفته
حوالی لاله فقیر چند خزانچی حیدر بیگ خان تحقیق نموده این خط را نزد منوچی برساند زیاده خیریت رقعه ۱۴۶ خواجه ما
طال عمره دو خط شما یکی بیشتر که دران احوال زن ضارب شوهر خودش مرقوم بود یکی دیروز که بست و یکم بود رسید من برای
اینکه فائده تام بشما رسد بر کاغذ جداگانه شرح رقعه مینوشتم اگر بجای خود آن رقعه را با کاغذ من مقابله خواهند کرد
معنی عبارتها بخوبی دریافت خواهد شد بانصورت که لفظ اول رقعه را با لفظ اول شرح مقابل بکنید و لفظ دوم را با
دوم همچنین سوم را با سوم و چهارم را با چهارم و جائیکه مطلب از ان الفاظ خوب بر نمی آید آنجا بتوضیح بیان کرده شد
حالا بپاس خاطر شما ترجمه هر لفظ زیر آن لفظ ثبت شده لیکن درینصورت معنی عبارت در بعضی جا خوب فهمیده نخواهد شد
بهر صورت شما بجای خود مطالعه بکنید البته اکثر معلوم خواهد شد هر چه معلوم نمیشود خود آمده یاد خواهم داد یا باز در خط خود
مینویسید که شرح آن نگاشته آید و احوال لشکر اینست که در هفت کوچ بر معبر و هاندی گهاٹ که پل آنجا بسته شده رسیده
بودیم یک مقام در منزل پنجم و یک در منزل اولین اتفاق افتاده بود اینجا که آمدیم خبر بود که برای آسانی گذاره بهیر از
پل دو مقام خواهد بود تا دیروز وقت دوپهر جناب عالی از شکار همینکه برگشتند بسیار آنروی آب رفته بود و امروز خبر
کوچ گرم بود لیکن دیروز وقت دوپهر جناب عالی از شکار همینکه برگشتند بخانه صاحب کلان چاپانی اتفاق شد و بعد از کلان
سه گهڑی کامل خلوت ماند از انجا که برگشتند حکم بیان آفرین و تحسین رسید که پیش خیمه ها و فیلان و دیگر اسباب
که آنطرف دریافته است برگردانید و بطرف لکهنو روانه بکنید بمجرد حکم هرکارها رفتند و تا نصف شب بلکه تا آخر شب اسباب
از پار می آمد از جهت امروز باز مقام شد فردا کوچ است یاران بطور خود گفتگوها دارند بعض کشتی لارڈ دیر کیم اول افزوع نصرانی
کیم پارچه نصرانی لاربی سردار بردر کلکته آینده قالور مند باس ده اوری جریک پله محاربه قیلدی والی فسون الدر بلار و بعض
سو براق اینار لار کیم امیر خان افغان انگریزی جریک اوزره قرلغوچه ده او ی کتکته کیشی لارنی اولدرو فیکری منلون چین

مرحمه مرزا
بعضی آدمی سکه
که ده بود انگریز
دیگر زیر و بعضی
خلق مین شبهه
سند باس مین
آب چیزی کی
مخابره پیدا و ملاقی
نوبین کمه ما را از آدمی
اوچکه بیچی کی امیر خان
افغان انگریز آدمی
اولدی

تاریکی کی رات مین
کلا اور بهت آدمیون
کو مارا خدا جانے
بچا ہے ۱۲

دوم اینکه مقارن همین عبارت از کلک بلاغت سلک شما ترشح نموده بود که شرف صدور بخشیده ریش انکار دل را
آشنای مرهم اصفهان گردانید این فقره لایق تحسین آفرین ست لیکن همین لفظ انکار که صفت ریش واقع شده خرابی
کرد پوشیده نماند که ریش دو معنی دارد یکی زخم دوم صاحب زخم را گویند در ریش بمعنی دل زخم دار است دل موصوف
و ریش صفت آن در ریش دل بمعنی زخم دل می آید در ریش انکار هیچ معنی ندارد ظاهر ست که اگر ریش را مضاف و انکار را
مضاف الیه دارد هم مفید معنی نمی افتد و اگر انکار را صفت ریش بدانیم باز هم همین حال دارد این غلطها مخصوص
بشما نیست اکثر محشیان صاحب دعوی در همه مقام لغزش مینمایند خصوصاً در لفظ اخبار اخیار که در رقائم
کسانی دیده میشود که بغیر در همه دانی جانشینی فرعون و نمرود را سزاوار اند لیکن چون شما ذهن خوبی دارید و مشتاق
صحت الفاظ میباشید و پدر شما بمگر بیگی ملک تحقیق ست صدور این اغلاط از مثل شما قنفذ دستگاه موجب
نزول از نام اعتبار ست دیگر آنکه سوای خدا میان گلشیر و سید محمد خان که جواب هر دو فرستاده شد هیچ خطی ملفوف
خط صاحب نبود که جواب آن از ینطرف نرسید امیر صاحب نوشته اند که خط غلام علیخان نفرستادید چند
شاهد است که نه خط میر سعد الله خان بمن رسید و نه خط غلام علیخان شاید از سهو در خط نه پیچیده باشند بالجمله باین قصه
بکار حالا سر رشته مطلب دیگر بدست می آرم اینست که ارادهٔ جناب عالی دام اقباله این بود که از پتراسی که نام دهی
است بر کنار نهر چوکا سوای پتراسه مشهور که این معبر گهاگهرا است بلکهنو بر گردند لیکن باظهار جواسیس و هم موافق عرض
حکیم مهدی علیخان بسمع مبارک رسید که در جنگل سرپته که دیروز مضرب خیام دولت شد شیر بسیار ست چون خود بدولت
عاشق شیر و شیر اند باینطرف برگشتند از ینجهت در مراجعت تعویق واقع شد بی اغراق و غلو میگویم که دیشب شب ماه
درین میدان لطفی داشت که کیفیت آن امریست وجدانی بتحریر و تقریر ادا نمیتواند کرد جای شما پیدا تمام صحرا
فرش نور داشت دیروز هم دو شیر دیگر شکار شد و کتیای دیگر بیشتر حالات همگی بیجده باشد چند روز در ینجا مکث ست
بعد ازین باید دید خبر عوام ست که برای شکار افیال از گهاگهرا عبور خواهند کرد لیکن بدل نمیخورد زیاده حیرت
رقعه ۵۴ میان امامی سلمکم الله تعالی بعد سلام شوق واضح باد که دیروز که چارم ربیع الاول سنه ۱۲۲۴ هجری بود از ریناپیر
کوچ سه کروه یا چار کروه بکنار نهر گمتی رسیدیم از ینجا چهبوندا نام جانور کوچک پردار که نیش آن در یک ساعت آدم
را فنا میسازد و علاجش رای پردراج نیست باینطریق که آنرا بر سر قلیان گذاشته قلیان را بقوت تمام بکشند تا زهر آن
از بدن بیرون آید بسیار ست الحمد لله که یک کس را هنوز نگزیده قاعدهٔ این بی پیر ست که خود بخود نیش نمیزند
تا وقتیکه زیر دست کسی نیاید خلاصه امروز در ینجا مقام ست و فردا هم بقرینه دریافت میشود دیروز مزاج دشمنان
جناب عالی دام اقباله قدری حرارت بهم رسانیده بود از ینجهت تمام راه بسواری پالکی داخل سرادق دولت
گردیدند لیکن امروز فضل الهیست صبح سوار شده در دوازده گله تفنگ انداختن دوازده بیلدر رجی شکار کردند پیروز
حضرت صاحب عالم بها در چند دو پیازه و بهرته بادنجان و نور رسته و حلوای خوبانی بخدمت برای جناب عالی فرستاده بودند
امروز بیخ اشرفی نذر ما کوشش در سواری گذرانیدند خلاصه صحبت بسیار خوب ست اگر آسمان چشم

که از طرف من رفته اند پولی یافته برگشته اند دل اجازت نداد برای اینکه مبادا بخاطر طرفانی بگذرد که این مردار لکهنو
آدمهای ناکاره را باین تصور کرزی بدست آرند و در حق من دعای خیر بکنند بی صرفه روانه اینطرف میکنند بالجمله اگر شما بنویسید
بیرنجش مذکور را بمشاهره هفت روپیه راضی نموده بلشکر بفرستم والافلا رقعه ۱۴۳ مخفی نماند که بتاریخ هیجدهم رجب
خط فرحت نمط بمن رسید و مطالب مرقومه بفهم در آمد آنچه نوشته بودید که جواب بعضی سوالهای من از نسخه چارشنبه
وقت تحریر خط در خاطر شما نمانده باشد صورتش اینست که من هنگام تحریر جواب خط شما با وجود اینکه آن خط را برای
همین مسلم گذاشته بودم که آنچه استفسار نموده آید باحسن وجوه خاطرنشان شما سازم لیکن چه بگویم که وقت تحریر جواب
چنین بخیال رسید که آن خط را پاره کرده ام زیرا که معمول و مرسوم همین ست که هر خطی از طرف شما میرسد بعد مطالعه
برای همینست پاره میکنم تا زود زود بیاید الا خطیکه متضمن مطلبی میباشد آنرا بعد تحریر جواب درین بلا گرفتار میسازم
چنانچه این خط را هم چون مشتمل بر سوالی چند بود نگاه داشته بودم از اتفاقات آنوقت چنین در دل گذشت که شاید حواله
بقوت دستی کرده ام ازین سبب بعضی سوالات را جواب نوشته شد و بعضی را ملتوی ماند بعد روانگی جواب روزی خط
مذکور جای که گذاشته بودم از انجا پیدا شد و آنرا دیده خیلی متاسف شدم من بعد قلم را برداشتم و جواب سوالهارا در ان
درج نموده حواله گورد یال کردم که بڈاک برساند چون رسیدن خط در ڈاک انگریزی از یقینیات ست لهذا آنوقت اعاده
آن نمیکنم اگر بعد ازین خط صاحب آمد و اشاره از خط من که سوای نفاقه فانگی شماست نخواهد بود تکرار آن خبر ناخواهم کرد
والا محنت بیجا چه ضرور لیکن از شما توقع آن دارم که اگر آن خط رسیده باشد خبر را بازدر خط خود اعاده آن سوالها نمائید زیرا که
بعد تحریر این خط خط شما را مجدد محض ساختم و تمامی سوالها بخاطر نمانده ست لیکن دران خط هم ذکر لفظ اسامی نکرده بودم زیرا که
تا در لغت احوال لفظ دیده نشود خاطر جمع نمیگردد و در صراح احوال لغت بکمال اختصار مینویسند همچنین در لغات دیگر الا در قاموس آنچه
چند روز صبر کردم تا قاموس از خانه آشنای طلبیده دیدم لفظ اسامی با ثار مثلثه باین صورت اثامی هیچ جا بر نیاید و غلط محض
ست که متعدیان ساخته اند و اسامی با سین بی نقطه و فتح الف بر وزن جمع الجمع اسم ست لیکن در فارسی بر یک کس هم
اطلاق آن جائز ست و توقف دو سه روز در جواب خط اینهمه بعمل آمد که تاج الدین حسینی صاحب را در سر قدم عارض بود
خط جناب ممدوح هم بلفوف این خط ست ملاحظه باید نمود این بار در خط من بندگی بمرزا حاجی صاحب بنویسید که اکثر اوقات از من مستفسر حال
شما میباشند دیگر وضیع و شریف خانه بعافیت مستند من درین روزها برای دیدن والد شما رفته بودم و چهار شبانه روز آنجا بودم
اگرچه شبها این مکان هوای خوب دارد و روزانه نظر را از دیدن سبزی درختان سیرابی حاصل ست لیکن آن جهچه و بهچه شهر کجا رفع
لو دعی المعی من سلمکم الله بعد اشتیاق زیاده از تحریر و تقریر واضح باد که دیروز که دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۲۲۲ هجری بود مکتوب دلنواز
در لف عنایت نامه اعمی والا قدر شما که مرقوم ۹ شهر مذکور بوده است در اسعد از منه غازه طراز رخسار عذرای قبول مسرت
شمول مضمونش ذهن نشین گردید روانی اعتبارش تمامه آب زندگی بود لیکن بعد ازین دو لفظ که در مکاتیب یاران مستعمل است و شما از
عدم تتبع لغت مجبور احتراز ضرور ست یکی آنکه نوشته بودید که سرفرازنامه مملو از اخبار اخبار صاحب من اخبار جمع خبر ست تشدید
یا و این لفظ صفت ذوی العقول ست نه صفت غیر ذوی العقول و غیر هرگز داخل ذوی العقول نمیتواند شد

دست کردن بمعنی حواله بقوت
پاره کردن ۱۲

طفل نارسا دانسته جواب داد هر چند مرزا ابوالحسن خان زیاده از خانصاحب باشما بدل شفقت خواهند کرد و ترقی هم
بسعی خان معزی الیه متصور لیکن حق احسان حسینخانصاحب که مفر بازیاده ازین ست امور دنیا اتفاقی ست بران
تازان نباید شد اهتمام دران باید کرد که زبان مردم وانشود از زبان مردم باید رسید دیگر آنکه در القاب کسانیکه
درس از خود بزرگتر باشند یا بمحبت و شفقت پیش بیایند لفظ مشفق نباید نوشت قبله نوشته بنبع عنایت و احسان
یا مخدوم امیدگاه باید نوشت زیاده خیریت **رقعه ۱۴۳** رقعه شریف در لف عرضی اسمی جناب قبله و کعبه از
لشکر ظفر اثر مرقوم دهم ربیع الاول ۱۲۷۳ هجری در اسعد از منه بتاریخ چهار دهم تقویمی و سیزدهم روزی بروز شنبه
که عبارت از دیروز باشد رسیده مسرور ساخت حق تعالی در همه اوقات درین سفر همراه باد از خط دیروزه چنین مترشح
نماید که هنوز دو سه ماه تشریف داشتن ملازمان والای صاحب والامناقب عالیشان درهمین ضلع اتفاق افتد خدا
کند که درهمین لیالی و ایام پولی بدست شما بیاید تا از کسیکه قرض گرفته بمصرف می آرید ایمن شوید و آنچه باقیماند بفقرا
و دلها را واشدی دست دهد من درین مقام تعجیل و اضطراب ندارم لیکن شما نام خدا حال زمانه را خوب میدانید
در فرستادن باورچی چند چیز مانع شد یکی بدست آوردن باورچی جوان خوش ظاهر و پخته کار در صناعت طبخ شما هم بجای
خود انصاف بکنید که شخص صاحب این جامعیت کجا پیدا میشود و اگر هم هست لکهنو را بده یا پانزده کی میگذارد دوم
نصیحت بزرگانست که آدم را لازم نیست که بخانه آقا یا امیر عظیم الشان سوای آقا باورچی یا رکاب دار یا طباخ معرفت
خود بیارد و این امور را بذمه داروغه باورچی خانه باید گذاشت که بیشتر اینگونه آدمیان شوم و متلون الطبع و طفل مزاج
واقع میشوند و رفقای شان دشمن یکدیگر گاه باشد که بعد طعام خوردن وجعی در معده پیدا شد و تخمه یا هیضه و داد و خورنده
بجان مرض جان داد و باورچی مرتبش برد و بدنام یا مقید شدند یا بمعرض تلف در آمدند لیکن این اندیشه ها در جاهای بزرگ مثل جناب
دام اقباله دیگر امرای بدطبع متوهم ست صاحب والامناقب شما مرد بزرگ و دانا و رفقایش نیز نیکو خصال اند اگر همه جا همین
معامله باشد پس باید که در دنیا کسی سبب نوکری نشود و بر باورچی چه موقوفست خدمتگار هم میتواند که آقا را بزهر هلاک کند
همیشه دوستان برای دوستان هدایا از قسم حلویات و غیر آن میفرستند اگر همین وسوسها گنجایش داشته باشد ممکن
نیست که کسی چیزی از دست کسی یا نرستاده کسی بخورد لیکن با اینهمه احتیاط این را میخواهد که برای اعاظم امرا که بر کشتن
و قید نمودن آدمی قادر باشند باورچی نباید برد و هدیه و پیشکش از خوردنیها نیز نباید آورد و برای همین در دعوت چنین
کسان زر نقد برای مصرف باورچیخانه مقرر است که همانجا پخته شود و نانبا را برای این نمیفرستم که جوان و خوش ظاهر
صناع از کجا بیاید و اگر باشد هم بهفت روپیه لکهنو را کی از دست میدهد و سوای این طباخی و خدمتگاری دو عهده
کی بذمه خود میگیرد چند روز است که پیر بخش نام شخصیکه عمرش زیاده از بست و پنج نباشد و صورتش هم صورت آدمی است
پیش من امیدوار نوکری صاحب والامناقب آمده بود من هم راضی شده بودم میخواستم که او را بهفت روپیه
خرسند ساخته بفرستم چون درهمان ایام خط شما متضمن کوچ صاحب عالیجاه رسید و این اندیشه هم بخاطر راه یافت که
مبادا اینهم پسند نیفتد اگر باز هم زری داده مرخص نمایند مضائقه ندارد والا سخت خرابی ست اگرچه بیشتر یک دو آدم

باقر بیگ را در تنهائی بجای خود از طرف من باید فهمانید که قمار را کم بازد و آمدنی را زیاده باشد صاحب والا مناقب
حق خدمت کسی بر باد نمی فرمایند و زبانی خانصاحب ست که صاحب والا جاه خواجه امامی سابفرخ آباد طلب
خواهند کرد و عهده منشی گری بورڈ بنام ایشان مقرر خواهد شد تقریر خانصاحب حالا بشنوید که هر چه میشود تعلق به تخت
و اتفاق عار دا الحمد لله که آقای شما و عمله کچهری هیچکی از شما ناخوش نیستند بالفعل که سه ماه آقا هم در همین ملک ست
بعد رفتن او هر چه خواهد شد خواهد شد آنچه نوشته ام در دل نگاه دارید و خوب کردید که کهاران باز گذاشتید مال عاریت
جای تازندگی نیست خدا شما را لائق آن نکند که دوستان کهڑ کهڑیه و اسپ بلکه فیل از شما بعاریت برده باشند دیگر
ماجرای تازه سوای خیریت و نفع و شریف نبوده است که بتحریر در آید پس فردا مشاعره است غزلهای تازه بعد ازین
خواهد رسید من هم از دیروز به نحاس آمده ام دیگر اینکه دیروز جد شما در حویلی نو تعمیر میرفتند در اثنای راه بخانصاحب ملاقات
شد لیکن این ملاقات داخل ملاقات نیست اگرچه فرصت میشود خانصاحب نزد جد شما می آیند زیاده خیریت رقعه ۱۴۱
مخفی نماند که خط شما مرقوم دوازدهم صفر ۱۲۲۸ هجری رسیده مسرور ساخت روز رسیدنش شنبه هیجدهم شهر صدر بود در جنب خط
رقعه اسمی آقا صاحبان و گرد کتابگر حواله بقلم نگردید اینقدر تساهل خوب نیست بعد یک دو خط چیزی می نوشته باشند و بسیار خوب
شد هنڈوی صد روپیه فرستادید این معنی موجب برکت در رزق و سبب خوشنودی خداست فرستادن این هنڈوی
در عین ضرورت اتفاق افتاد من امروز در حویلی نو تعمیر آمده والد و عموی شما را همین جا طلبیده گرم اختلاط بودیم که هرکاره
ڈاک این خط را آورد و این وقت که دوپهر نزده اند عموی شما کاغذ هنڈوی گرفته بنابر ضرورت آتش دادن
دوای کیمیا مرخص شده بنحاس رفتند آنجا رفته کاغذ زنجیون داده مبلغ از مهاجن طلب خواهند کرد و از کسانیکه
هنڈوی بنام آنهاست یک یک پاؤ پیڑه کولی یا جیشی رام در عوض این مژده خواهند گرفت این زر را که شما می فرستید
شاد میشوند از اینجا معلوم شد که در دنیا هر چه هست زر ست وای بر حال کسیکه زر ندارد کمالات روی زمین اگر کسی جمع
باشد در دنیا هیچ عزت ندارد و زن و فرزند و پدر و مادر و برادر همه شخص سخی و صاحب مال را دوست میدارند از مختاری مرزا
ابو الحسن خان دیوان دل بسیار خوش شد چون مرد سینه صاف و خوش همت و دوست ست هر قدر که ترقی برای او
صورت بندد دلم شاد میشود لیکن از باعث برخاستگی خاطر خانصاحب کرمفرما تاج الدین حسین خان دل بر آتش غم و غصه
کباب گردیده باید دید که ایشان بر پرگنه میمانند یا استعفا داخل سرکار میکنند بهر کیف اگر ایشان بمانند شما هم بمانید
و الا بنوعیکه صورت بندد حیله پیش کرده ترک نوکری نموده اینجا بیائید خدا رازق ست آدم سخن مردانه دار را از دست
ندهد لیکن اول بخانصاحب موصوف باید نوشت که من در ترک علاقه رفاقت جناب از دست نخواهم داد برین
نوکری چه موقوفست اگر مداخل هزار ها متصور باشد یکساعت آب در نجا نمی خورم گیاهای این زمین مثل عقرب
میگزد بعد ازان با ابو الحسن خان دیوان بهانه دیگر پیش آورده ترک علاقه باید کرد و الا آئین انگریزی نیست که کسی
بپاس خاطر کسی ترک نوکری نماید بلکه ناخوش میشود ضرورت تحریر خط برای خانصاحب ازین سبب ست که مبادا شما و دوستی
ایشان نوکری بگذارید و مردم گمان برند که از نیم صاحب کلکٹر نوکری را گذاشتند و یا صاحب موصوف خود ایشان را

در وزن بوده است نذر کردند بعد مراجعت هم تا شام اینجا مردم کم نبوده آمدم باحوال مرزا حاجی صاحب ایشان
علاقه که خود در سرکار بیلی صاحب داشتند خلعت آن بمنشی امیر حیدر شد و خودشان در حضور جناب عالی میباشند جناب عالی
را بر ایشان خیلی نظر عنایت است چنانچه خلعت هفت پارچه مع جیغه و سرپیچ و بالای مروارید پلکی جمالدار بایشان مرحمت
شده شما را در نیر صد و سه بار پرسیدند رقعه شما نوشته اید حالا بایشان نمودن مناسب نیست بطور دیگر از
طرف شما نوشته خواهم داد و بر رقعه چه موقوفست من برابر هزار رقعه هستم در روزگار شما درین سرکار معرفت مرزا
موصوف مرکوز خاطر دارم مطمئن باشند منتظر لطیفه غیبی نشینید **رقعه ۴۴** پوشیده نماند که پریروز که چهارشنبه
دسلخ جمادی الاولی بوده خانصاحب مکرم تاج الدین حسینخان صاحب داخل شهر شدند و بابای صاحب کلان در
مکانی از عمارات انگریزی نزدیک بکوٹهی صاحب ممدوح فرود آمدند منشی امیر حیدر بحکم صاحب ممدوح مصروف
مهمانداری و دیگر مهمات ست لیکن مصرف طعام از سرکار منشی موصوف خواهد رسید دیروز که غره جمادی الآخره بود در حوالی
مولوی حسین علیخان صاحب با فقیر هم ملاقات شد تا دیر گفتگو ماند طعام هم یکجا خوردیم شاید اطعمه دیروزه از طرف مولوی صاحب
باشد صد امید شما اراده کرده بودند که طعامی برای خانصاحب بفرستند من منع کردم برای اینکه زیاده از سه روز نهایت
چار روز بکث نمیتوانند کرد و سوای طعام صاحب کلان از جاهای دیگر هم طعام می آید درینصورت ارسال اطعمه بر بادی
زر خود ست فائده طعام آنست که مهمان ازان لذتی بردارد نه اینکه نصیب اعدا شود هرگاه باراده اقامت چند روزه
اینجا خواهند آمد مضائقه ندارد و سوای اینکه میانه شما و خانصاحب رسم تکلف در کار نیست اگر از اول معمول مرسوم شده بود
که هر وقت خانصاحب وارد شهر شوند طعام برای ایشان باید فرستاد حالا هم مناسب بود چون پیش ازین در محرم اتفاق
نیفتاده حالا بی جهت غیر از تکلف محض صورتی نداشت نقل امروزه اینست که از صبح باران شدید باریدن گرفت تمام راهها
خصوصا راه کوچها گل شد خانصاحب بهمین علت و نیز از جهت رفتن ملاقات بعض احبای آرزومند که دو دو بار برای
دیدن ایشان آمدند و در خانه نیافته مایوس برگشتند بخانه مولوی حسین علیخان صاحب نتوانستند رسید آقا صاحبان مخدوم
برای باز دید که دیروز خانصاحب نزد ایشان رفته بودند بخانه مولوی حسین علی خانصاحب سه ساعت کامل که یکپاس
هند دستانی باشد نشستند چون دیدند که خانصاحب نمی آیند و چیزی هم نخورده بودند مرخص شدند حالا وقت عصر اگر
خانصاحب اینجا وارد شدند مشارالیهما خانصاحب را دیده نزد میان آفرین خواهند رفت یا فردا دم صبح آمده
رخصت خواهند کرد خبر روانگی خانصاحب فردا گرم ست لیکن باید دید شق غالب همین ست که فردا روانه شوند چون
خانصاحب سراپا غایت عظمت و جبروت شما که درین روزها نام خدا بهم رسانیده اید و کیفیت جمع شدن مردم ذی اعتبار
در خیمه شما و دیگر چک و چانه بیان کردند من هم از راه خوش آمد و زمانه سازی که شاید روزی بحسن سلوک پیش آید قدری
بسته که نیم ستار و کسری باشد در یک خریطه برای شما فرستاده ام مناسب آن بود که ڈلیها بفرستم چون دیدم که جز شما سوای
ڈلیها که برای مولوی صاحب طلبیده آید ڈلیها دیگر هم از قسم رسمی برای شما فرستاده اند بهمین بسته اکتفا کردم و حلوای سوهن خوب
بود لیکن باین خیال که مبادا بار سنگینی داشته باشد ازان هم دست بردار شدم تحفه محقر مساکین و اعیال قبول باید فرمود

نام خدا می آورده بجای

تحصیل حاصل پیش نبود از همان خط دریافت خواهید کرد و اینکه اکثر اوقات فارسی حرف میزنید خوب فارسی و زمره عجب
دولتیست مردم در هندوستان استخوانها شکسته اند و کوچه مقصود را بلند نگردیده اند هنوز شما از خانه بر نیامده اید وقتیکه
خوب حرف خواهید زد و فارسی یاران خواهید شنید قدر نعمت خواهید شناخت یقین بدانید که شاعر باینشی شدن اسکاندار
لیکن فارسی حرف زدن خیلی مشکلست اگر هزار خط را ملاحظه خواهید کرد این عبارت که شما نویسید در هیچ خطی نخواهید یافت
بخدا این الفاظ گوش زد کسی نیست زیاده خیریت اگر سیدی علیخان برای درس گرفتن بخدمت والد شما بیایند از طرف من
سلام شوق باید گفت که بیشتر خطی برای سیدی حسینخان ملفوف خط اسمی حکیم سیف الدین احمد خان فرستاده بودم محتمل که
رسیده باشد در همان خط سلام و اشتیاق بخدمت شما هم بود و همه خطوط که برای استاد شما میرسد همه برای خود بدانید
و بالا لا امرت لال سه بار در اثنای راه اتفاق برخورد افتاده روزی میگفتند که فردا مین برای او سخط بحضور رفته است حالا
معلوم نیست دستخط شد یا خیر **رقعه ۱۳۹** دیروز که سیزدهم شعبان روز یکشنبه بود خط مسرت نمط مع عرضه که اسمی جدا و جدا
نوشته بودید با چند رقعه که جدا جدا بنام دوستان بود بمطالعه در آمد حالا آنچیزیکه من طلبیده بودم باید فرستاد انشاء الله العزیز
روزیکه می آیید همراه خواهید آورد لیکن یک کاغذ را تلف نباید ساخت و میخواهم که نقل غزلهای حال با سرها در حاشیه دیوان
بخط برادر شما نویسانیده شود تا شما در محنت نیفتید و غزلهای مشاعره حال هم بعد الدا جدید شمار سانیده شد جناب ممدوح
در حاشیه دیوان نوشته باشند نزد شما فرستادن ضرور نیست زیرا که اگر دیوان آنجا میبود مضائقه نداشت حالا چه فائده تن بار
صحبت مشاعره از ضیق فرصت صاحب مشاعره منعقد نشد بعد از نیم نخواهد شد و منم درین روزها آنچه میگفتم برای مشاعره میگفتم و
رفتن در مشاعره بپاس خاطر صاحب مشاعره بود حالا اگر ذوی القرنین هم مشاعره بکند اراده ندارم که بروم آمدم بر احوال دیگر
بدانید که سعادت علیخان برادر و پدر خود میرسد بلکه سوای نظام الملک آصف جاه احدی از امرای عصر محمد شاه هم در شعور با او نسبت
داشت لیکن حالا این نواب خیلی غنیمت است روزیکه پرسند نشست از بس رحم بعد و در روز آن پیادها که حکم کرد که هر چیز
هر کس از زن و مرد هر طرف که خواهد برد و هر چه از نقد و جنس بر سر هر کسی مزاحم نشده باشد و سوای اهل معامله مردم بسیاری از
قیدیان نیز رها شدند و جدا مجدا شما هم خلعت شش پارچه کار چوبی معه سرپیچ و جیغه مالای مروارید یافتند و هر روز بدربار
میروند و باریاب دیوان خاص میشوند و از قرائن و آثار چنین معلوم میشود که مشاهره برای امیر صاحب وزیر صاحب
و قاضی صاحب هم معین شود درین عرض است که هنوز یک ماه نه کشیده نواب حال هزارها خلعت بمردم بخشیده باشند
و نقل چهار روز است یا بیشتر که بدرگاه حضرت عباس سواری جناب عالی با این جبروت رفته بود که تمام بازار را نگلنز
کرده بطور آذین بندی (آئینه بندی ۱۲) اجناس فاخره در هر دکان چین شده بود و چند جا در راه بالای بام نوبت میزدند
بر سر هر بام لولیها رقص میکردند و سامان سواری چه بگویم که در تقریری نمی آید هودج زرین جواهر نگار و زین های
مرصع کار و دیگر چشم و خدم که چشم فلک ندیده بود همراه بود و از کثرت خلق دو قدم راه سطی کردن برابر دو کروه
مسافت بود مردم بسیاری در کوچها بزمین غلطیدند و ضرب ها خوردند الحاصل جناب عالی در تمام راه زر نقد
بهر دو دست بر لولیان و فقرای انداختند و بدرگاه رسیده یکصد و یک اشرفی و یک نان طلا که پاره بالا یک سیر

میبود کیها کبک زده بودند از خوف جناب عالی وام اقبالہ احدی مجال آن ندارد که بخانه کسی مهاجرت نماید او را
بیعزت بکنند آمدم بر نقل کتابهای فرمائشی باسد که بچند کس گفته ام الی یومنا هذا احدی نیاورده است روزی شخصی
حق الیقین بخط مایقرا آورده بود سی روپیه قیمت میکرد نهایت به بست و پنج میفروخت چون ما مردم را منتهای قیمتش
هفت و هشت در نظر است و این را هم گران میدانیم زیرا که اگر به پنج پاشش بدست آید ارزان است واپس کردم دیگر
خیریت و صنع و شریف در حویلی صاحب خوش و خرم بسر میبرند خاطر جمع دارند **رقعه ۱۳۷** نقاب کنوز بر عت
و حافر آبار لذاعت سلمکم الله تعالی مفاوضه محبت طراز مرقوم پانزدهم سفر حال در لف نمیقه انیقه ممتاز نوع بشر
مدرس رقائم سته عشر جناب خواجه محمد امین اسراری وام مجده متضمن صحت و عافیت جمیع بزرگ و کوچک و نفطه که در
خط سابق بود بتاریخ سی هم ماه فریور روز پنجشنبه بوقت سه میر برقع خفا از عذار لینای وصول مسرت مشمول بر کشاده مطالعه
آن غنچه دل را سرمایه شگفتگی جاوید در کنار نهاد بعبارت ریب میگوییم که عبارت مشتمل بر بوزمره که شما نوشته بودید بر مهجر
بالجمله عذریکه در خصوص وقوع غلط طراز تحریر پذیرفته بود مسموع و مقبول است چون داعی را آگاه کردن شما از صحت
و سقم عبارات و الفاظ مرکوز خاطر است و در هر چیز باصلاح بر میخیزم لهذا مینویسم که در آخر خط امروز هم دو غلط بود
عبارت مذکوره نیست لب بالقی اینکه باعث ذلت پا زیاده ازین سبب است که قلم برداشته مینویسیم مخفی نماند که غلط اول در
الملا واقع شده و آن تحریر لفظ ذلت با بذال معجمه است که بازای معجمه صحت دارد این لفظ را باین صورت نوشته باشید این غلط
مخصوص بشما نیست شعرای کران علمای پورب هم شریک حال صاحب اند لیکن آنها ملوم اند و شما پاک از لوم هستید زیرا که اگر بینا
در چاه افتد ملوم است و نابینا چیز اگر از شما غلطی سر زند مضائقه ندارد از علما و شعرا وقوع چنین خطای مستبعد مینماید و غلط دیگر
که باعث خیلی ذلت پا زیاده ازین سبب است ظاهر است که لفظ باعث در مقام گنجایش ندارد همین قدر کافی است که ذلت پا
زیاده ازین سبب است و اگر لفظ باعث داخل عبارت باشد آخر عبارت چنین خوب است که باعث ذلت پا زیاده نیست این
غلط غلطی است که این را صاحب طبعان فصیح بیان فهمند کار هر جلبز هرزه چای نیست زیاده خیریت آبا بکیر یعنی عمو منت را بعد از سلام
بگویید که دیروز که مفید هم بود خطی متضمن احوال لشکر کته کشی اسمی آنصاحب در ڈاک روانه نموده شد **رقعه ۱۳۸** اخوانه فقد دستگاه افصح
الفصحا و ابلغ البلغا سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق حالی باد که رقیمه بلاغت طراز مبنی از صحت و عافیت در لف خط امیر صاحب
دست آشنای داعی مشتاق گردیده تسویدش خیلی محظوظ ساخت آفرین صد آفرین پریروز یک خط دیگر اسمی شما نوشته آید
نموده شد خواهد رسید آنچه از افلاس و بقراطیس مکیم مرقوم بود مقرون بصدق است بیچاره چه کند اختیاری ندارد من نیز
مجبورم لیکن بهر صورت رفتن او مناسب است اگر اینجا خواهد ماند تباه تر خواهد شد عموی شما که خدایش سلامت دارد در خط
خودش که اسمی راقم بود نوشته بود که خطی متضمن سفارش این مرد بنام مرزا منعل نوشته خواهم داد خدایش جزای خیر
بدهد که رحم بسیاری بر مساکین دارد این بار در خط شما لفظ میم بود شاید از دیمقراطیس یاد گرفته اید صفاهانیان درین
مقام لت دوستک نوشته و شیرازیان بباج استعمال میکنند میم هم بد نیست آخر زبان اهل خراسان زبان توران نیست
و احوال لشکر همین قدر است که در خط فقیر که اسمی والد شماست تحریر پذیرفته است دوباره در خط صاحب اعاده آن نمودن

گم شده است بخواجه محمد صالح بگویید که بمحمد کامل خان بگویند که خط اول صاحب در راه تلف شد خط دیگر بهمان مضمون مختصر نوشته
بدهید که بدست آدم معتبر روانه کرده شود هرگاه بیارند در خط خود پیچیده نزد خانصاحب مقدم الذکر باید فرستاد تمام شد
این مطلب از اینجا میگویم که در خط شما لفظ چیز بمعنی قاصد و هرکاره بود پوشیده نماند که چیز شخصی را میگویند که همراه خود احکام
بادشاه برای امرا میبرد و جائیکه القاب باشد خواه دام ظلکم خواه دام ظلهم هرچه بنویسید درست است و سوای این
برای شخصی مخاطب دام ظلکم و برای غائب دام ظلهم می نوشته باشید **رقعه ۱۳۶** مخفی نماند که دیروز سیزدهم جمادی الاولی
روز چارشنبه بود قاضی صاحب لفافه خواجه امامی ساکن بنارس نزد من فرستادند در لفافه مذکوره عریضه بنام
خواجه بادشاه خانصاحب و خطی نامبرد این حقیر و دو خط دیگر اسمی آقا صاحبان مخدوم رفت نشان و گرد گنگارام
دین بدنیا فروش بوده است خط خود را بمطالعه درآورده هر دو خط بمکتوب الیه جدا جدا داده رسانیده شد جواب آنهم
بزرگان منفوف این کاغذ است باید خواند از دریافت احوال مرزا هنیگا صاحب سخت الم بدل رسید لیکن چون مرد جواد است
مشکل او زود ترا سامان خواهد شد زیرا که اکثر اوقات دیده میشود که آدم سخی و جوانمرد با فلاس رسیده است دفعه
بیرون از وهم مردم در رزق برای او چنان وا میشود که صدها از مائده او زکه ربائی میکنند صاحب نوهم محبت پنهانی
با و دارد فکر برای او کرده باشد یا خواهد کرد نیز از حصول علم بحقیقت حال قاضی القضاة قاضی نجم الدین علیخانصاحب
دل بدرد آمد حق اینست که اینگونه مردم خجسته سیرت کجا پیدا میشود نقل دیوان انشاء الله خان که نزد والد ماجد شما است
هنوز در مقابله بصحت نرسیده مصنف آن روزی برای دیدن من در حویلی چهاونی یعنی بخانه جد امجد شما آمده بود از عصر تا
سه پهر شب نشست من و قاضی صاحب گفتیم که برای چند روز دیوان بدهید که با نقل آن مقابل بکنیم گفت چه فائده که این
دیوان که من پیش خود دارم غلط تر از دست و تصحیح این نسخه موقوف بر همت سعی مرزا احمد منشاست تمام شد این
گفتگو احوال خان مزبور اینست که از دو ماه بر طرف شده و سبحان قلی بیگ راغب که آشنای چهل ساله اش بود او را
در تمام شهر رسوا نموده یعنی چند هجو برایش گفته که جا بجا نقل آن برداشته شد و او سوای این کار دیگر این کرد که هجو بعضی
اعزه شهر گفته نزد خان مزبور فرستاد این عزیز بی تامل آن هجوها را نزد طرفدارانها باین خیال فرستاد که گوینده را شناخت
بکنند آنها چون بر معنی مطلع شدند سبحان قلی بیگ را طلبیده پرسیدند که ای عزیز تو خود را چه فهمیده بودی که
این راه رفتی حالا بتو چه سلوک بورزیم سبحان قلی بیگ گفت که میانه من و صاحب کدام معامله دنیا بود که بر سر آن هجو
میکردم اینقدر گفته قرآن را بر سر گذاشت که اگر من یکمصرع در هجو صاحب گفته باشم قرآن مجید کمر مرا نزند چون من
درین روزها هجو انشاء الله خان کرده ام و او نمیتواند که بیشم مرا بکند لهذا از راه عین این بنا را گذاشته که هجو اعزه خود گفته
تخلص من داخل نموده است تا بزرگان و بزرگزادگان در پی آزار من شوند چون خان موصوف هجو بعضی بیگناهان گوشه نشین دو دیگر
اجله و اهالی کرده بود همه را بگفته سبحان قلی بیگ یقین حاصل که این هجوها گفته خان مزبور است دفعة مستعد آن شدند
که بلای بر سر خان موصوف نازل بکنند این مرد ازین خبر دست و پا چه شده داماد و پسر خود و دیگر آشنایان خودش را نزد
طرفدارانها فرستاده بالحاح و زاری پیش آمدند با ایمان موکده و احلاف عرضیه ازین بلا محفوظ ماند اگر دو صنف الله دله

شکر اب مولوی و نوابصاحب قبله دریافت نمودم و عیش من تلخ شد وقتیکه آنجا می آیم دریافت میشود که چه دوا در
شما بسیار خوب کردید که فصول اکبری شروع نمودید لیکن اینقدر میگویم که حواس را پریشان نباید کرد دماغ را ضعیف نباید
ساخت و فرمودهٔ این استاد را منطبق بر انشا نخواهید کرد نشود که آنچه یاد گرفته اید همه فراموش شود و از راه راست کج رفته
سر کوچه مقصود را غلط بکنید و دفعةً واحدةً در چاه شک و حجت که عادت این فرقه است بغلطید هر چند آدم هم تقلید
کسی نمیکند و هر چه بخاطرش میخورد آنرا می پسندد و ترکی را ترک نباید کرد این عذر که شما مینویسید مردم میخواهند شکسته اند
و باین مقام نرسیده اند و نیز بعمری خود باید گفت که آدم نزد لیکهراج فرستاده رقعات از و طلب نمایند طرف ثانی
هرگاه رقعه من خواهد دید خواهد داد و احوال لشکر اینست که دیروز هم یک شیر کلان شکار شد و امروز منزل ما پتراسه است
پس فردا آن روی نهر جوکا قحط الرجال بمبارزان نصرت اندیش رکاب جنابعالی خواهد شد انشاء الله العزیز القدیر بروز
سه شنبه داخل لکهنو بشویم و اگر ازین درگذریم روز پنجشنبه خود از دست نمیرود دیگر خیریت رقعه ۱۳۴ نودعی المعی حریز زبان
فرزدق دوران سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق واضح باد که امروز بست و دوم شهر حال روز یکشنبه است یک شیر دیگر شکار
شد و خیمه بجای خود است هر چند پیش خیمه از دیروز رفته است خدا داند فردا هم کوچ میشود یا شیر دیگر میآید پس تا الم روز شش
شیر بشمار رسیده لیکن عند التحقیق دریافت شده که هیچک از اینها نر نبوده است تا دیروز میدانستم که یکی نر هم بود امروز
معلوم شد که همه ماده بودند اگرچه اینجا در هر منزل سیر و تماشای تازه است و اشد خاطر حاصل میشود لیکن روز بروز
آبهای بیمزه مضعف معده نصیب مردم میشود جا بجا بر روی نهر جل و زق استاده است بالجمله خدا حضرت
صاحب عالم و جناب عالی را سلامت دارد که داعی را از دولت ایشان آبهای سرد و نان گرم و لحوم شکاری
میسر است و در هر اجست لشکر اختلاف بسیار است نزد بعضی اینست که از اینجا تا ملیار و هوریا بهور که هوایش مسموم است و
و آبش همه آب حنظل است رفته از آنجا بمحمدی خواهند رفت و از محمدی بخیرآباد رفته از راه سندیله بلکهنو میروند و بعضی
بر اینکه تا شاه آباد خواهند رفت و نزد بعضی چنین ثابت شده که از ملیار و هوریا برگشته به بهرائچ خواهند رفت خلاصه اگر به بهرائچ
میروند سیر خوبیست دو بار پیشتر هم رفته ام مینا هم بموجب فرمائش والد ماجد شما آنجا هم میتواند رسید میر یوسف علی در
خریدن مینا خیلی اهتمام دارد لیکن چه کند زمین سخت آسمان دور تنها چه طور برود دیگر اینکه عرضه بخدمت ملازمان نواب
محمد سعید خان بهادر ملفوف انخط میرسد به بخشی علی باید داد که رسانیده بیاید بلکه جواب این عرضه و جواب خط
فقیر از مرزا محمد صادق خان هم طلبیده در خط خود ملفوف باید ساخت و احوال میر علی صاحب را اگر پیش عمو صاحب
یا والد شما بیایند پرسیده باید نوشت که بطرفی میروند زاد راه سر انجام یافت یا لا تمام شد این خط بخت و دولت
همعنان شما باد رقعه ۱۳۵ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق تا محقق نماند که دیروز که غره ربیع الاول ۱۲۵۰ هجری
بود دو قطعه مکتوب شما یکی در ڈاک جناب عالی دومی ملفوف خط غلام حسینخان صاحب بمبست آدم تاج الدین حسینخان
صاحب باهر دو رقعه فقیر که دران ملفوف بود رسید لیکن خط میان جهو دران نبوده است معلوم شد که گذاشتن آن در
لفافه از خاطر فراموش شده حالا اگر خط مذکور پیش شما باشد در خط دیگر پیچیده نزد غلام حسین خانصاحب بفرستید و اگر

شما دیروز بتحریر درآمد و جواب خط صاحب موقوف بر امروز بود و از نجمه که یکی از دوستان صدرالدین محمد خان آشنای
والد شما میخواست که خطی از طرف خود اسمی خان مشار الیه نوشته بمن بدهد باین توقع که راقم حروف آنرا در لف خودم
روانه سازم بالجمله از صبح تا اینوقت که دو پهر را زند انتظارش بردم چون دیدم که نیامد مجبورا رسال آن خط را بروز
دیگر حواله نمودم دیگر احوال بزمنوال ست که امروز هم خیمه در میاره ست و دو سه روز حرکت بخیال نمی آید تا دیروز شهر
محسوب شده بود امروز ده تا شد که صبحی جناب عالی سوار شده بجنگل تشریف بردند قریب لشکر شیر اجل گرفته دو چار شد
و گلبور فیل بر زمین غلطیده چگونه زنده بماند که مقدار گله نیم پا دست یا کمتر ازین باشد خدا داند و بقرا طیس علیه السلام
از رفتن باز داشته بود بحیل که رفته باشد و آنچه نوشته بودم که همیشه فارسی حرف بزنید غرض این بود که هرگاه صحبت با عمو صاحب
خودتان خواجه امیر خان دست دهد آنوقت هر قدر که بگویید فارسی بگویند که در تمام روز یکساعت بیرون بیایند و تمام روز
در خانه باشند و بر خواجه امیر صاحب چه موقوفست با جد امجد خود یا عمو صاحب کلان هم همین معامله داشته باشند و بدر شما این نیست
که از راه قنفذ با شما صرف نمیزند بلکه شرم بسیاری که دارد مانع اوست آمدم بر مطلب دیگر زمین میاره که از پنجروز خیمه گاه حضور
پر نور ست عجب صحرای و طرفه آب روانی دارد که وصفش بزبان ادا نمیتوانکرد و مانی قلمی باید که نقشه را نکشد حضرت
صاحب عالم بهادر دام اقباله بفرمایش جناب عالی نقشه این زمین با سواری نواب صاحب ممدوح بر درقی کشیده اند لیکن آنچه
کرده است لکهنو بر وقت دیگر کشیده نموده پیش طرفانی خواهند فرستاد دیگر خیریت رقعه ۱۳ شمع شبستان روشن بهادری شما
نکته دانی انعم الله علیکم بمدارج البلغا بعد سلام مسنون اشتیاق روز افزون واضح و لائح باد که فقیر یاد نه دارم هیچ خطی
از شما درین سفر رسیده و جواب آن تفویض قلم نگشته از خط امروز شما که مرقوم بست و دوم شهر حال بود ترشح می نمود
که جواب خطی که رقمزده کلک بلاغت شما بتاریخ چهاردهم ماه مذکوره اسمی فقیر آثم بود بصاحب نرسیده عزیز تر از جان من صحت
اینست که بتاریخ هفدهم وقتیکه اسمی خواجه امیر خانصاحب را تمام کردم و از لفافه فراغت شد آدم از حضور پر نور رسید که
بر سر دستار خوان نشسته منتظر شما هستم زود تر بیایید گفتم خوب ست عرض بکن که فلانی برای استنجا رفته ست حاضر میشود آنوقت سوار
این چاره ندیدم که قدری کاغذ از تخته بریده دو سه سطری که حاوی جواب خط شما باشد نوشته لفافه خط خودم که اسمی عمو صاحب
بود گذاشتم شاید آدم بدر زن میر انشاء الله خان صاحب در راه گم کرده نور چشم من بدینجهت موقوف اگر من بعد باز خطی بفرستم شما
از تنگی فرصت جواب آن نتوانید من دست از تحریر نخواهم داشت و همین توقع از شما دارم که اگر من جواب صحیفه ابا مال
گذارم باید که شما شیوه تحریر از دست ندهید و یک خط دیروز برای شما بست و سوم در روز دوشنبه بود نوشته از ارسال
پذیرفت لیکن بر سر نامه از سهو تاریخ بست و دوم نوشته شده بعد فرستادن خط در ڈاک یاد آمد این خط جواب خط دیروز
شما خوبست و عموی شما خوب شد که از غبار چشم تر رسیده جواب نوشتند خط شما یا خط والد شما بعینه خط ایشان ست رحمت
در عالم اتحاد کشیدن چه ضرور منکه اینقدر خطوط بشما ها بنویسم و بجناب حضرت قبله و کعبه همین آداب اقتضا و همچنین بخدمت
عمو صاحب کلان شما بگذارش سلام اکتفا کرده ام از همین سبب ست که خطوط داعی اسمی شما مردم بعینه عرض
بجناب قبله و کعبه و نیاز نامه بخدمت وزیر صاحب ست حق تعالی همیشه چشمان امیر صاحب چون قرص خورشید جهان افروز بر نور دارد

اگر ایض و دوریمی بودند که استعمال میکردند پس معلوم شد که انها مونث تقدیری اند زیرا که در تصغیر ندگرهای هوز که آنرا
تای تانیث گویند نمی آید سوم مونث معنوی و آن منحصر است بر الفی که آخر آن الف مقصوره یا ممدوده باشد مانند حمزا الف
ممدوده و حمرا الف مقصوره لیکن این تانیث در غیر ذوالعقول منحصر است و اگر علم کسی از ذوی العقول باشد یا صفت آن
پس مذکر را بطور مذکر استعمال خواهند کرد و زن را بطور زن مانند موسی علیه السلام که بر من و زنست چه حرموسی در
نه صفت موسی و مثل عذرا که نام محبوبه ایست در اینجا صفت عذرا خواهد بود نه صفت عذرا اینمثال مثال علم بود و مثال صفت
مانند حبلی باشد که زن حامله را گویند و مونث سماعی محصور نمیتواند شد لیکن بحسب ظاهر چند لفظ دیده شد و آن اینست
که اعضای بدنی آدمی چون چشم و گوش و ابرو و بینی و دست و پا و غیر آن همه مونث باشد و شمس هر چه باشد یعنی آفتاب و خورشید
مراد آنست و باقی چیزها موقوف بر دیدن کلام شعرای عرب یا لغت است و در مونث معنوی اگر کسی ضمیر مذکر هم بیارد
غلط نیست چنانچه در کلام الهی الفلک المشحون وارد شده چه فلک بمعنی یک کشتی و کشتیها آمده و در هر دو صورت مونث است
پس صفت آن مشحونه میبایست دیگر هر جمع عربی و رای جمع ذوالعقول حکم مونث دارد مانند قامت الرجال لیکن قام الرجال
هم درست است من فرق این مراتب در قانون مجدد بخوبی بیان کرده ام آنچه متعدیان و امثال شان مینویسند همه غلط و بی
محض است لیکن اعتراض بر نوشته آنها نمیرسد مگر کسیکه با و محبت مفرط باشد سا گاهش باید نمود بلکه خود هم در کجها هرگاه نوشته
همه یار دکاری نوشته شود بهمان دستور که مروج آنهاست باید نوشت زیرا که اینگونه عبارتها در نی خبری صاحبان
عالیشان از فارسی و عربی رواج پذیرفته است در خاطر آنها همین منقوش شده در صورت کسی را که غلاف آن یعنی صحیح نویسند بیخبر
محض میدانند بهبود طاعت قوم باید کرد و هرگاه رنگ تحریری برای اصحاب فهم و ذکا و آشنایان کتاب و صاحب قدرتان
بر تحریر و محققان ریخته شود و از الفاظ غلط و مشکوک و سقیم احتراز بر مزد دست تمام شد این مطلب عالی الشنوید که هر کس
حاصل شده است از فیض مطالعه کتب است و رکتب و مدرسه آنچه خوانده میشود قطع نظر از اینکه یاد باند بفهم کسی درست نمی آید
پس صاحب شوق را لازم است که عند الفرصت با میان نظر کتاب را ملاحظه نماید البته بعد مشتاق شدن فایده دست
میدهد این نیست که درخت محنت بر می ندهد زیاده خیریت رقعه ۱۳۲ مستند بفصحای صفاهان بگلبیگی دار السلطنت
در جهان سلمکم الله تعالی بعد تزئین مفوت قشون عبارات بسته قزلباشیه الفاظ رنگین قبا پوش معنی اشتیاق تازه و
آرزوهای بی اندازه در میان قرطاس تقلیش بدمار اجولانگاه افراس فوج دریا موج بیان میسازم که دیروز بست و هفتم
شهر حال و از چهار روز بیت الشرف آفتاب سعادت یعنی لشکر ظفر مظهر جناب عالی دام اقباله ارض بلیاره بود و مرز
هم دایره دولت همین جا شرف افزای قرب جوار آنست فردا باید دید لیکن غلب برای مقام ست غیرت بیاض فرزانگی
و حسان و رشک سعد مطلقه شعرای بلاغت نشان مکتوب محبت اسلوب از اول تا آخر مرغوب جاذب القلوب کان کل سطر منه
و هق یجذب قلوب المشتاقین بعد نصف النهار که چاشت کرده بود گذشته بود دم بتوسط چیز هندی یعنی هرکاره ڈاک
رسیده اوقات را خوش ساخت مصرعه ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی * عبارت این صحیفه لیاقت
تحسین و آفرین داشت جزاکم الله فی الدارین خیرا و خطوط دیگر که در آن پیچیده بود دیدم دیده شد جواب خط والد و عموی

برای دیدن شما میخواهد و هنوز شاهد مطلوب از مدنی نقاب خفا بر رو دارد زیرا که تازه به پرگنه رسیده اند و تا رسیدن
کلکٹر نو در رتق و فتق آنجا همانجا باید بود و بعد حصول طمانیت ازین امور چند روزه دیگر هم آنجا بسر باید برد تا ایام
فرصت در رسد و شما رخصت گرفته اینجا بیایید دیگر آنکه کنور رتن سنگه پسر رای بالکرام یا منشی معلوم که در سرکار صاحب نو
اختیار کلی داشت برادرانه مربوط بودند اگر در انضلع میرسیدند عرق بسیاری در مقدمه شما میریختند لیکن از انقلاب
فلکی آن بساط برچیده شده یعنی منشی مزبور استعفا داده بوطن مالوف خود که بنگاله است روانه شد هر چند حکم
صاحبان بورڈ و بصاحب کلکٹر بدین مضمون رسیده که فلانی چرا بموجب استعفا نوشته است لیکن نشد اروپیش از مرگ فائده
نکرد یعنی تا رسیدن حکم ثانی بنارس رسیده بود من دو کلمه که مشتمل بر ذکر کنور جی نوشتم باعتماد منشی مزبور بود تمام شد
این مطلب جناب مخدومی آقا محمد صادق خانصاحب حالا بعنایت شافی مطلق چاق و تندرست اند اطلاعاً
بقلم آمده **رقعه ۱۳۱** پوشیده نماند که در جواب خط شما که چند روز پیش ازین روانه شده و ظن غالب که رسیده باشد
جواب بکلی سوالها از خاطر فراموش شده بود حالا مینویسیم آنست که قافیه معمول را چون بعمل و صنعت حاصل
میشود و استادان قدیم معیوب میشمردند حالا در متاخرین داخل صنعت گردیده و قدغن نموده که در غزل زیاده
از دو قافیه و در قصیده زیاده از چهار نباید آورد لیکن کسی برین عمل نمیکند در غزل زیاده از پنج دیده میشود و در قصیده
زیاده از هفت الحاصل قافیه معمول ترکیب دو لفظ باید و جز لفظ حاصل میشود آنرا معمول ترکیبی نامند اما آنچه بدو لفظ
مستقل بهم رسد مثالش درین شعر موجود است **شعر** گر دیو مسخر تو گردد ✤ زین هر دو چه حاصل تو گردد ✤ چون در هر دو مصراع
لفظ گردد بطریق تجنیس قافیه شده و گردد مصراع اول ترکیب دو لفظ حاصل شده و در مصراع ثانی یک لفظ است لهذا معمول
ترکیبی خوانند و شک نیست که گردد در مصرع اول مرکب از دو لفظ کامل است زیرا که گر بمعنی اگر حرف شرط است و لفظ مستقل
و دو بمعنی بهایم و سباع چون اسپ و شتر نیز لفظ کامل و آنچه بترکیب موجز و حاصل شود مثالش نفیست **شعر** یکی در بیابان
سنگ تشنه یافت ✤ برون از رمق در حیاتش نیافت ✤ ظاهر است که تش جزو لفظ حیاتش هست برای نفی نیست
که نفی داشته باشد و نون مفتوح که از نیافت گرفته شد آن نیز لفظ مستقل نیست که جداگانه بیاید بلکه جزو این چار لفظ است
که اینها ذات خود مستقل و لفظ کامل اند و جداگانه می آیند یعنی نه و نه و نی و نی در نیصورت قافیه ترکیب پذیرفت بدو جزو لفظ
مثال مستقل بودن نه **شعر** چراغ روی ترا گشت شمع پروانه ✤ مرا بجان تو از حال خویش پروانه ✤ نه در مصرع ثانی بمعنی
آمده و آن لفظ کامل است و نون فقط تنها نمی آید همراه فعل ماضی چون نرفت و فعل مضارع چون نمیرود و استعمال یای مبدل
چون میم نهی که خصوصیت در نهی دارد مانند مکن و مرو در نیمقام شعرا و اهل کتاب همیشه میم آرند و در روزمره
اینجا هم نون می آید مکن و نرو میگویند مکن و مرو در روزمره کم است لیکن اگر کسی در شعر بیارد از بیخبری اوست
تمام شد بحث معمول ترکیبی باقی ماند تحقیق آن بیشتر مفصل نوشته شد مکرر چه ضرور موانث چهار گونه است یکی حقیقی
مقابل مذکر مثل جمیع زنان مانند جاریه و جاریت هند و دوم تقدیری مانند دار و ارض که در اینجا اهل عرب
فرض کرده اند که تانیث آن در کتب از جهت آن آمده است که تصغیر این هر دو لفظ اریضة و دویرة بوده است

از ینجا خواهم فرستاد هر چند کاغذ آئین از سرکار هم بشما خواهد رسید لیکن این دستور العمل هم در بعضی جاها و بعضی احیان کار خواهد آمد
حالا بهمین قدر اکتفا میکنم که خرد و بزرگ در حویلی نو تعمیر و حویلی قدیم به صحت و عافیت اند آنچه دیگر نوشتن آن ضروری خواهد آمد
بعد ازین خواهم نوشت اینوقت سخت تشویش دارم سبب تردد آنیکه مزاج آقا صاحب سراپا لطف و احسان آقا محمد صادق خان
صاحب سوای این دیگر چه نویسم که بآن درجه علیل ست که اگر این بار سلامت بمانند و جانبر شوند یقین من خواهد شد
که صد سال بلکه بیشتر دیگر زندگی خواهند کرد شما هم دست بدعا باشید آنچه بر دلم میگذرد من میدانم چون همدردی نیست برای
بگویم پس پریروز عجب روزی بود که با همه یاس بودیم لیکن باز بهوش آمدند و سوز نفس هم بر طرف گردید امشب زیاده از آن
تپ بود امروز از طرف شما بندگی که گفتم پرسیدند که کیستند و خود بخود گفتند که مرزا امامی پسر خواجه قاضی نجاصاحب است و باز
گفتند که بیشتر خود بسیار اینجا می آمدند حالا شاید درین شهر نبوده باشند پری شب در حویلی آمده بود لیکن بالا نیامد مقدر که من نوشته ام
در چار گهری تمام کرده بودند و آواز ایشان با وجود بردن گوش مقابل دهن شان بگوش من نمی آمد از ده سخن یک سخن
بدشواری بگوش میرسد و بدقت فهمیده میشد عمل طائر برای ایشان حکیم تجویز کرده بود قبول نکردند لیکن دو سه دست
که خود بخود در عالم غشی آمد تا امروز همان باعث زندگی شد برادر خدا کند که این مرد زود تر چاق شود مرا این حالات دیده
عجب المی ست که ناگفته به لیکن چه باید کرد که این امر باختیار کسی نیست امروز روز مسهل ایشانست دو آدم نشانیده برای
ضرورتی در حضور آمده ام اگر مسهل عمل میکند و چند دست اجابت میشود امید صحت ست از لاغری و نقاهت چه بگویم هرگز
شناخته نمیشوند خطی درین مقدمه زود تر برای آقا ابو الحسن صاحب که از فرط محبت زیاده از ایشان در بلا گرفتار اند باید نوشت
احوال امروزه بلکه این وقت که هنوز دو پهر نرده اند آنیست بعد ازین هر چه صورت می بندد نوشته خواهد شد امیر صاحب هم
ازین سبب بسیار مغموم اند پریروز امیر صاحب و دیروز قاضی صاحب هم آمده بودند امیر صاحب را گمان میرود که امروز
هم برسند در تمام شهر مردم تپ کرده اند لیکن تپ ایشان عجب تپی بود با اینهمه فساد همین ست که ایشان صفرای محض واقع
شده اند این موسم را غور باید کرد که چار چار روز در بیت الخلا میروند یا ازین میترسم که مبادا فلوس منضم شود
خدا چنین نکند دیگر حالات که در عالم کرب معائنه کرده ام چه نویسم که تفصیل آن در طومارها گنجایش ندارد نیست رقعه ۱۲
مخفی نماند که خط بهجت نظم مرقوم ذیقعده از شکوه آباد ملفوف عرضه رسیده سرور ساخت آنچه از عدم قبول اند رقانون کوپان
و دیگر عمله کچهری و اطلاق تشخص معلوم نوشته بودید باعث اطمینان گردید نه گرفتن نذر باعث مزید اعتبار و ترقی دولت
خواهد شد و تشخص منوی بقرینه معلوم میشود که باشنده شاهجهان آباد ست و اگر از جای دیگر ست در آن میان بزرگ
شده باشد چون او مبالغه تمام شمار ابر کسی جا داد و خودش بر مونڈھه نشست مضائقه ندارد لیکن در صورتیکه زیاده از یک
کرسی و یک مونڈھه در آن مکان نبوده باشد اگر دو مونڈھه هم آنجا بوده لازم همان بود که هر دو بر مونڈھه بنشینند لیکن ظن
غالب همین ست که آنوقت زیاده از یک مونڈھه نخواهد بود شما بر کرسی نمی نشستید بهر حال اگر طرف ثانی برضا و رغبت
خاطر کسی را بر سر خود هم بنشاند باید که عذر بکند از خود ترفع بر آدم صاحب عزت منع و معیوب ست هرگاه طرف ثانی مجبور
شود چه مضائقه از رفتن شما در آنجا من بسیار خوش شدم در خانه سوای خوردن و خوابیدن حاصلی نیست لیکن دل

عمدی شما را چقدر زودتر شما را باین بان آشنائی داد بیغائله ریب اینها از تاثیر باطن اشراق مواطن آن غواص دریای
عرفان ست والا مردم استخوانها درین راه شکسته اند و سر منزل مقصود را بلد نگردیده اند باجمله امروز که بست سوم ماه است
بلاپور رسیده ایم و فردا بر سر تیراسه میرسیم در خط شما دیروز بمیرزا پور نام مکانی رسیده حالا از دو منزل شیر هم نیست
بعد ازین هم نخواهد بود و شیر اگر بر آید تعجب نیست لحوم خوردنی از قسم آهو و پاژه کجا شاید بیلدرجی و دراج بدست آید
دیگر آنکه بخدمت والد ماجد خود از طرف من بعد سلام باید گفت که زودتر در وقائع نعمت خان عالی حوض بکار برده هجو
ایزای که مصرعه اولش اینست مصرع ایوای چون کنم که ایزای شد سقط ۱۲ و قافیه حساب و کتاب و ردیف کرده
واقع شده برآورده بر کاغذی بخط نستعلیق قطع نظر از زشتی و زیبائی آن بنویسند و آنرا در خط خود پیچیده زودتر بدو
رسانند که در لشکر بمن برسد بیشتر هم خطی بخدمت ایشان یعنی قاضی صاحب متضمن همین مطلب نوشته ام محتمل که رسیده باشد ایشان
هم جواب آن بقلم سپرده باشند تازه اینکه پیش پریروز یک شیر دیگر در پیاره بمیرزا محمد یعقوب خان صاحبزاده اصغر علی خان
توه جناب عالی تنها بدست خود شکار کرده آورده بودند بگی بست و نه شد تمام راه که می آیم بجای شیر در پنجرهای چوبین
سیخ و شمشیر یک بچه را جناب عالی بحضرت صاحب عالم نیز وعده کرده اند بلکهنو که میرسند میدهند ایشان در موسم زمستان محتمل که
نزد حضرت خدیو آفاق روانه فرمایند مگر آنکه چون خط تمامی رسید سوار جناب عالی از شکار مراجعت بخیمه کرد دیگر شیر کلان
بر فیل بایلو دحالا منتهی شد و بروایت بعضی سه دیگر لیکن شیر امروزی کلان تر از همه شیرها بخت بلند تر بود هرگاه گله رفل خورده
از پا در آید روبروی فیل حضور نشست و بقهر تمام علها میکرد لیکن طاقت حرکت نداشت آخر تکیه ها از چار طرف بر دو
باریدن گرفت و در دهن گرفته آنرا زائده و لیده بیساخت و میغلطید و سیخ و شمشیر خلاصه اگر جناب عالی را موتم الاشبال بگویند
بی زیاده خیریت ۱۲۹ مخفی نماند که خط بهجت نمط موافق معمول دیروز که هفدهم رمضان بود بکیاس
گذشته در حویلی قدیم شما بمطالعه فقیر در آمد آنچه نوشته بودید که در غلطی در دو لفظ از باعث تعجیل بعمل آمده از بیخبری تعیین
که چنین اتفاق افتاد من هم از اول نوشته بودم لیکن مرا باین چیزها سروکاری نیست اگر شما تمام بر آن قاطع و صارح در سینه
داشته باشید کمالی برای صاحب حاصل خواهد شد البته چون میانه او و شما محبت روحانیست دلم خوش میشود لیکن اگر
شما خط خام که نویسنده ها در بازار مینویسند بنویسید باز هم تنگ می آیم آنچه من بآن مسرور میشوم آنست که زرزی و شوکت و نام
در همچشمان پیدا بکنید و اقربای شما چیره خوار و محتاج بشما باشند بساط طالب علم و فاضل هستند که بگدائی نان میخورند و از عادات
بد مطعون خلق خدا میشوند پس لیاقت در شادت و بزرگی انسان موقوف بر صفات حمیده اوست که آن نقم و کرم و خلق
خوش و مروت و فتوت و جود و احسان بر همچشمان کردن و خود ممنون یکی از اقربای خود نگردیدن و دیگر امور غیر تست شما پیاری ما در قبه
که جهاز سفر کرده بهمین صفات پسندیده این چیزی پیمانه داشت لیکن زن طلب مکر و فریب بسیار میفروخت روزهای مبارک تا امروز
که هیجده روز است بخوبی گذشت باشد آنچه باقی ست اینهم بآسانی خواهد گذشت باجمله خدا کند که زود از صاحبان بورد نوشته رسد
که شما مردم بجاهای خود روانه شوید وقت حصول اطمینان هر کتابیکه در کار خواهد شد از اینجا خواهد رسید خاطر جمع باید داشت
لیکن وقت فرصت از کار سرکار دیدن کتاب و متوجه شدن بآن چیزها مضائقه ندارد و بعد تشریف بردن مابه پرگنه یک دستور العمل

کاکل وصول گردیده چشم نگرانرا مایه دار روشنی گردانیده سبحان الله شاهد فارسی بوشاخ لآلی متعالی الفاظ ترکیه پرستن
کاریست اللهم زد دل از چالاکی طبیعت شما بسیار خوش شد در تمام خط هیچ جا غلط نبوده است الا دو جا این غلط
غلط نمیگویند بلکه خطا باعتبار کثرت و شهرت است و آن اینست که شما از شهید ش و ایلویوس را که حکیم زبردست بوده اند
مثل جالینوس و بقراط و ابو علی دانسته معالجه ها را بآنها منسوب ساخته بودید هرچند این هر دو کس در طب هم مهارت
تام داشته اند لیکن از کثرت مزاولت در فنون ریاضی مشهور بمهندس و هیاتی بوده اند و اقلیدس نیز همین حال دارد
آینده احتراز ضرور است این سقم سقم عبارت نیست بلکه غلط در تحقیق حال واقع شده بالجمله درین روزها اکثر
پارچه و دراج و بلدرچی بحضور پر نور از طرف جناب عالی می آید و کباب و قورمه و آب یخ که خورده میشود و دیدن
و جای سبز سیر و تماشا هم لطف دیگر دارد مرگ خودم که اینگونه کیفیت گاهی گاهی بعد سالها در شهر نصیب مردم میشود
بعد مسافت روز کوچ زیاده ازین نیست که از حویلی شما تا به سورج کند رفتن و آمدن اگر زیاده ازین اتفاق افتد از
خانه خود همینطور رفتن و آمدن تصور نمایند بقراطیس علیه السلام آدمی است آفیونی بیشتر مثل شیخ محی الدین عربی علیه الرحمه
با عالم قرناس سروکار دارد و رنج سفر را طبع راحت طلبش بر نمیتابد بجای خود نشسته ارسطوی زمانست هر روز تخم تدریسی
بپا شد لیکن گاهی نوبت بدر دنمیرسد خلاصه آدم بیچاره ایست اختلاط خوبی دارد دیگر اینکه پیر روز یکساعت دیگر
عمو صاحب شما نوشته در ڈاک رسانیده ام یقینکه رسیده باشد یا برسد در همان خط سطری چند برای شما هم هست ملاحظه خواهید
کرد حالا از طرف عبارت شما خاطر فقیر جمع است لیکن اندک خط پیدا باید کرد که در تحصیل همین عمر است و قیمتیکه خط پیدا شد
خط کجا و بدانید که بهترین علوم علم تحصیل معاش و بهم رسانیدن تمتع در امثال و اقرانست خوشا بخت فرزندیکه بزور بازو
حق والدین او نماید از اطوار شما میبارد که چیزی خواهید شد بهر حال از فارسی حرف زدن دست برنخواهید داشت که این
دولت نصیب هر کس نمیشود دیگر چیزها از کتاب حاصل میتوان کرد و این بغیر صحبت دست نمیدهد هرچند مشکل است برای شما
آسان است زیرا که تسویدات شما همه مطابق روزمره است آنچه در خطوط مینویسید همین در حرف زدن بکار برید حالا هم فارسی شما قابل
مذمت نیست اینقدر هست که کم حرف میزنند و در اثنای حرف زدن دم بتو میشوید این خوب نیست روانی از همه چیز بهتر
است امروز در اینجا مقام بود فردا ماییم و کوچ بیشتر زیاده خیریت رقعه ۲۸ اسیمای مضامین مرده و شگفتگی آورد دلهای
افسرده حریری قدرت و فرزندق بلاغت سلمکم الله تعالی بعد سلام اشتیاق فارغ از حد و نهایت واضح باد که رقیمه محبت
شمیمه مرقوم کستم شهر حال متضمن صحت و عافیت و بیان دیوانگی و هرزه چالاکی شخص معلوم بر عبارت ترکیه حلقه طوق کمر
وصول گردید خاطر مشتاق را نشاط یکه طول ذکرش مبطل تنهائی ابعاد باشد ارزانی داشت او تعالی باین یاد آور بهجت
اوقات نصیب کند آمیر قیم اول کیشی یوکون لاردة تلبه بولوپ دزهر نه کیم قیلور اندلیشه سیز قیلور بوکون بولش لاربور
بارلیق دین چیقماقی بی سببی یولغای لازیکا کیم کنه کیشی بولکیشی دین کوپ لعور اپرور عبارت شما بزبان اردو اگر همه خوب
بود صد آفرین و هزار مرحبا لیکن چون هنوز مشق آن چنانکه باید ندارید و بعضی صیغها غلط واقع شده بود و این
مضائقه ندارد همچنین میشود رفته رفته صاف تر خواهد شد حالا هم از میرزا مغل بهتر بود بنازم عرق ریزی

مهربان میری وده دوح
ران دنو بلین دیوانه
جوابست جو بلکه کو تکه
بے انزیشه کر تکه
ایک دن ان کا مو نهیں
اس شهر سے نکلنے
کا سبب جانین
کسو سطے که اور
آدمی اس آدمے

بهت نفرت
رنے ورے رعین

آوردند چون نظامی و اسحق هم در پی مادری شریک محتشم اند آنها نیز بازنهائی که در کنار شان بزرگ شده اند از
شهر بجهاونی نقل کردند حالا از اطفال سوای میر محمد که بعد برسات و درستی مکانات او نیز همین جا خواهد آمد و در حویلی بس
کسی نیست زوجه میر عبدالله از روزیکه اینجا برای دیدن والدین خود آمده است دلش رخصت نمیدهد که در شهر بیاید
هر دو دختر عموی اوسط شما نیز در شهر اند یکروز اینجا هم آمده بودند آنچه از احوال محسن پرسیده بودید و اخفای محبت خود
با وکرده اید یعنی چه آیا در دنیا کسی هست که محبت با فرزند خود نداشته باشد بر انسان چه موقوف است که حیوان با وجود
بودن از عقل فریفته بچه خود میباشد بالجمله محسن و احسن هر دو برادر بخیریت هستند و دیگر اطفال هم که شما گذاشته رفته اید
یکیک بفضل الهی در زیر سایه عاطفت جد شما شب را بروز می آرند خاطر شریف ازین رنگذر جمع باید داشت و بر شکوه آباد
موقوف نیست اگر آقا کابل فرستد باید رفت رحمت خدا بر حوصله همت شما کار مردم غیور همین است این احادیث بی غیرتان
است که بیرنج و محنت نان بزرگان خورده در یک مکان میگوزند بالله که اگر سواری فیل از بی غیرتی بدست آید صد بار پیاده
راه رفتن به از آنست نقشه زمین و مکان تو باینصورت است که از دروازه اول تا بدروازه دوم یک قطعه زمین است
که وسعت آن یک و نیم برابر بلکه دو چند صحن بیرون حویلی نحاس است یک حویلی معقول طیار میتواند شد چون در خانه زنها
از خواجه جان رو میگیرند شاید برای خواجه موصوف همانجا حویلی طیار کرده شود از دروازه دوم تا کنار چاه قطعه زمین
صد در اع در طول و هفتاد در اع در عرض خواهد بود عمارتها جدا جدا بر همین زمین ساخته خواهد شد و از کنار چاه تا دیوار احاطه
تمام زمین مذکوره قطعه زمینی است مائل به نشیب بقدر پنج زینه طول آن از صد در اع بیشتر و عرض پنجاه در اع بوده با این
قطعه تمامش باغیست دو باغبان هم برای درستی آن نوکر شده اند بالفعل پانصد درخت گلاب و شش صد درخت
بیله و موتیا دران موجود است و انگور هم از قسم حبشی و سفید وغیره قریب هشتاد درخت همچنین درخت چنبه و موسمبی
و دیگر نهالهای میوه حالا خریده اند و سوای این برای بقول و ریاحین زمین بسیار خالی است تمام شد طول و عرض
زمین مذکور که پانصد روپیه بر دیوارهای احاطه آن صرف شده هنوز سوای چهرها و ٹٹیهای بوریا که برای پرده
محلسرا ساخته مکانی ندارد بعد برسات البته مکانهای متعدد تعمیر خواهد یافت خدا کند که روانگی شما به پیوند صورت بندد
لیکن شما را سعی در رضامندی آقا مناسب ترست هر چه مرضی صاحب والاجاه باشد بعمل باید آورد تا حال آنچه شما با صاحب
والا شان گفت و شنید کرده اید همه معقول و مربوط بوده است آینده هم خدا فضل خواهد کرد بر کم و بیش مشاهره هیچ موقوف
نیست تا قوت در بدن است نوکری باید کرد که نان بزور و باز و عجب لذتی دارد فی الواقع ابوالحسن خان مرد دلخواهی
و آدم سیر چشم صاحب توفیقی است دوستی با و ضایع نخواهد شد رقعه بنام مرزا موصوف در همین خط ملفوف است بدر سانید باید دید صاحب
کی بحضور می آیند خدا کند که زود برسند تا مقدمه شما یکسو شود بخدا که من از استقلال شما خیلی شکر گزارم زیاده خیریت

رقعه ۱۳۷ گلبیگی قلمرو براعت و قهرمان ملک لذاعت سلمکم الله تعالی بعد سلام شوق سوگند اشتیاق واضح باد که رقعه
الواد و محرره هفتدهم شهر حال در لف نیقه انیقه مخدوم مفخم خواجه محمد امین احرار النسب سمرقندی الوطن که بشوق
ایشان از خاک صفاهان است متضمن صحت و عافیت جمیع صاحبان در جواب سطور مرقومه فقیر غالیه سای

آنوقت البته مانع این عمل میشوم و در عالم بیکاری از خوردن و خوابیدن هزار درجه همین بهتر است چون مطالعه تعلق بشعور
دارد و بقول استاد که میگوید مصرع شوق در هر دل که باشد رهبری در کار نیست * حاجت استاد نیست هر چه هست
خود بخود بر شما منکشف خواهد شد و در عالم بی شوقی اگر صد بار پیش من میدید باز هم فائده نمیداشت بالجمله الطاب جلی
همانست که سوای روی دران تکرار حروف زائده باشد اگر بعد دور کردن آن حرف روی مصرع ثانی همان باشد که در
مصرع اول است قافیه ازین عیب پاک است مثل شفیقان و رفیقان و الا الطاب جلی دارد چون عزیزان و رفیقان
چه بعد دور کردن الف و نون جمع عزیز و رفیق که باقی میماند در روی موافقت ندارد همچنین خندان و نالان ازین سبب
که درینجا الف و نون صفت فاعلیت است هرگاه دور کرده شد خند و نال باهم قافیه نمیشود و خندان و نهان و رفیقان
هیچیک ازینها الطاب جلی دارد زیرا که نهان یک لفظ است الف و نون آن زائد نیست و در خندان الف و نون برای
فاعل و رفیقان برای جمع است پس هر دو باهم متحد نیستند از هم متغائر اند لیکن اینجا و مذهب است بعضی بر آنند که خندان
و رفیقان نیز الطای جلی دارد و گویند که حروف زائد اگرچه در هر دو مصراع جدا جدا است لیکن چون زاید افتاده است بعد
دور کردن حروف زائده از هر دو مصراع هر دو روی از هم جدا میشود و درینصورت از نهم اجتناب است پاره بران رفته اند
که زوائد در هر دو مصراع جدا جدا در کار نیست اگر باهم متحد اند البته الطاب جلی نامیده میشود و اگر باهم متغائر اند هر که الطاب نیست
و شائگان نام همین قافیه است که مشتمل الطای جلی باشد تمام شد این حکایت هم آقا صاحبان مکرم سلام و اشتیاق میفرمایند
و تاج الدین خان صاحب از چهارده روز بلکهنو تشریف آورده در بار حکیم مهدی علیخان میکنند مناهره ایشان سه صد
روپیه مقرر است یک قسط پیشتر داده بودند که در قرض میر صاحب رفت و دو قسط دیگر که از باعث نبودن شان در شهر
تا حال بدست نیامده بعد سه چهار روز هر دو یکجا گرفته میشود بعد ازان مائیم و ولایت علیخان و خان موصوف چون در روزها
هیچ ندارد و از قدیم با دوست و سخی است از شرم جواب خط شما نمینویسد لیکن بد معامله و تنگدل و مال مردم خور نیست
خط اسمی مرزا ابو الحسن خان فرستاده جواب آن در لف جواب خود باید فرستاد رقعه ۱۲۶ مخفی نماند که پریروز که سلخ رجب
و روز یکشنبه بود خط شما که مرقوم بست و سوم شهر مذکور بود رسید و هنڈوی ده روپیه دیروزه که غره شعبان بود بعرض رسید
و آمد پری شب میر نیاز علی هم کدخدا شد هر دو میل حضور و پنج اسپ و دیگر سپاهیان و تلنگها و ساز غزلی در روشن چوکی ازینجا بخانه
میر موصوف رفته بود تا او را ازانجا بلباس کدخدایان آراسته از راه تماس بجهاوی آوردیم خواجه عبد الله از باعث بیمرگی
فراج سوار نشدند و داعی میان حاجی و گرو گنگارام هر یک دنبال اسپ نوشته بودیم دیروز از حضور هم خلعت با مرحمت شد
تمام شد این احوال حالا حکایت دیگر نیست که چون جد امجد شما را با طفال محبت بسیار است و تمامی بجهاوی با خواجه وزیر صاحب
انس گزین و ماندن ایشان ازین سبب تشریف داشتن جناب والد ماجد شان بجهاوی اتفاق افتاده انجا همه اطفال
بی آرام و در یاد ایشان بودند و ازینجا این صاحبان از ندیدن آنها حالت مرغ بسمل داشتند ناچار بنا برین گذاشته
که محسن و محتشم طال عمرهما را همین جا بیارند چون ممکن نبود که محسن بی مادر خود با مادرش را نیز آوردند و محتشم را
که مسکین بی مادر است و زینکه در پرورش او میباشد همان بجای دایه و عاشق اوست با زن مذکوره همین جا

یاد دوست شریف آورده

* خ ج ۱۲ *

لفافه شکوه آباد در آورده بعد مطالعه عرضه را مستر کردم و خط اسمی خودم را نگاه داشتم فرمایش کتابهای امامیه مثل حق الیقین
و ترجمه تیر الع سر انجام پذیرفتن اندکی دشوار است زیرا که اینگونه نسخ در همین زمانه عزیز شده بیشتر کسی نمیپرسد و حالا
هر کسی خریدار این چیز است اول کمیاب دوم اینکه گران تر بدست می آید مثل مثنوی حضرت مولانای روم که در بلاد ایران
عصر دولت صفویه بی جدول طلا بر کاغذ سلاده بخط رسمی قیمتش شصت و هفتاد و هشتاد بود و در وقت شاه سلطان حسین
شنیده که ختم السلاطین صفویه است به هشت آنه هم کسی نمیخرید بیک روپیه گران میدانستند قدر هر چیز موقوف بر رواج
است شنیده باشید که همایون بادشاه چون بعد از هزیمت خوردن از شیر شاه افغان دوباره در اکبر آباد جلوس بر
تخت سلطنت کرد موافق وعده نظام سقا را که وقتی بادشاه را از تلاطم دریا نجات داده بود نصف روز بادشاهی داد
و جمیع امرا و اهل کار از اتابع فرمانش کرد نظام برای اینکه یادگاری در جهان بگذارد همین حکم کرد که روپیه و اشرفی از چرم ساخت
بیارند و فیلی ساخته شد و ضیع و شریف آنرا در بازار برده بمصرف در آوردند اهل بازار بتکرار قیمت اجناس گرفتند غلام
اینکه این کتابها مثل کتب دیگر در بازار بدست نمی آید مگر کسی بطور خود از ناداری یا از راه طمع بنویسد بلکه دو نسخه پیش خود داشته باشد
بفروشد و هر فروشنده نسخه که کاغذ ساده رسمی که می آرد بست روپیه یا سی روپیه قیمت آن میکند و میگوید که این نسخه خیلی صحیح و محشی
و از نظر مرزا کاظم علیخان شاگرد مولوی ولدار علی گذشته است حال قیمت این و طرف ثانی همگین پانزده روپیه فرستاده نسخه‌های
مذکوره را مثل گلستان و بوستان و سکندرنامه و یوسف زلیخا خیال کرده فرض کردم که پول دیگر هم خواهد فرستاد لیکن بالفعل
ازین مقدار قلیل چه کار بر می آید هر کیف من از روزیکه شما نوشته اید چند کس گفته ام که ازین نسخه‌ها هر نسخه که بهم رسد باید آورد
شخصی از بزرگان دین اقرار نموده بود که نسخه صحیح و محشی از نظر خود من و دیگر بزرگان گذشته را می آرم اینقدر گفته سکوت ورزیده است
هرگاه مکرر میگویم و اشتیاق مشتری بر وظاهر میشود کسی روپیه یا چهل روپیه قیمت آن خواهد کرد چون دلال و بایع هر دو صادق
و از بزرگان دین اند و در تکرار قیمت تکذیب شان لازم نمی آید پس میباید که بلا حجت هر چه طلب نمایند بدهم نه از قیمت آن کم
میتوانم کرد و نه واپس میتوانم داد زیرا که در هر دو صورت خودم ذلیل و بی اعتبار میشوم در این صورت چه باید کرد شخصی که قاضی
صاحب هم مجبور اند پیش ایشان یکدو نفر از شهر برای درس می آیند آنها باین کتب معرفتی ندارند لیکن بطرفانی هیچ باید گفت
هرگاه نسخه به قیمت مناسب بدست خواهد آمد اطلاع کرده خواهد شد از زر قلیل فرستادن خریدار دل میترسد که مبادا کتاب بی
به پانزده بگیریم و در نظر نقش مال چار روپیه باشد و تصحیح دیوان انشاء الله خان بالفعل سر دست ممتنع و ازین سبب
که کاتب یا آنچه نوشته است با اصل مقابل است و دیوانیکه نزد مصنف است در غلطی پدر این دیوان است مگر تصحیح آن
و حالی صورت امکان دارد که مسوده غزلها بسعی مرزا احمد از کاغذهائیکه در میان صندوق است بیرون آید و مرزا مرتضی
بدل جهد ندان نماید و این هم عسیر زیرا که خانه مرزا احمد از خانه خان موصوف بعد المشرقین دارد و گاهی می آید و زیاده از دو روز
نمیماند سوای اینجهت که چند روز نفث الدم که در سرفه خون می آید و اشت بخفیف و نقیه شده است و از باتزله شدید الطباهم او را از تحریر
مطالعه شدید مانع میشود که بی تعمق نظر صورت نمی بندد و پس مجبوری دیوان بعد درستی جدول بطوریکه هست بخدمت خواهد رسید
و از بخیر گت که شما بجای خود چار شربت را می بندید دل بسیار خوش شد اگر امرای از امور روزمره سرکار یا مهمی از مهمات دنیاداری پیش آمد

مانده باشد از روی دیوان بر کاغذ دیگر نقل کرده مصحوب حامل رقعه مع بند بفرستید اینقدر محبت نیست دو شعر از غزل
زمین بمیدانست و چنین بمیدانست و یکمصرع از زمین دل خود را شناخت بسمل خود را شناخت باید نوشت و در غزل زمین بمیدانست
یکمصرع اول یک شعر را تغییر داده ام شما هم بهمین صورت بنویسید حاجت باظهار نیست عند المقابله معلوم خواهد شد رقعه ۱۱۹
خواجه صاحب من ظهیر الآل بیگ را شما بر طرف کرده اید من از حالات نامبرده خبر ندارم چرا که احوال آدم عند المعامله معلوم میشود و باور
سفر شما بهتر میدانند که مدتی در سفر و حضر پیش شما بوده است البته تقصیر میکرده باشد که نوبت باینجا رسید بعقیده من
احمق و تکراری بوده باشد لیکن خائن و دزد نیست مرد پست متدین و بدخواه آقا هم نیست اگر بدانید که همین قدر گناه که بحث
و تکرار میکند جواب داده اید و اگر این عادت را بگذارد مورد تقصیری نیست او را بفهمانم تا بعد ازین همچو گهی نخورد و اگر سوا
این مقصر شده است که از دل دور است هر چه بدترش آدمها بسیار اند نخواهش داده رویش سیاه باید کرد و دیگری بجای او
باید گذاشت و اگر چنین نیست تقصیرش معلوم باید نمود که آدم قدیم است در از دار و خیر خواه میگوید که مرا بقصور جواب داده گفتم غلط
میگوئی من هرگز باور ندارم که فلانی بی سبب بسر تقصیر وارقرار داده جواب بدهد مفصل این احوال را برگذارند رقعه ۱۲۰ خواجه
امامی سلمکم الله تعالی چون متصل بخیر و زر برای دفع جرب عرق بلیمو در بدن جذب شد و بشب آثار بخار برای عیادت حاضر بود
لیکن فضل الهی شامل حال شد امروز در غذا پرهیز خواهم کرد و دیروز شخصی چند تاوی سپیاز بطریق هدیه پیش من آورده بود قدری
برای صاحب هم فرستاده چرا که مال فتوح تنها نباید خورد رقعه ۱۲۱ خواجه امامی سلمکم الله تعالی لاله دیبی پرشاد رفیق و گماشته
بیچاره که عرضی شان بخط قاضی صاحب برای حضور پر نور در قلمدان شماست کنز دشما می آیند و اراده ملازمت
جناب قبله و کعبه دارند لازم بآئین شایسته تقریب نموده جناب والا را بر آن آماده سازند که نذر لاله نامبرده قبول
فرمایند و اینقدر هم ارشاد شود که ما در مقدمه با بومیا چند بدل سعی خواهیم کرد دیگر اینکه مشار الیه میگوید که در مذهب منسوب
این ایام میمنت ندارد ده روز دیگر در رسانیدن عرضی نزد مرشد زاده توقف مناسب است دیبی پرشاد هر روز بخدمت
حاضر خواهد شد هرگاه که نحوست ایام زوال خواهد پذیرفت برای بردن عرضی عرض خواهد کرد رقعه ۱۲۲ پریروز دیروز
بخانه انشاء الله خانصاحب بسر بردم امروز باز بحضور آمده ام دو روز دیگر اینجا توقف است باز بیائیم و لکنو جواهر الآل
دبیر را پریروز دو روپیه خرچ راه داده باند از خصت نموده شد دو خط هم برای دو کس نوشته است لیکن هیچ
نخواهد شد باید دید چه میشود دو چهار روز خشخاش مالیده بودم امروز دوای دیگر شروع شده این را هم دو روز دیگر بسوا
امروز میبالم اگر فائده کرد بهتر والا بهر چه تدبیر جرب عمل شما خواهم کرد رقعه ۱۲۳ از جزو دان من مسودات فقیر که صاحب خط خود
نوشته اند برآورده نزد خود بگذارید و باقی را حواله بهجو خواهم کرد امجد علی از خانه شان طلبیده باید گفت که فردا روز جمعه است تحمید
آقا صاحب عرض کرده سواری بدر دولت سلطانی باید فرستاد تا دو بهر خوب خواهد گذاشت رقعه ۱۲۴
خواجه امامی سلمکم الله تعالی فیل برای سواری میرسد شما و خواجه حاجی و خواجه عبد الله سوار شده همین وقت بیائید لیکن
دستارهای سفید همراه باید آورد و اگرچه اینجا احتیاج آدم نیست لیکن باز هم رحیم بیگ را در جلو باید گرفت شب همین جا
باید برد و فردا صبحی هم همراه شما بتجاس سوار خواهم شد رقعه ۱۲۵ دیروز که دوازدهم شهر حال و روز پنجشنبه بود رحیم بیگ

مشهور است و در عوام کوزه پشت میگویند در فصیحت یکتای هوز زیاده میشود معلوم نیست که این یای هوز در اصل هم صحت
دارد یا عوام چنین شهرت یافته شما بخوبی دریافت کرده بنویسید و در پای لطافت رسید غرض من از تحقیق لفظ مذکور
همین صحت و غلطی های هوز است که بمعنی خمیده پشت با های هوز می آید یا بغیر های هوز یا دیگر معنی هر دو کار ندارم
رقعه ۱۵ الخواجه صاحب بلند مکان سلمکم الله تعالی کاغذ دیروزه بعد نقل غزل تازه یقین که نزد آقا صاحبان
مخدوم فرستاده باشید و دیشب بن سپاری و کشنیز حصه شما هر دو برادر وقت تقسیم حصص اشخاص شخص سوای مجلس
گرم سازان مرحمت شده بود گرفته هر دو حصه یکجا کرده شد شما باهم بفهمید هر دو حصه علی السویه بود از این مجموع نصف شما
بگیرید و نصف بخواجه اسمعیل خان بدهید از هشتاد ڈلی سپاری چهل حصه شماست معلوم نیست که خط الله آباد امروز رسید
یا خیر فردا که عید اضحی است برای یکدو ساعت نزد آقا صاحبان باید رفت لیکن اول خبر باید طلبید رقعه ۱۶ امانی نگارستان
فصاحت و از رنگ ایوان بلاغت سلمکم الله تعالی خط دیروزه که اسمی میر نصیر الدین صاحب بود بمطالعه فقیر در آمد آفرین بر دست و شما
که بسیار خوب نوشته بودید در دو مقام اول شک واقع شده بود آخر معلوم شد که من در خواندن غلط کرده بودم عبارت شما صحت
کلی داشت و این غلطی که از من اتفاق افتاد از برکات خط زشت آنصاحب است حق اینست که حق سبحانه و تعالی بنشیر خط
خوب بجمال و بی بصیرتان عطا میفرماید بسیار کم دیده میشود که منشی بلیغ یا دیگر صاحب کمالی خط هم درست داشته باشد
لیکن چون شما را صناعت ملائی مذکور خاطر نیست پس اگر بطور خود خط متوسط شکسته هم بهم سازید مضائقه ندارد دیگر آنکه
بعمو صاحب خود بعد سلام نیاز از طرف من بگوئید که مرد به یعنی پیشه در بازار بسیار است جناب سامی را اگر مربی ساختن
مرکوز است بسازند معلوم نیست که تا هر سنگه دیروز مسوده آورده بود یا خیر رقعه ۱۷ دیروز ڈلیها از دیگر جنس نامه اکرده
فرستاده شد سوای این هر چه بود از خاطر رفت حالا رستم قهوه و کشنیز می آرد تمام شد این مدعا بخانه تاج الدین صاحب
رفتن مضائقه ندارد لیکن وقت دوپهر باید رفت زیرا که امروز از سبب عید اعتمال نبودن ایشان هم بخانه قوی است بهر صورت
وقت دوپهر از وقتهای دیگر بهتر است موافق قاعده هر بنده خدا در چنین روز اول برای دید و وادید میرود یا آخر روز و آنچه در سایت
راحت خود را در آن میجویند مختصر اینکه درین رفتن نرفتن شما مختار اید لیکن رفتن بر نرفتن میچربد اگر ملاقات شد خوبست والا
سیری هست و بهتر اینست که یک رقعه کوچکی بدین مضمون برای خانصاحب نوشته بلفوف نموده وقت سوار شدن همراه
ببرید مضمونش اینکه داعی نیاز کیش برای تهنیت عید حاضر شده بود اگرچه دولت ملازمت نصیب نشد لیکن حاضر شدن بدر
دولت هم باعث هزار سرور است حقتعالی این عید و هزار دیگر مبارک کناد و اگر صاحب خانه را آنجا یافتید رقعه را بخانه
رسیده مرخص و پاره خواهید کرد و اگر نیافتید حواله میر صاحب یا میان نجیب اسر نامی آدم دیگر کرده برگردید و آقا صاحبان
هرگاه بخانه باشند خبر دریافته باید رفت دیگر خیریت بجناب قبله و کعبه و عمو صاحب خود از طرف من مبارکباد عید عرض نماید نمود
رقعه ۱۸ ازین بند غزلها که برای شخصی نوشته ام یک غزل نو که قافیه آن خروشان و فروشان است در دیوان بنویسید
بعد از آن غزلهای این بند را ملاحظه بکنید بعضی غزلها تمام نوشته است و بعضی از سبب سهو ناتمام مانده چنانچه برای هر جا
خالی گذاشته ام پس شما امید که همین غزلهای ناتمام در دیوان بر آورده شما غزلهای بند را با آن مقابل بکنید هر چه باقی

آسمان نمی‌دانم آمده وقت نماز ظهر یا عصر می‌آیم و اگر همین معامله است مجموع و از ذاتی دیروزه که پیش بهوست عفت کیلا
و چهار تا زنگی بصحابت رستم انجا باید فرستاد و باقی ملا طفال باید داد کیلا شما بخشید میگویند که کیلا که چک بگالی الاصل خیلی لذیذ بود آنچه
هرچه از این قبیل باید و من در خانه نباشم شما مختار صرف کردن آن مستید حاجت باجازت من نیست زیرا که یقین کلی دارم که اگر چیز مطبوع
خوش طعمی خواهد بود حصه من خواهید گذاشت بلکه اگر برای شما خواهد آمد از و هم برای من خواهید فرستاد یا نگاه خواهید داشت زیرا که آنچه
میدانید که مرغوب طبع فقیر است از هر جا که بدست می‌آید برای من بفرستید و نوید دیگر برای صاحب انیست که مدتی پیش ازین چهار دیوان
فقیر بخانه مرزا جعفر صاحب نقل شده بود از انجمله دو دیوان برای دوستی فرستاده بود و دو تا دیگر نزد ایشان بود ازین دو تا یکی مانده
یک دیوان گم شده و یک دیگر در صندوق بوده است که بدست آمدنش از بعضی موانع پر مشکل پر پرز آن دیوان گم شده از جای
بدست آمد در میان این دیوان بعضی غزل هاست که شما ندارید انشاء الله العزیز فردا یا امروز می‌طلبم در دو سه روز نقل آن بدست
زیاده خیریت **رقعه ۱۱۰** خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی اینوقت آغا صاحب با تکیه و مسند در کار است بحضور قبله و کعبه عرض
کرده همین وقت تکیه و مسند حواله آدم آغا صاحب باید نمود که امشب برات خواهد آمد اگرچه یکروز اول میباید که آدم باید
لیکن بهر طور که باشد همین وقت باید داد **رقعه ۱۱۱** امروز از هوای سرد ترسیده دوا در بدن نمالیدم برهنه نشستن خود
چندان دشوار نبود لیکن غسل بعد ازین بلای عظیم است دیگر اینکه مغل زنی چهار کلاه بحضور آورده بودند گان اقدس چون
میدانند که من این چیزها را دوست نمیدارم از راه لطافت طبع یک کلاه بمن هم مرحمت فرمودند من رو عنایت حضور
بعید از ادب دانسته گرفتم چون خودم نمیپوشم برای شما فرستاده ام اگرچه در حق شما هم روا نمیدارم لیکن بهر صورت نزد شما
میرسد خواه بکار خود آید خواه بکسی بدهید بهتر انیست که بکسی بدهید **رقعه ۱۱۲** از رقعه دیروزه احوال برگشتن طالب علم
دریافت شد همه کم قدر و آن در وقت بهم رسیدن تنگ نانی بدریوزه باشد باولاد خود همین حال دارند اگرچه تعلق بخبث اتفاق
دارد لیکن بظاهر باعث افلاس همین حرکتها میشوند و دولتمند زادها که با اولاد خود این شیوه پیش میگیرند انها نیز داخل
همین جماعه هزار چاله بی ننگ و عار اند بلکه انها نیز همین حال دارند که اقربای خود حویلی نحس و چند درخت گذاشته جای دیگر نمیروند و زعم
باطل خود خود را از شهریان میدانند دیگر آنکه دو روپیه رستم نخدمت می‌آرد یکی بشاه علی ارمان باید داد و یک دیگر بان هر دو زن
کو باید رسانید و نهر الفصاحت از شاه کوری طلبیده بودم گفت کبیدة العمر نام نهر الفصاحت نشنیده ام خواجه اما کرا
هم نمی‌شناسیم بدا بهتان عظیم گفتم و نخواس بیاشند گفت خدا داند جز و دان فقیر که پیش صاحب است هرگاه بهم رسید باید
رستم کار دیگر در پیش دارد **رقعه ۱۱۳** امروز خط برای میر نصیر الدین محمد صاحب نوشته وقت ظهر یا عصر بدست آدم خود فرو باید
که فردا روانه کرده اید مسوده عربیه هنوز باصلاح نرسیده بعد مطالعه درست نموده فرستاده خواهد شد معلوم نیست که شیدی حسینخان
دیوان را رسانیدند یا نه امروز ده غزل دیگر بخیال رسیده است دیگر آنکه میر محمد علی صاحب احوال مرزا خرم بیگ و سیف الله خدمتگار
نوشته آورده یا خود بخدمت شما برای اصلاح حاضر میشوند یا مصحوب خدمتگار خود خواهند فرستاد باید دید برای اطلاع نوشته
اصلاح باید کرد اندیشه را بخاطر راه دادن خوب نیست **رقعه ۱۱۴** خواجه خواجگان سلمکم الله تعالی اینوقت لفظ اندکور را که
تا نوی داد معروف و رای نقطه دارست در برهان قاطع ملاحظه نموده باید نوشت که بچند معنی می‌آید کور پشت بمعنی خمیده پشت

برای آنست که تا رسیدن من فصل در تحریر واقع نشود رقعه ۱۰۳ امروز میر محمد علی مسوده خیمه بیگ آورده بود چنانچه ملاحظه
خوب کرده اید دل بسیار خوش شد میر مزبور هم خیلی عذب البیان صاحب هستند و خط اسمی قاضی صاحب میرسد بعد مطالعه
صمغ زده ملفوف خط خانگی روانه نمایید لیکن دیگری آنرا نه بندد و در بیان قاطع لفظ نوشتند که یعنی رضا صاحب ملاحظه
نمایند غرض من آنست که درین لفظ بعد خای نقطه دار داو هم مینویسند یا نمی نویسند پس اول خاء داو بنویسند اگر برابر
والا در خاء و شین نقطه دار باید دید بخار عارضی بفضل الهی از سبب ترک غذای یکروزه رخصت شد و برای حرب قیلغ و
گلاب مالیدن امروز شروع کرده ام باید دید خدا این حرب را از آستانه شما دور دارد که بد چیزیست رقعه ۱۰۴ افزوده آنچه
باجرا که از اغذیه فصلی هندوستان است برای صاحب خواهد رسید بندی انتظار باکشید انشاء تکیاس روز برآمده فرستاده
خواهد شد و بر آنچه کیم مانی در رسیم نی بر تمکیر و مسوده عربیه اگر نوشته باشید بفرستید رقعه ۱۰۵ آنچه خط سرست و یک خط
بی لفافه نزد صاحب میرسد خط بی لفافه از طرف میر نصیر الدین صاحب اسمی ملازمان شریف و در خط فقیر بود باید خواند و
دیگر را نزد خود گذاشته و دو خط که یکی اسمی مولوی صاحب علی صاحب است و دومی اسمی میان علی حسین صاحب است به بیجو باید داد
که بدروازه مولوی صاحب ممدوح رسانیده بملای که سر دروازه اطفال را درس میدهد بگوید که یکی برای مولوی صاحب است
و یکی دیگر برای میان علی حسین صاحب مرزا صاحب فرستاده اند و اگر ملا بدروازه نباشد بخادم حسین یا بفضل حسین بگوید
و اگر اینها نیز نباشند اسمیل را طلبیده بگوید که مرزا قتیل این دو خط داده اند یکی برای میان حسین علی ست و یکی برای
مولوی صاحب لیکن حسین بیگ یا رحیم بیگ را نیز تا آنجا همراه بهجو باید کرد و قدغن باید کرد که این هر دو خط آنجا رسانیده
باز نزد آنصاحب بیاید و هرگاه بیاید خط میر نصیر الدین صاحب که بنام آقا صاحبان ست باو باید داد که رسانیده بخود
بخانه خودش رفته رخصت نو برای پوشیدن من بیارد و دور و فرد دیگر فقیر را معاف باید داشت از این می آیم و تدبیر در آن صاحب
میکنم رقعه ۱۰۶ محمد جمال باورچی بحضور عرض کرده بود که در ایامیکه ملازم نواب ضابطه خان بود بسوی امرع ملای شیرینی تختم
همین قسم چند تا باورچی دیگر که بودند یک یک ملا و بر یک بخت و مقدار طعام زیاده از یک و نیم آثار برنج بنو حکم شد که فردا همین خانه نشسته
بجناب قبله و کعبه عرض باید کرد که از این طعام قسط خود را صحی بر آن قبله خواهم فرستاده از فضل الهی امیدوارم که چهار گرسنه
برنیاید که طعام آنجا برسد لیکن باز هم انتظار ضرور ست رقعه ۱۰۷ ابیاض آقا صاحب که غزلها تازه در آن نوشته شده بخانه آنصاحب
مستعد رفته است لیکن ملا بیاض از همین دو بند نوشته شده حالا صاحب را میباید که درین هر دو بند نظر بکنند بر هر غزلیکه من صاد کرده ام
آنرا در دیوان بباید نوشت و هر چه خالی از علامت مذکوره باشد آنرا در هر زیب نویسید رقعه ۱۰۸ انوقت رقعه
آقا صاحبان که مرقوم نوشته تصویر آدم خود نموده ام نامه در بخدمت شریف می کرد صاحب زود نقل این غزلها بردارند
باز بآدم من بهجو بدهید که آقا صاحبان کرم برسانند تا وقت نقل کردن غزلها آدم را بنا بر گذشت جای برد دیگر
دیشب پدر لاله امرت لال بیچاره مرد امروز موافق عقیده خود حواله آتش کردند بسیار بیچاره خیلی در غم پدر خاک بر سر میکند من آنرا
عزیز را هم بسیار دوست میدارم که از اخلاص کیشان صادق نوداد ست مرا من و آقا صاحب اراده تعزیت داریم اگر اتفاق افتاد از این راه
آمده صاحب را همراه میگیریم اطلاعا گذشت رقعه ۱۰۹ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی من انوقت آدب قال و

المولوی میر علی باسلام ارسلنا الیکم بیدا سید محمد علی پوشیده نماند که در اول تحریر این رقعه میر محمد علی اراده نخاس نکرده
بودند اینوقت عازم شدند و رقعه را تفویض ایشان نمودم کتاب را آدم من خواهد آورد **رقعه ۹۸** کاغذ غزلهای من
که دیروز بدست خواجه رحمت الله خان فرستاده بودم اگر نوشته باشید حواله آدم من نکنید و الا همین وقت نوشته بفرستید
و این جزو اشعار میان مهر انجلا و یک تخته کاغذ ساده هندی هم گرفته پیش خود نگاه دارید که بوقت ضرورت خواهم گرفت
و خط والد خود نیز که اسمی من بود گرفته بعد مطالعه بشنوید یا بدرید یا هر چه بخاطر رسد و عمو صاحب خود را بگوئید که سه غزل
از غزلهای قدیم بخواجه رحمت الله خان بدهند که در مشاعره بخوانند لیکن یکبار خود هم از زبان خواجه صاحب موصوف بشنوند
رقعه ۹۹ ازین غزل شما معلوم شد که طبیعت شما موزون و مناسب با فن شعر است لیکن بسیار متوجه این نباید بود
چراکه لذت این بی پیر آدمی را از تحصیل علوم شریفه باز میدارد که گفته باشید مضائقه ندارد وقتیکه قدری عربیت
بهم خواهد رسید و در صحیح و غلط قوت ممیزه پیدا خواهد شد آنوقت تعلیم اسرار این فن هم بعمل خواهد آمد این هر دو خط را
حواله میان امیر محمد که آن شب از باندره آمده بودند سرگاه بیایند باید نمود یقین است که برای گرفتن فرزند شیر مرزا امغل
خواهند آمد **رقعه ۱۰۰** دو غزل تازه که دیشب اتفاق افتاده در همین کاغذ نوشته شد نقل آن در دیوان باید کرد و این بیت را که یک
مصرعه اش نیست **مصرعه** شکوه بهر چه از آن شوخ پریزاد کنم * در حاشیه دیوان در ردیف میم دیده نوشته باید فرستاد

غزل اول

سر فرازی سیر لاله زار آمد — طپیدن دل پرخون ما بکار آمد
نشد چو کس دام مرگم کفیل گور و کفن
دل ستم زده نالان ز کوی یار آمد — ز آه سرد چو گل شد شگفته خاطر من
مرا گمان که نسیمی از آن دیار آمد
صدای ماتمی آمد بگوش او سحری — دویده تا سر کوی خود آن نگار آمد
دمیکه رفتی و جان شد روان بی بنا لت
چگویم اینکه چها بر تن نزار آمد — بود بگردن این طفل خون من که چنین
ز دلگر گریه کنان بر سر مزار آمد
فتاده لرزه بر اندام عاصیان در — بجمعی که قتیل سیاه کار آمد

غزل دوم

بر دل نگاه او وقت می کشیدنها — کردگار خود چشمش از شفقت دیدنها
تا کی بدنبالش جا بجا دویم اکنون
همچو نقش پا یکجا باو آرمیدنها — من فدای این تمکین که او بکوی تو
نیست صید بسمل را رخصت تپیدنها
گریه اش بنعش غیر نیست از سر یاری — بهر کشتنم باشد این اساس چیدنها
میکند نصیب من خنده گل و نسرین
از غم گل اندامی پیرهن دریدنها — میجهد دم بسمل خون من گرد وارد
مرغ روح تا بامش خواهش پریدنها
آنکه دی از قتل من شاد و شد قتیل امروز — در عزای من دارد مشق لب گزیدنها

رقعه ۱۰۱ فردا خطی بعبارت صاف
صاف اسمی مولوی میر علی صاحب یکپاس روز بر آمده بلکه از نیم کمتر نزد من بفرستید با نیمضمون که جزئی تحریر که در عرضه
سابق بعمل آمد منافی طبع ادب پسند بود لیکن تا وقتیکه ناقصان متاع خود را بکاملان نفرد شند چگونه از حسن و قبح آن آگاه شوند
لهذا جهت از جاده ادب انحراف گزیده بود امیدوار عفو است و فقره چند که در حق این بیچاره چکیده قلم اعجاز رقم بوده است از خیره مباهات و مجالس
و محافل شد گو بنای آن تفریح اطفال باشد اینقدر بعبارت دیگر نوشته اشتیاق خود را باید نوشت **رقعه ۱۰۲** انشا از پیش خود در فتن
آن طالب العلم همراه والد خود در گشتن از منزل اول همراه پدر و یکدو مطلب دیگر تراشیده بزبان عربی بنویسید یا از جناب قبله بپرسید این

خود دارند بر کاغذ دیگر نقل آن بردارند من بعد بخاطر رسید که امتحان قوت قلم شما باید کرد این بی تامل
لب تسطیر آنکه باید و خل صاحب همه بجا بود تخصیص این فقره که از کلک سحر نگار شما چه رنجیده چقدر خوب آمده است
تهیدست لاندلی گویان بر خود چیند و این فقره هم لایق مرحباست و سرمه انتظام اعجاز قرینش چشم بی نور مسلمانان
منور ساخته و بجای لفظ حضوراً لفظ سیما چقدر خوب نوشته اید این یک لفظ برابر هزار لفظ بلکه هزار فقره است شما
میدانید که من پاس خاطر کسی ملحوظ ندارم عیب آدم را مانند آئینه بر روی او میگذارم و زینهار صبر و تحمل ندارم
این مسوده را دیده بخدا که شکر ایزدی بجا آوردم شما هم شکر بسیاری ادا بکنید لیکن باینقدر مغرور نباید شد ما خود را
نادان محض و طفل مکتب دانسته عرق ریزی باید کرد تا بمقامی برسید امروز خاطرم از طرف شما مطمئن شد لفظ علم
شما درست نیامده بود آن لفظ لفظ صباست مسوده نزد شما میرسد ملاحظه باید نمود دیگر فقره ها که نوشته اید پاکیزه بود
مردم لکهار روپیه صرف میکنند شما مفت مفت این دولتها را میبرید این شیوه شیوه قطاع الطریق است **فقره ۹۵**
خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی شخصی اصلاح شما بر مقدمه معلومه دید خیلی مقتدر شما شده است شما نیز او را بخوبی
می شناسید از مخالفان نیست از زمره خیرخواهان ما و شماست مرد بسیار قابل و صاحب فهم است سوای آن شخص اول
که مسوده اش اصلاح کرده اید خلاصه چند سطری تحریر نموده بمن داده رفته است که نزد خواجه صاحب بفرستید که این را هم اصلاح
بکنند حالا من بشما میگویم که این مسوده را خوانده بی تامل قلم روان بکنید اندیشه نباید کرد و این مرد را امتحان شما منظور است
باجازت من هر چه من بگویم بکنید و همین شخص امروزی میخواست که مسوده اصلاح شده را برای نقل بگیرد من برای اینکه مبادا
طرف ثانی بشنود و ملالی در دلش راه یابد ندادم لیکن این عزیز خود خواهش کرده است مضائقه ندارد و صاحب مسوده اول هم از
دوستان صاحب است اگر می بیند خوش میشود لیکن باینصورت چه ضرور که از نه کار بخبر باشد و مسوده اصلاح شده بنام صاحب رفته
برسد تمام شد الیوم لفقت مکتوبکم فی حطی وارسلت الی امرت لال فغدا یرسله الی المولوی صاحب وایضاً ارسلت طرفاً صغیراً
من الطینی للعلل عکلم الخواجه وزیر خانصاحب فتاخذ من بهجو مذهب بطرف معلوم عندکم وتناوله الیه فان الطرف الاخر
ویکون معطراً چون لیکن مرد فوراً این مسوده را نوشته است شما در همین طرف مدت که بهجا از خانه امرت لال برگردد اصلاح
بکنید و حواله بهجو نمائید مفت سته ارام لم اتصل مسودتکم الی محمد ثوحد شاه من طبیعتکم وارقموب اتلبغ منی آداباً بجناب جدکم **فقره ۹۶**
این مسوده را عزیزی پیش من آورده گفت که این را اصلاح کرده بمن بدهید گفتم من فرصت کجا دارم الحاح بسیاری
نموده گفت که یکی از شاگردان خود بگویید که درست کرده بدهد لهذا از نزد شما فرستاده شد باید که بطور خود هر جا هر چه در خاطر
بگذرد نوشته درست بکنید من آنرا ملاحظه خواهم کرد هر جا که تحریر صاحب مربوط خواهد بود آنرا نگاه خواهم داشت و هر جا که حق
بطرف ثانی خواهد بود جانب دار او خواهم شد و شما را اطلاع خواهم کرد **فقره ۹۷** دریای لطافت میرسد مبلغ یک روپیه
نوشته ام بمیر رضا علی باید داد و آن کاغذ دیروزه را اگر اصلاح کرده باشید بفرستید که مالک تقاضا خواهد کرد والیوم جاء
المیر محمد علی وقال ارسلت النسخة الموسومة بالنفصاحت بصحابة خادمی الی الخواجه امامی وهو طلبنی لامر قلت لای امر
قال لا اعلم لم طلبنی الآن اسئل عنکم انتم قولوا لم طلبتم السید هو یجی عندکم الیوم وقت المغرب او غداً وایضاً جاء الیوم مکتوب

از گلستان سعدیست اول مصرع ثانی این جسم فارسی نگاشته شده که بمعنی استفهام می آید نه چه بر وزن سه معنیش اینست که هر حرف خروس
در جنگ چالاک ست لیکن پیش باز چه طاقت دارد که پنجه بر روئین خود تواند زد و جناب قبله و کعبه یکروز پیش من هم معنی
این شعر فرموده بودند لیکن نه در مقام خوبی بمعنی بلکه از روی تمسخر ملاهای مکتبی میگفتند که بعضی ملاها این شعر را با تغیر صورت
میخواندند من دیروز این را فراموش کرده بودم بخیال رسید که شاید کدام شهر بوستان مشتمل برین لفظ باشد که من بخاطر ندارم
ازین شعر در یافت باشد که لفظ چه بمعنی دیگر صحیح و آنچه منظور صاحب ست ازین لفظ برنمی آید بالجمله برای شما چه
نقصان دارد فقره دیگر تحریر نموده بفرستید و برای مقدمه معلومه هرگاه می آیم تجویز میکنیم دیگر آنکه عرضی میر منو صاحب را
بقبله و کعبه بباید داد که نزد نصیر الدوله بهادر ببرند این وقت رقعه میر منو صاحب آمده بود نوشته بودند که عرضی من اگر نزد
نواب نصیر الدوله بهادر رسیده باشد منتظر انتظار جواب نمیشم اگر هنوز همین جا باشد چندی در فرستادن آن توقف باید کرد
که من فردا کانپور میروم هرگاه آنجا برمیگردم مصدع خواهم شد بنا بر اطلاع همین وقت نوشته شد ازین اندیشه
که مبادا جناب قبله و کعبه سوار شوند و عرضی بصاحب زاده برسانند و طرف ثانی از اتفاقات بحضور بفرستند و از آنجا
دستخط شده بیاید و صاحب عرضی حضور طلب گردد و واسطه ها از نبودن او خجالتها بکشند و برون عرضی موجب خشمگینی
مردم شود **رقعه ۹۳** احوال مشاعره برهمنوال ست که چون روزهای موسم سرما کم عمر ست و تا فارغ شدن مردم از طعام
و طی کردن مسافت تا بانجا و انعقاد پذیرفتن صحبت سه پهر میزند از جهت صحبت دیروزه بنصف شب کشیده جا بجا
دروازه ها بند شده بود خجره میر صاحب با وصف خوش گوئی بدستور بوده ست تمام جسم مبارک ایشان عشه داشت
و آواز را هم کسی نمی شنید لیکن من و خدا که غزلها خوب گفته بودند و حال آنکس ده ما در معلوم شد شما را باین رزه چاپها
چه کار ست آینده که بیاید حرف نباید زد اینها عادت حرف زدن با اهل بازار دارند این ما در قحبه را اول عموی شما
بعد از آن پدر شما باین پایه رسانیدند که حالا فنیس کرده می نشیند دیگر بندگی صاحب بخدمت آقا صاحبان رسانیده شد
گفتند چه میشود که اگر امشب هم ایشان همین جا بیایند گفتم باید دید خلاصه وعده در میان نیست آمدن نیامدن موقوف
بر طبیعت صاحب ست دیگر آنکه آقا صاحبان افسانه زعفران پری که تصنیف شما در فارسی ست طلب کرده اند بدست آنچه
بفرستید **رقعه ۹۴** دیروز طرف عصر رستم رقعه برای شما آورده چون آنوقت صاحب در مستراح بودند و یکدو کار دیگر
متعلق او بوده ست حواله کدام زن خدمتگاری کرده رفت زن مذکوره آنرا بر پلنگ صاحب گذاشت معلوم شد که از آنجا
کدام بچه برداشته برد و بمطالعه نرسید خلاصه تحریر این بود که پریروز رقعه که صاف صاف نوشته بودید عبارتش خیلی چست
و درست و دلچسپ بود و اصلاح صاحب بر مسوده معلومه نیز دیده شد هزار آفرین بر ذهن وقاد و سلامت طبع و استقامت
سلیقه شما گمانهای صاحب همه راست بود سوای یک گمان که غلط محض بود یعنی نسبت آن بمیر حیدر علی زیرا که میر مزبور
باین منصب نمیتواند رسید و اگر برسد هم از قدرت الهی چه بعید لیکن بالفعل خود آرزوی او باین مقام نمیتواند رسید حالا
مفصل بشنوید که این مسوده را لاله امرت لال درست کرده اصلاح از من گرفته بودند من بعد صاف نموده برای
ملاحظه من فرستادند من بایشان نوشتم که این مسوده صاف نوشته را من پیش خود نگاه داشته ام صاحب چون منقول عشه

غرض من نبوده است که این چیز کمیاب و نعمت عظمی است بلکه مقصود من این بود که در یک نیم آثار گوشت هکی دو تولیه
روغن بود با وجود قلت سوغن اینقدر چرب بود که گویا فی آثار از نیم آثار روغن هم زیاده دارد همین گزارش باید کرد
دیروز نثار علی آمده بود گفت خواجه حسین سه پاو آرد و یک فلوس نقد هر روز میدهند دیگر و پیه که هر دو حبشی غلام
پدرم ماه بماه میرسانیدند از باعث وصول نشدن تنخواه شان آنهم نمیرسد سوای اینکس گریه از جای نمی آید احوال
بیچاره دلم کباب شد آخر رقعه بمیان اکرام احمد خانصاحب نوشته دادم هیچ چیز و پیه دادند خدا جزای خیر دهد مقدر را چه باید کرد
و مادرش خود بخود تیشه بپای خود زده الا قبله و کعبه چقدر پرورش او مرکوز خاطر داشتند بالجمله دیروز غزل دیگر گفته شد

غزل دوزخ نمونه دل پرشرار است — تبخانه به ازین اگر این خانه خدا است — پیدا نشان ناقه نه و از هزار سال
ربطی بیان گوش من و ناله در است — قربان عدل ایزد پاکم که جا بجا — خلق از غمت هلاک شد و متهم قضا است
سوزن برون میار مسیحا که تا ابد — دست غم کسی بگریبانم آشنا است — ای تیغ آبدار کسی زد و همتی
گر قحط آب کوچه او رشک کربلا است — شاید ز کوچه غم زلفت گذار کرد — بوی هزار نافه ختن همره صبا است
گه خون دیده ریزی و گه لخت دل قتیل — تنگ آمدم ز دست تو آه انچه ماجرا است

رقعه ۹۱ معلوم نیست که نسخه
گوشت آهو که نوشته بودید دیروز همراه برد دیدیا همین جا فراموش کردید جناب قبله و کعبه امروز بخانه نصیر الدوله بهادر رفته بودند
یا نه هرگاه تشریف آنجا برند عرضی میر منو صاحب باید داد تکفل این مهم تفویض همت صاحب است و در مقدمه دعوت
خانصاحب اگر در گفتگو طی نشده باشد امروز طی باید کرد و هر چه جواب حاصل شود باید نوشت که بعد از آن سه روزی
قرار داده آید و من باز سه چهار روز دوای هست که آنرا مخصوص بمن نشان داده پر بی رنج است بعد مالیدن در بدن گزندی
نیست استعمال خواهم نمود و مقدمات شجرة الامانی هر قدر که خوانده اید از اول تا آخر بطور خود در بیکاری ملاحظه باید
و امروز آخر شب که چشم وا شد این غزل بخاطر رسید **غزل** منم که ناله بمرغان گلشن آموزم
بروی خاک به بسمل طپیدن آموزم — زبسکه دشمن جان و دل خودم هرم — جفای تازه بآن چشم پر فن آموزم
عجب مدار ز بیتابی من شیدا — که طرز گشتن خود را بدشمن آموزم — بخشت تکیه ملک کجا زرانه خرد
به شیخ کعبه چو دین برهمن آموزم — چنان بلا طلب افتاده ام بوادی عشق — که سوی برق دویدن بخرمن آموزم
اجل بگرد مرا بصفی و گر نگرد و اگر — با هل تعزیه انداز مغبون آموزم — قتیل از غم آن نشتر نگاه مدام
کشودن رگ جان را برگ زن آموزم

رقعه ۹۲ نوشته اید که این شعر بوستان سعدی لفظ چه دارد شعر گرچه شاطر بود
خرد من بجنگ + چه زند پیش باز روئین چنگ + صورت انیست که این شعر شعر سعدیست لیکن در بوستان نیست در گلستان است
زیرا که هرگز بوستان درین وزن نیست بلکه وزنش انیست فعولن فعولن فعولن فعولن بیت اولش همینست شعر بنام جهان دار
جان آفرین + حکیم سخن بر زبان آفرین + معلوم میشود که اتفاق خواندن بوستان در طفولیت نیفتاده اگر یک بیت هم از آن بگوش شما
میرسید و اینقدر میدانستید که نظم است هرگز اینقدر مغالطه رو نمیداد زیرا که کتابهای نظم سوای دیوان شاعر که قصیده و رباعی و مخمس و مسدس
همه دران داخلست مثنوی میباشد و مثنوی از ابتدا تا انتها در یک بحر واقع میشود و در شعرهای مختلف الوزن می آید بهر صورت این شعر

عرض کرده باشند امروز اینقدر باز عرض نکنید که بر زبان نیاید هر چند میدانم که بر منع کردن ما موقوف نیست خود بخود
بکسی نخواهید گفت لیکن چون از قتیل امر از نیست شاید بمقتضای بشریت در عالم اختلاط بزبان آید پس آگاه نمودن
از بیخبری بهتر است رقعه ۸۸ نیر اوج اقبال هندی خواجه امام الدین خان سمرقندی دریافت نمایند که دیروز وقت
شام بهیچ یک رقعه و یک کاغذ زین بهر چند کس در مقدمه رهن که امانت نزد لطفی بیگم آورد چون شما را آنجا نیافت
نزد عمو صاحب شما گذاشته رفت یقین که شب بلا خطه شما در آمده باشد معلوم نیست که شما کجا رفته بودید شاید ضرورتی
داعی شده باشد والاعادت شما نیست که جای بروید و من امروز و دای دیگر شروع کرده ام چهار روز این را هم میالم
بعد ازین آنجا آمده نبای آمدن خانصاحب مشفق میگزارم و فردا در حضور پر نور مجلس تعزیت امام علیه السلام سب اصبح
ارشاد شده بود که بخواجه امامی بنویسید که فردا با هر دو برادر خود چار گهڑی روز بر آمده اینجا برسند عرض کردم که خواجه
امامی درین مجلسها کم میروند فرمودند که این چه معنی دارد که آدم در مجلس تعزیت سید الشهدا حاضر نشود و در خانه ما
نیست که کسی سب اصحاب بکند گفتم که خواجه امامی اینهمه تعصب ندارد اگر کسی بدگوید بدهم نمیزند چرا که ایشان کار با جناب
امام علیه السلام دارند اگر کسی بد خواهد گفت سزای خود را خواهد یافت یقین که مرد با لیاقت این حرکت نخواهد کرد که علی
رؤس الاشهاد بتر ایکند و از آدم رذیل مقام شکوه هم نیست بهر صورت ایشان حاضر خواهند شد تمام شد سلسله قال
مقال با حضور حالا بشنوید که فردا هر دو فیل و دیگر سواریها برای آوردن مرثیه خوانان و کتاب خوانان وغیره
خواهند رفت درینصورت هیچ سواری خالی نیست که نزد شما برسد پس لازم است که شما و خواجه عبد الصمد جگنه در میانه ها
بنشینید و خواجه اسمعیل خان را بالای اسپ عمو صاحب خود سوار کرده چار گهڑی روز بر آمده اینجا برسید آخر روز از اینجا
هر سه برادر بالای فیل خواهید رفت فردا بهر صورت آمدن ضرورست زیرا که حضرت خود فرموده اند در بنا مدرکان
تعصب خواهند برد و سوای این مکروه است که در مجلس رقص باید آمد و در تعزیت کناره باید کرد رقعه ۸۹ رقعه در روزه شما
خوب بود لیکن بخت سعیدی و طالع حمیدی غلط بوده است ازینجهت که بخت موصوف و سعید صفت آن و همچنین طالع موصوف
و حمید صفت آن و ضابطه نیست که صفت و موصوف را در یکجا مضاف سازند بخلاف فارسی که آنجا بخت سعید من
صحت دارد و طالع حمید من نیز و در عربی قاعده اینست که هرگاه صفت و موصوف را میخواهند که بچیزی مضاف یا
موصوف را مضاف ساخته صفت را بعد از آن ذکر میکنند و الف و لام تعریف بر صفت می افزایند تجئنی السعید
و طالعی الحمید و الف و لام بر صفت برای آنست که در صفت و موصوف مطابقت ضرورست چنانچه در بخت صفت
و موصوف شما هم خوانده اید درینمقام هرگاه بخت مضاف شد بضمیر متکلم ظاهر است که از قید نکره بر آمده معرفه شده پس
صفت را بمتابعت موصوف معرفه باید ساخت لهذا الف و لام تعریف بر آن زیاده کردند اینقدر که بخوبی ذهن نشین ساخته
آینده در تحریر رعایت آن میکرده باشید کاریکه شروع کرده اید آنرا بخوبی باتمام رسانید دیگر آنکه فردا شما هر سه برادر از دو گهڑی
شب بیدار شده در خت پوشیده نماز گذارده بنشینید من دم صبح آنجا خواهم رسید و شما را سوار کرده انتظار سواری حضور
که بعد یک لمحه خواهد آمد خواهم برد رقعه ۹۰ امروز که گوشت گوسفند برای وزیر صاحب فرستاده بودم

فرستاده بودم دیروز جواب هم آمد از خط مذکور دریافت شد که شاه علی رکابی ست میر صاحب بمعال در مجمع آورده
شاید چند کس را با خود متعلق ساخته بطور چنده چهار روپیه ماه بماه مقرر کرده اند و ارادهٔ دارند که نصیر الدوله هم
سفارش کنند و احوال لشکر برین نمط است که زبانی چوبدار صاحب کلان دریافت شد که در دو سه روز کوچ بلکهنو مشهود
آغا صادق صاحب بدین مضمون بود که پس فردا کوچ بلکهنو است والله اعلم بالصواب لیکن اینقدر میدانم که حالا
لکهنو بهیچ طرف کوچ نخواهد شد اگرچه یاران تعریف زمین فیض آباد بسیار میکنند لیکن بیت الخلای لکهنو را از عمارات
زنگار فیض آباد میدانم و در وقتیکه این آباد بود لکهنو ویرانه باز هم لکهنو را پسند میکردم کسانیکه این شهر را می ستایند
شعور ندارند زیاده خیریت **رقعه ۸۵** مراد خواجگان عالیشان خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی بعد
اشتیاقها واضح باد که امروز که بستم شهر حال ست بعنایت الهی بداؤد پور کوچ مشش کروهی بطرف لکهنو اتفاق افتاده
چنین قرار یافته که از اینجا در شش روز بلکهنو برسم امروز جمعه است از فردا که شنبه است شش روز حساب باید کرد اگر خدا
راست آرد بروز پنجشنبه آنجا خواهیم بود مرضی جناب عالی نبود که کوچ بکنند صاحب کلان بپاس خاطر کوچ خودش تعجیل
کرد خدا اجزای خیرش دهاد **رقعه ۸۶** نهال بوستان شرف مجلالت نصرکم الله تعالی امروز بخدمت آقا صاحبان
احوال شادی همشیره خواجه قمر الدین نوشته شد چون مجمع بسیار کم ست ایشان طبیب خاطر تشریف خواهند آورد لیکن
بروز پنجشنبه رفتن صاحب بخدمت ایشان ضرور ست خلاصه من هم تا فردا می آیم بطوریکه مناسب میدانم عمل می آرم
و شاه کروزی نومسلم پسر چکاوری سنگه لوتک شاهی سه جزو اخیر چار شربت نزد من سانیده بود از رستم باید گرفت
رقعه ۸۷ زنده کن نام سعدی نظامی خواجه امامی سلمه الله تعالی دو روپیه دو لفافه نزد آن معدن فضل و
کمال میرسد گرفته یکروپیه در قرض خود که برای آن هر دو مغل تازه وارد مسافر راه مکه اورده بودید بگیرید و یک دیگر بمرزا محمد شفیع
برسانید و امروز بعد عصر وقتیکه دو گهڑی روز باقی ماند هزار کار را گذاشته در والان پائین نزدیک بدرخت انجیر بر خوانده
بنشینید هرگاه خیرات علی خدمتگار آصف الدوله بهادر که صاحب هم او را بخوبی می شناسند بیاید یک لفافه ازین
دو لفافه که عبارتش عربی ست بنامبرده بدهید و بگویید که در کهڑکی اشرف آباد داخل شده خانه حکیم مرصادق را
برسد و از خانه حکیم مزبور خانه مولوی غلام ضامن صاحب را دریافت نموده این لفافه بدست مولوی صاحب ممدوح
بدهد هرچه در جواب بگویند آمده بخدمت شما گزارش دهد و صاحب لازم ست که از دو گهڑی روز باقیمانده تا وقتیکه
تاریکی زمین و آسمان را بگیرد و نوبت احتیاج قوت باصره هر ذیحیات باعانت چراغ و مشعل سد بیرون نشسته باشند
در نعمت صحیه یقین ست که نامبرده موافق قرارداد خودش و شدت احتیاجی که دارد خواهد آمد و لفافه فارسی را پیش خود بگذارند
هرگاه آن مرد که بر صدد آید همچندان بیخبر از مقامات که بزعم خود خوش آواز و عازم فرخ آباد بتوقع خوش خوانی خود برای
تحصیل زر بیست بیاید تفویض او باید نمود و هم بگوش عموصاحب خود عرض باید کرد که آمدن جناب عالی بخانه صاحب عالم پیش از
وقوع این امر پیش کسی زبان نباید آورد زیرا که این مردم قاعده دارند که خبرها را شنیده جابجا بمجالس انتشار میدهند
مبادا خال قال جاسوسی بگوش رئیس برساند و موجب تکدر خاطر نازکش شود و اگر بخدمت قبله و کعبه هم انجبر

که برای خدا یکبار مرا هم همراه خود در میله سورج کنڈ باید بردن هم وعده کرده بودم که انشاء الله العزیز این بار شما را هم میبرم
برای همین بشما گفته بودم که بجناب قبله و کعبه عرض کرده یک فیل دیگر بطلبید والا برای ما مردم یک فیل و یک میانه
کافی بود الحاصل درین ایام که میله نزدیک شده بود آدم آمد و دو سه روز پیش از ینکه برای عیادت پسر خان مزبور رفته بودم
باز همین قصه بود و از سر نو وعده شد پریروز تا شام مسیح خللی بر رفتن واقع نبود دفعةً واحدةً این سانحه در پیش شد همان وقت
بصاحب گفتم که حالا حرف میله سهواً از زبان نباید آورد شما هم گفتید که هرگز بغلط هم از زبان بر نمی آرم صورت اینست که من
از روزیکه وارد لکهنو بودم گاهی بسر شما و بامیر المومنین علیه السلام که صورت میله های لکهنو ندیده بودم از روزیکه مولوی
عبد القادر خان و رفقای ایشان وارد این شهر شدند و من چسپان شدند یکبار برای دو گهڑی وقت عصر در میله آنهوان
و یکروز بر تالاب میان فتح علی رفته بودم و اینهمه گردشها یعنی بمیله هنومان و سورج کنڈ و کنار گومتی که اتفاق رفتن شد
از دولت عمو صاحب شما خواجه امیر خان سلمه الله تعالی و والد ماجد شما است که همیشه مرا از غیب میله و طعن کاهل وجودیها
داده بر سر آن آوردند که من هم در میله شریک این صاحبان میشدم و ایشان هر دو صاحب تابع رای هر دو مرزا مغل
بودند شما در آن روزها صغیر بودید و در صحبت ما مردم کم می نشستید الحاصل آن پسره که مشتاق میله است از دیروز خود را
پیش من رسانیده شب هم همین جا بود و مجبور از ینجهت که تنها همراه این طفل رفته چه خواهم کرد آقا صاحبان را که فیل ایشان بحر
رفته است راضی بسواری چوپاله ساخته ام هر دو بزرگ بپاس خاطر من زحمت کرده چوپاله ها از خانه یک سوداگر کشمیری
طلبیده اجوره کهاران از پیش خود داده اند و تاج الدین حسینخان عذر در دسر پیش کردند و این بهانه نیست راست است و این را
خوب میدانم که جناب قبله و کعبه قائل تقدیر الهی هستند در بند این چیزها نیستند میدانند که کسیکه رفت باز نمی آید پس این
حرکات برای چه لیکن از زبان مردم رهائی نمیشود و زبان مطعون میسازد و شما بفضل الهی میلها دیده اید و تماشاها کرده اید
و سوای این بیشتر هم بتحریک پدر و عمو میرفتند مغل دیگر بجا گاهی بی اختیار نبوده اید روح شما روح آدم نو دسال است
بلکه از دو هم چند قدم بیشتر باشد که من بپاس خاطر آن طفل که از دیروز بگردن من چسپیده است میروم و آقا صاحبان
بپاس خاطر من تمام شد این مطلب انشاء الله العزیز وقت عصر من هم می آیم **رقعه ۸۴** خواجه خانقاه فهم ساده نشین
ارباب عقل و ذکا سلمه الله تعالی بعد تمنای ملاقات شریف مخفی نماند که تاریخ یازدهم شهر حال روز دوشنبه نو الفت سرشته
با دو مسوده مرقوم هشتم شهر مذکور دیروز که دوازدهم روز سه شنبه بود صحیفه دیگر مرقوم ششم با دو مسطوره دیگر هر دو بزبان
عربی بسید مسرور صاحب خواسته بودم که هر چهار مسوده را ترجمه نموده بفرستم لیکن دیروز صاحب عالم بهادر بسیر فیض آباد
تشریف بردند فقیر هم در رکاب بودم از ینجهت فرصت آن نشد که دست بقلم زنم امروز دو مسوده فارسی ترجمه نموده در
لفافه چسپیدم دو تای دیگر که باقی ماند فردا یا پس فردا خواهم دید نوشته بود یکه قریب پانزده خط فرستادم از ینکه
در راه ضائع شوند مجبورم حیرانم که چه خاک بر سر خود بریزم صورت اینست که من این معاملات را می فهمم اصلا در تحریر شما را بقصور
نسبت نمیتوانم کرد همین است که هرکارهای ڈاک نرسانیدند و آنچه حرف است خاک بر فرق دشمنان خود بریزید شما را
من قابل تاج جواهر نگار میدانم دیگر آنکه من از ینجا خطی بخواجه امیر خان صاحب نوشته در ڈاک انگریزی

بنویسیم حال لشکر اینست که هنوز جائیکه هست هست کوچ شنیده نمیشود و شاید تا آخر ماه ربیع الثانی بلکهنو متوجه شوند
اینقدر هست که ازین زمین بفاصله یک کروه بیشتر رفته خیمه میزنند زیرا که درینجا از باعث مقامات قدری عفونت سمیه
است لولیان این ضلع هم در لشکر آمده اند عجب صورتی و طرفه خواندنی دارند لیکن اینقدر هست که از طرز خواندن بوی شمال
لکهنو دگر چیزیست صورت باعتبار خدمت موقوف بر شهر نیست همه زنهار در خواندن بلا برسر عزلهای فقیر می آرند زیاده چه حیرت
رقعه ۸۲ افصح الفصحا و اعرب العربا سلمکم الله تعالی بعد دعای طول العمر مخفی نماند که ذریعه النشاط یعنی مکتوب دلنواز شما
در سلطانپور که به فاصله پنجاه کروه از لکهنو کنار نهر گومتی واقع است رسید فرحت افزای خاطر نگران گردید هر دو رقعه که
در لف آن بوده است با ترجمه در همین کاغذ لفوفست ملاحظه باید کرد لیکن این بار اندکی غور دران ضرورست چرا که من
از سبب تنگی جا ترجمه الفاظ زیر آن نکرده ام شما خود نام خدا صاحب فهم رسا هستید در اصل رقعه نظر نموده لفظی را که از آن مسموع
صاحب نباشد و معنی آن نفهمید در همین الفاظ ترجمه را دیده خالی بخود نگنبید و آن عبارت را بانتظام درست نمائید و نیز
بعضی الفاظ را که معنی آن صاحب میدانند و در رقعهای دیگر هم ترجمه آن نگارش پذیرفته از قلم ریخت حالا بغنا ایزد
شما آن حال ندارید که لفظ لفظ را بشما بفهمانم العاقل تکفیه الاشارة صاحب بجای خود وقت فرصت ترجمه رقعها
مطالعه نمائید بیشتر خود بخود دریافت خواهد شد و هر چه از باعث سهو من در تحریر یا مخدوش شدن خط یا سبب دیگر نخواهد فهمید
من نشان خواهم داد مسوده که در خط سابق بر صاحب فرمایش کرده ام زود نوشته باید فرستاد مضمون خط صاحب
دریافت شد بر یک فقره که در خط صاحب بود بسیار خندیدم این را مزه طبیعت میگویند و همین حال تحریر است صدق آمدن
احوال لشکر اینست که پریروز بستم شهر حال از گومتی عبور واقع شد و اینطرف آب خیمها زدند خبرها موافق زبانهای متعدد مختلف است
بعضی بر آنند که پنجم ربیع الثانی داخل لکهنو میشوند و بندی بر بنکه بطرف امیتهی کلان رو بالا آباد برای شکار کوچ خواهد شد
و پاره چنین میگویند که بدلمو بریلی که آن بعد سه منزلی دارد میروند و خبر نیست مخفی که بیگم فیض آبادی خلاق شده بود باز بیاریشد و
اهل عیادت همانجا میروند والله اعلم بالغیب هر چه از قلم قدرت مترشح شد جلوه ظهور خواهد داد تازه نیست که پیش میرود جنابعالی بیشتر
حضور پرنور در سلطانپور از گومتی عبور نموده اشرف علیخان داروغه داغ تصحیحه را برای نمودن این مقام بحضور معلی فرستادند
که حضور درین سفر با وجود کثرت مقامات در فیض آباد بنده را یاد نفرمودند و میر اکبر علی را هم نفرستادند حالا هر روز که مرضی مبارک
باشد شرف اندوز شوم ملازمان والا فرمودند که مالک خانه را برای آمدن در خانه حاجت باجازت کسی نیست هرگاه طبیعت
رخصت دهد خانه خانه صاحب است بعد ازان میر اکبر علی بوقت معین پیش جناب عالی رفتند اول تبسم شده فرمودند که
گاهی بغلط هم در اوتاق حضور نخواهم رفت زیرا که در نیمدت سفر گاهی ما را یاد نکردند و در فیض آباد شما را هم نفرستادند حالا
بعد قال و مقال خیلی قرار یافت که فردا معاف پس فردا ازینجا که سوار میشوم بخط مستقیم در خیمه حضور می آیم چنانچه دیروز
موافق وعده تشریف آوردند و تا شش گهڑی جلسه معقول و اختلاط دلخواه بود چون این بار طائفه ها همراه لشکر نمانده اند
چهار چوکی مردانه از ارباب طرب که یکی ازان پرگاس است آمده بود **رقعه ۸۳** خواجه اماهی صاحب
سلمکم الله تعالی از یک سال داماد کوچک میر انشاء الله خان صاحب عرصه بر من تنگ کرده بود

لیکن کاغذ قدری طویل و عریض باشد برقعه وار اکتفا نباید ورزید برای من پارچه کوچکی کافی ست و گر دلنگارام بجے
بخیر و عافیت اند لیکن از بیکاری فرزند دلبند خود خیلی مشوش میباشند باید دید چه تنشو در بنر نامه عرضی لفظ غلام خواجه
امام الدین بود معلوم نیست که این غلام را شما هم می شناسید یا نه سابق ازین برای یاران تقبها بود حالا گفتن چه
فائده زیاده خیریت رقعه ۸۰ منشی حریری مرتبت دلو ذعی محبان مترلت سلمکم الله تعالی بعد آرزوها مخفی نماند
که امروز که پنجم شهر حال ست صحیفه محبت طراز رسیده جهان جهان نشاط باین مشتاق ارزانی داشت بر عنوان مکتوب شما مرقوم
بود که شاید خطبه دیوان نرسیده والا با ترجمه میرسید آنچه گمان برده اید مقرون بصحت ست اگر بداعی منظر میرسید ترجمه آن
نوشته میفرستادم معلوم نیست که خط مشتمل بر خطبه در ڈاک فرستاده بودید یا بدست آدمی که باین طرف می آمد سپرده اید
اگر در ڈاک داده اید نرسیدنش دلیل قطعی بر تلف شدن آنست یا غالب شدن بر متصدیان ڈاک در هر دو صورت
ازان مایوس باید شد و اگر این هر دو علت پیش نمی آمد کیها رسیده بود و جوابش نوشته بود و اگر تفویض شخصی که عازم
لشکر بود داده اید بعد ازین خواهد رسید محتمل که آن مرد از جهت بعضی ضروریات چندی دیگر در شهر توقف ورزیده یا در راه
کدام مانعی پیش آمده المختصر هرگاه خطبه بفقیر میرسد ترجمه اش بخدمت شریف خواهد رسید تمام شد این مطلب آمدم بر گفتگوی
دیگر خطی که ملفوف خط خانگی خانصاحب و قبله میر انشاء الله خانصاحب فرستاده ام بصاحب نرسیده نرسیدنش از
مجبوریهاست سرش اینست که خانصاحب روز یکه من این خط بخدمت شان فرستاده ام دو خط نوشته بودند یکی متضمن
احوال خود که هر روز میفرستند آنرا در ڈاک سپرده بودند و دومین مشتمل بر هنڈوی پنجاه روپیه بدکان مهاجن فرستادند
از اتفاقات عباد الله خانسامان خانصاحب خط فقیر را در خط هنڈوی ملفوف کرد که باحتیاط تمام برسد یا سهوا
واقع شد چون قاعده فرقه مهاجن ست که خط هنڈوی ها را بعد جمع شدن روانه نمایند یک هنڈوی را زودتر روانه
نمیسازند از جهت سه چهار روز بدکان مهاجن ماند و در چهار روز هرکاره مهاجن بلکهنو رسید و آنجا رسیده خدا داند
که مهاجن چه وقت با کرم علیخانصاحب پدر زن خانصاحب خبر کرد و بالجمله اکرم علیخانصاحب خط مذکور بر خوردار
کامگار میر محمد تقی خان سپرده اند اگر فرستاده باشند فهو المطلوب والا خدا بخش را در حویلی اسمعیل گنج فرستاده باید طلبید و
دیروز هم خطی در لف خط خانصاحب فرستاده ام آنرا هم برخوردار خواهند رسانید یا صاحب خود بطلبند رقعه ۸۱
منشی بلاغت نشان نخلبند بوستان عبارات براعت توامان سلمکم الله تعالی بعد از آرزوی ملاقات شریف و تصور جواهر بهای
خوش در شب مهتاب بالای بام و خطابردن از قلیان الوش خواجه وزیر خانصاحب دام لطفهم واضح باد که دیروز
هر دو رقعه طبغراد صاحب ملاحظه نموده با ترجمه بازی دو نشین در رقعه خودم بچیده و در لف خط خانگی خان صاحب و قبله
میر انشاء الله خانصاحب روانه نمودم اغلبکه یکروز پیش از رسیدن این خط بخدمت برسد یا اینکه از سبب بعد مسافت
مکان خانصاحب از نخاس در رسیدن آن دیر بکشد پریروز نیاز نامه بخدمت والد ماجد صاحب نوشته فرستاده شد
باین صورت که خط در ڈاک انگریزی روانه شده نزد دیوانصاحب خواهد رسید ایشان بقاضی صاحب خواهند رسانید
اگر جواب می آید نزد صاحب خواهد رسید لطیفه شما دمبدم یاد میکنم و میخندم بقاضی صاحب هم آن لطیفه را اگر اجازت بدهید

ڈولیها برای صاحب برای دیوانصاحب ڈلی والاکچی هر دو روانه شد خانصاحب مخدوم عنایت خوانیده کوره ده
از دیوانصاحب گرفته همراه خرج خود نزد من باید فرستاد که بدستحق بیچاره رسانیده شود زیاده خیریت رقم
مخفی نماند که دیروز که روز جمعه و هجدهم شعبان بود خط مسرت نمط موافق دستور در لفافه عرضی اسمی جناب قبله و کعبه
متضمن صحت و سلامت و آمدن خانصاحب مشفق از پرگنه و مهمان شما بودن تا مدت یکشب در آنجا و عنایت
صاحب والاجاه و طلبیدن پوله ها برای چهپر و نوید تازه که خداوند کارساز زودش بمنصه ظهور جلوه دهد مسرور
ساخت دعوت خانصاحب مع خدام و رفقا از واجبات بود آنچه بعمل می آرید بجا و پسند طبع است و بوی که از گل
صد برگ بدماغ شما رسیده است مشام گوش ما مردم مشتاق آنست بنیم کی دماغ آرزو ها را معطر میکند و عذر که در خصوص
عدم ارسال مبلغ تنخواه در عرضی نوشته بودید بجا نبود خوشا زیکه در قیافت دوستان شفیق بصرف در آیند نشکوه آباد
خانه خراب هم خاری در دل مینشکست الحمد لله که این بلا از سر باز شد از اخبار تازه اینکه روز غره شعبان غلام حسن جان
صاحب جد تاج الدین حسین خانصاحب برحمت الهی پیوستند اگرچه از مدتی آفتاب لب بام بوده اند لیکن چون همه صاحبان
ماتمی بعمل آورده اند شما نیز خطی متضمن این تعزیت بخدمت خانصاحب نوشته ارسال دارید که رسم دنیا همین است و عذر بنجری خود
نیز ازین واقعه نویسید تمام شد این مطلب بیشتر نوشته بودم که مادر محسن با بهای قبله و کعبه مع فرزندان و اهمال و اطفال خانگی
در حویلی نو تعمیر اقامت گرفته و خبر است که زوجه عبد الله نیز همانجا برود و خواجه عبد الله هم شاید همانجا رفته بودند حالا حقیقت
حال برین منوال است که هفته اینها باشتیاق عمارت نو و طمع هوای خوش و صا آنجا مانده بعد پنج شش روز که برای دو روز
برای فرستادن کشتی نیاز خضر بکنار دریا خرد و کلان اینجا آمدند بعد حصول فراغت ازین مهم والده میان کمو با اولاد
امجاد خود بجای خود مراجعت نمود و دیگران خود را از رفاقت شان دزدیدند گفتند که ما مجبوریم آن مکان مل با می رسید
تا وقتیکه آنجا خانها جدا جدا طیار نشود ما حویلی را نمیگذاریم قبله و کعبه ازین حرف تنگ آمده گفتند که خوب است همین جا باشید
بعد ایام بارش عمارت مختصری برای خود میسازم اینقدر مبلغ از کجا بیارم که برای هر یکی جداگانه عمارتی تعمیر کنم بهر حال بعد بشکال
باید دید بالفعل خود تنها والده میان کمو مع فرزندان آنجاست و دیگر و طبع و شریف از اناث و ذکور و اطفال کوچک و بزرگ
همین جا باشند مرضی قبله و کعبه این بود که بعد تعمیر پذیرفتن جمیع امکنه که بعد بشکال متصور است آنجا بروند روزی نواب
شمس الدوله بهادر در خلوت گفتند که برای خدا زود تر همانجا بروید زیرا که طبیعت حضور گرفتار توهم است مبادا آنجا
بگذرد که ایشان خود در شهر بیایند اینجا هم سیر گاهی ساخته اند که گاه گاهی مع رفقا و عیال و اطفال آمده یکدو روز بسر
میبرند و از شخصی نقل کردند که بیچاره حویلی ساخته بود لیکن هنوز از باعث نحوست ساخت که بخوبی برای چند روز منع
کرده بود در شهر متوقف شد از بدقسمتی او روزی سواری از آنطرف گذشت آنمکان را خالی از آدمی دید پرسید
که این خانه را که ساخته است مردم عرض کردند فلانی همانوقت مسکین را بطرف کردند قبله و کعبه بجز استماع این کلمات
فرو ای آن روز رونق افزای بلاغ شدند و شب و روز همانجا بسر میشود دیگر آنکه آقا صاحبان شفقت نشان
چهار روز جواب خط شما نوشته نزد من فرستاده بودند در لفافه همین کاغذ میرسد این باز بسر آن باید نوشت

هر دو خط حواله باید نمود و باید گفت که هر دو خط را بمطالعه در آورده همینوقت در خانه خودش رسان بصمیم گیر در بارگاه رو
و در میان خط آسمی مرزا باقر صاحب کاغذ کوچکی دیگر ست که تمام آن خط ست آنرا نیز باحتیاط تمام در خط خود گذاشته
بند بکند نشود که کاغذ مذکور هفت و خرابیها روی دهد حالا صاحب بشنوند که این مرد عزیز روز اول بمن گفته بود که صاحب خط
نوشته بدهند من سوای نوکری بکسی مصدع اخراجات نخواهم شد اینقدر خرچ پیش خود دارم پریروز زبانی صاحب یاد
شد که کمر بگدائی بسته اند باشد که من از فرستادن چنین آدم سخت خجالت میکشم و کار اینگونه مردم گاهی درست نمیشود مگر اینقدر
میشود که کسی بپاس خاطر کسی یکبار بطریق خیرات چیزی میدهد رحمت خدا بر خواجه قطب الدین که عزت خود و آبروی مرا نگاه
داشت خلاصه اینست که در خط آسمی مرزا باقر صاحب بمجبوری چیزی نوشته ام از اول خبر نداشتم که بگدائی میروند والا جواب
صاف داده میشد حالا که وعده کرده بودم ایفای آن ضرور افتاد من هم بعده ورد زمی آیم غزلی امروز هم گفته ام فردا بنا بر
دیگر بخدمت خواهد رسید **رقعه ۷۸** مخفی نماند که خط مسرت نمط مرقوم بست و هشتم جمادی الاولی ۱۲۲۷ هجری امروز که پنجم جمادی الاخره
موافق سنین مرقومه و روز دوشنبه مشهور بروز بنی امیه در شیعیانست رسیده مطالب مندرجه را حرف بحرف ذهن آشنا ساخت
عرضه که بجناب قبله و کعبه نوشته اید نیز بنظر در آمد لیکن اسمی خانصاحب تلطف نشان بمراد نرسید زیرا که جناب ممدوح پریروز
وقت عصر مع الخیر روانه منزل مقصود شدند خط مذکور بلفوف همین رقعه است بعد مطالعه پاره باید کرد مخلص و ناهر سنگه از پریروز
بخدمت آقا صاحبان ممدوح بوده ایم ملازمان ناهر سنگه صاحب که حالا بگنگا رام موسوم اند صبحی بآستان دو صاحبان
بهادر خود وارفتند بخدمت ایشان احتیاج عذر عدم تحریر نیست لیکن چون شما نوشته اید البته چیزی میگویم باینوسیله
رای صاحب والاقدر ممدوح عجب محبتی باشما دارند بعد صد خط هم اگر جواب نرسد صد خط دیگر از طرف ایشان خواهد رسید
و گله هم نخواهند کرد و آنچه در مقدمه قبول نکردن کهڑکهڑیه ڈانگن دیوانصاحب تفویض قلم نموده بودند باعث سرور خاطر
شد رحمت خدا بر آفرین همین مناسب بود بکفایت ده روپیه خود ما انگشت نما و زبان زد مردم ساختن چه ضرور اگر کهاران
جناب ممدوح یا ڈانگن اینجا میبود باز هم ممکن نبود که شما پول صرف نکنید در اینقدر مدت هر چه در تنخواه کهاران میدهند همینقدر
آنجا صرف میشد اگرچه جد امجد شما میفرمایند که خواجه امامی آنجا اوقات خود را بطمانیت بسر برد و باز در تنخواهش کار نداریم
لیکن آنچه شما قرار داده اید همان نیکوترست یعنی هر چه بعد مصارف ضروری بماند اینجا باید فرستاد احوال آنجا هر قدر که بود
باظهار خانصاحب والامناقب مقدم الذکر دریافت شد وقت روانگی جناب قبله و کعبه را هم دیده رفته اند لیکن مطالب
مذکوره مفصل از زبان خانصاحب بوساطت من دریافت فرموده بودند هنوز مشاهره مولوی حسین علیخان صاحب هم
بدستخط خاص نگردیده و امر امانت هم مفوض نگشته مگر در تمام شهر همین خبر است که یکصد و پنجاه روپیه مشاهره قرار یافت و
عهده امانت عدالت یافتند باید دید تا چه بظهور آید میر اکبر علیخان وکیل پریروز قی کرده بودند خون بسیار بر آمد شدید
داشتند امروز از دیروز و دیروز از پریروز بهتر بودند از طرف صاحب سلامی و بندگی بقدر مرتبه هر یک از جماعت ساده
خواهد شد اینمرتبه خطی بجناب آقا صاحبان مخدوم هم باید نوشت بر طویل و مختصر موقوف نیست هر قدر که امکان داشته
غزلهای مشاهره حال در شقه جد امجد ملفوف خواهند شد پیش خود نگاه باید داشت تا وقتیکه دیوان نزد صاحب برسد

مضائقه ندارد رقعه ۵۷ پوشیده نماند که خط شما امروز که غره صفر ست بمن رسید لیکن چون من از دیروز بحضور آمده ام
و هنوز دو گهڑی بر یکپاس برده بودند که بهچو از تجاس این خط و عرضه که برای جدا مجد خود نوشته بود پیش من آورد
نمیدانم که هر کاره خط مذکور امروز رسانیده یا دیروز ظن غالب اینکه دیروز آورده باشد خلاصه این عرضی جواب همان خطوط ست
که بست و چهارم محرم از طرف رفته بود زیرا که بست و هفتم شما این خطوط را نوشتید الحاصل مضامین مرقومه ذهن نشین شد
فی الواقع فرستادن خط متضمن وفات مرحومه مغفوره اسلمی مرزا ابوالحسن خان دیوان وقت تحریر خط تعزیت از خاطر من رفته بود
حق اینست که اگر من نمینوشتم سوای بزرگان شما که از طرف من ممنوع بودند خود هم مناسب ندانستند دیگر چگونه مینوشت
آنچه از وفور الطاف آقای قدردان ملک خصال در حق خود نوشته اید یک سر موکذب و سخن آرائی دران گنجایش
ندارد اگر صفات حمیده صاحب الامناقب مدظله العالی گوش سامعانرا نمینواخت رفتن شما که روا میداشت
و محمد قدر که رفتن شکوه آباد اصلی نداشت و این شهرت بنابر مصلحت بود شیر و شکر در دهن عمله که خاطرها را خوش کردند
باقر بیگ خود یقین ست که مورد عنایت باشد و باورچی باین صفت که طعام انگریزی و هندوستانی هر دو خوب بپزد بغیر
از ینکه بست روپیه مشاهره برای او قرار گیرد راضی برفتن مینوی نمیشود و حق بجانب اوست چرا که اگر بجای دو
باورچی تو گرده شود هر یک کم از ده روپیه در سفر نمیگیرد پس این بیچاره که یک دو آدم پیش خدمت هم خواهد گذاشت
در سفر چگونه کم از بست روپیه خواهد گرفت خلاصه آن باورچی که اول مقرر کرده بودم بعظیم آباد رفت و خوب شد
که رفت برای اینکه بسیار بدرد بود لائق امر انبوده ست و حقه بردار معقول بدست آمده بود و هنوز هم هست لیکن پنجاه سال
بلکه از پنجاه هم متجاوز ست خانصاحب پسند نکردند بهر کیف شما خود بجناب صاحب الامناقب عرض بکنید که اگر
مشاهره باورچی مع پیش خدمتش بست روپیه مرکوز خاطر والا باشد من باین صفت شخصی که هر دو طعام خوب بپزد
بدست آورده روانه خدمت عالی سازم یا دو کس جدا جدا با هر صناعت بده ده روپیه راضی کرده بفرستم آنچه نوشته بحضور عرض
کرده هر چه بفرمائید باید نوشت زیاده خیریت رقعه ۵۸ ستاره اوج معانی و مهر برج نکته دانی سلمکم الله تعالی خط دیگر
اسمی عمو صاحب شما در جواب خط ایشان که امروز معرفت سبحان علیخان صاحب رسیده است میرسد این را هم بگیرید
و بهتر اینست که هر دو خط اسمی ایشان در خط خود پیچیده بآدم مذکور بدهند و دیروز دستار زرد و پٹه و شمشیر و تپنچه رستم را
در مکان میر انشاء الله خان صاحب باقلیان بدری و سوزنی صاحب خانه و دو دستار و یک پاپوش از دیگر اومان دیروز
و بخواجه حاجی خان باید گفت که مسوده را حواله حامل رقعه نمایند بار دیگر بشاه علی مهمل نباید داد مرد که سخت خرست در باغ
مرزا حاجی پسر مرزا جعفر رو برو بنجاه کس میداد گفتم پیش خود نگذار مرد که خبر موقع را درست نمی فهمد من برای آمدن
سعی میکنم لیکن هنوز در حضور کار هاست معلوم نیست که مفردات را تا کجا حفظ کرده و در مصادر چند ورق
باقی ست خط قاضی صاحب نیز فرستاده شد باید گرفت آن خط اول خود نزد قاضی صاحب روانه کرده باشید
یا در همین خط که حالا جواب این عرضی خواهد بود روانه خواهید کرد خلاصه خط آقا صاحبان هم دستخط خود خواهید گذشته
زیاده خیریت رقعه ۵۹ خواجه امامی صاحب دریافت نمایند که دو خط متضمن سفارش امیر علی میر سید مشار الیه

باقی ماند و اگر دو حرف دور شود همان چار میماند یعنی دال و رای مهمله ظاهر است که بعد دور کردن دال و رای بی نقطه
از چادر چا باقی میماند که بحساب ابجد چار میشود همچنین از دور کردن سه حرف که چار باشد دال میماند که بحساب ابجد
چار است و بهمین صورت از دور کردن چار یعنی دال که بحساب ابجد چار است لفظ چار باقی میماند این نعمر را مفصل
در خط خانصاحب هم باید نوشت و از دیوانصاحب هم باید پرسید اگر فکر ایشان کار نکند خود ذکر باید کرد **رقعه ۷۲**
امروز که نهم صفر است عرضی که اسمی قبله و کعبه است و دیروز آمده بود بمطالعه در آوردم در آن رقعه مختصر
که برای خودم بود نیز دیده شد از استعفای خانصاحب و بدمزاجی کلکٹر نوسخت تردد دارم باید دید که محنت شما چه ثمر می آرد
چون مقدمات دنیا متعلق اراده بشری نیست اتفاقی است خدا داند چه شود از اول خود را حواله بفکر کردن چه ضرور
دانا را باید که از خودکاری نکند که مطعون و ملوم شود و هر چه خود بخود صورت ظهور دهد انکس در آن معذور است دیگر اینکه عرضی شما
این بار دو لفظ غلط دیده شد شاید از باعث جلدی اتفاق افتاده باشد یکی اینکه از وا آشنائی دارم بجای اینکه با وا آشنائی دارم
دوم همشیران بجای همشیرگان یا همشیرها دیروز خطی اسمی صاحب نوشته شده بود در همین خط ملفوف است چیزی از حساب هم در آن
مذکور است **رقعه ۷۳** خواجه اماسی صاحب سلمکم الله تعالی از مزاج جناب قبله و کعبه هیچ اطلاعی ندارم مفصل باید نوشت
که دیروز چگونه بود و امروز بر چه منوط است و فقیر کس فردا که روز جمعه است ارادهٔ کانپور دارم باین صورت که اول بخانه
می آیم و از آنجا سوار شده براه خواهم افتاد میخواستم که دیروز و شب آنجا بیایم نموده صبحی روانه شوم لیکن مدعی علی
نمیگذارد چرا که شب عروسی میر مشار الیه فردا شب است دیگر آنکه کهڑکهڑیه مولوی مصاحب علی صاحب بسیار سنگین و
گران است و بغیر از ده دوازده کهار برداشته نمیشود و اگر کدام چوپاله در سرکار شما بخدمت جناب قبله و کعبه از طرف من
عرض باید کرد که برای هشت یا ده روز عنایت شود زیاده خیریت **رقعه ۷۴** خواجه اماسی صاحب سلمکم الله تعالی
والد شما عجب کاری کرده اند انیست که وقتیکه سبل برای اسوار ایشان آمد آغا صاحب که مفرماشه روپیه سکه بحساب
هشت آنه یومیه خرچ دانه و کاه گاوان و خوراک خودش به بهلبان دادند هر دو سپاهی خود نوکر سرکار بودند ایشان
یعنی قاضیصاحب همینکه بمنزل رسیدند بهلبان را طلبیده گفتند که گاوان تو هر روز چقدر دانه میباید و برای کاه چه میگیری
و برای خوراک تو چه درکار است بهلبان جواب داد که صاحب تدبیر آدمهای خود بکنند آغا صاحب خرچ راه باو داده اند
اگر نمیدادند از صاحب میگرفتم حالا که زر پیش ما موجود است از صاحب چه طور بگیریم هرگز با هم نخواهد شد گفتند این هرگز
نمیشود که شما از پیش خود بخورید و این دروغ میگوئی که آغا صاحب خرچ داده اند بهلبان سه روپیه از کمر خود کشیده
بایشان نشان داد باز هم قبول نکردند آخر طرف ثانی مجبور شد غرض که خرچ خوراک هر دو سپاهی و بهلبان و گاوان بذمه ایشان
بود وقت رخصت هم یکروپیه انعام دادند بهلبان آن سه روپیه را بآغا صاحب رسانیده این حکایت را نقل کرد آغا صاحب
گفتند که اگر طبیعت ایشان اینقدر در خرچ کردن بی اندیشه بود چرا اهل بکرایه طلب نکردند خوراک سپاهیان و بهلبان
هم مضائقه نداشت خرچ گاوان و انعام چه ضرور بود اهل مال ایشان بود الحاصل درینجا تجویز شده بود که آنچه از ایشان
خرچ شده است بخدمت شما که قایم مقام پدر بزرگوار هستند رسانیده شود لیکن من منع کردم گفتم در عالم اتحاد انعام

لہ نفر بالضم

چه دیگر آنکه فردا اول روز بخانه تاج الدین حسینخان و آخر روز بخانه میر بندهٔ علیخان خواهم رفت پس فردا نهایت سرفرازی
همانجا می آیم زیاده عمر و دولت نصیب باد رقعه ۶۵ خواجه امامی صاحب بمجرد دیدن این رقعه نزد فقیر بیائید
و یک رقعه هم همراه بیارید که از دیروز درس موقوفست اینوقت کهاران میر صاحب نان برای خود میپزند و الا سواری
میرسید چون راه خشک ست پیاده باید آمد از اینجا من و میر صاحب و شما باتفاق بدولتخانه شما روانه خواهیم شد
امروز وقت شام فرحت اسد موافق طلب میر صاحب در حوالی آقا صاحبان برای خواندن خواهد آمد رقعه ۶۶
مسوده اصلاح شده میرسد باید گرفت منهم شب بهر می آیم آنچه خوانده و فهمیده نخواهد شد بتحقیق خواهید کرد رحمت خدا خیلی خوب
نوشته اید دیگر اینکه مرزا شفیع امروز میرود و هر دو نسخه کتاب افسانهٔ عربی از و بگیر بدینشود که در پریشانی خواهش ساختن آن
فراموش کند و مرزا خانی باید گفت که در خط اسمی طالب حسینخان خطی ملفوف سربسته است آنرا رسانید و باقی پاره بکنید رقعه ۶۷
خط فقیر و خط آقا صاحبان اسمی قاضی صاحب میرسد روانه باید نمود و یک خط دیگر است که لفافه آن معرای محض گذاشته شد
این گرفته بنوعیکه هست سربسته نزد خود نگاه دارید هر وقت که میخواهم میگیرم و من دو سه گهڑی دیگر اینجا هستم بعد ازین
می آیم خارش بی پیرهن تر آورده است و افسانهٔ زعفران پری تصنیف ملازمان میرسد باید گرفت رقعه ۶۸
خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی عرضی پسر میرامان علی صاحب میرسد بجناب قبله و کعبه عرض باید کرد که یکبار نزد
مرشدزاده نصیر الدوله بهادر باید برد اگر بگویند که عرضی شخصی که نوکر حضور نباشد بحضور فرستادن خلاف دستور است
جناب قبله و کعبه آنوقت بمرشدزاده بگویند که این شخص خانه زاد قدیم و از سه پشت نمکخوار اوجاق دولت است اگر بعد ازین تکرار کند
فهو المطلوب و الا مجبور است عرضی را بطرف ثانی رد خواهم کرد و من از دیروز شاهتره سبز میخورم و طعام من پرهیز است رقعه ۶۹ خواجه امامی
صاحب سلمکم الله تعالی سواری بخدمت میرسد بلا تامل سوار شده باید آمد و هر سه کاغذ مرزا حاجی پسر مرزا جعفر صاحب حواله میان جانی
کرده باید گفت که این کاغذها از قبیل ست هر کس که رقعه فلانی بیارد باو باید داد رقعه ۷۰ خواجه امامی صاحب بدانید که در خزدان
من چیزی نورا که تا دیروز دو نیم ورق از آن نوشته شده ست در میان اجزای نسخه نو تصنیف دیده برآورده حواله رستم بکنید
که همین جا خواهم نوشت ماجرا اینست که امروز مرزا جعفر صاحب را خلاف عادت بنابر ضرورتی بسلی صاحب طلبیده اند و الا
روز جمعه بدربار نمیرفتند وقتیکه من رسیدم ایشان عازم دربار بودند بپاس خاطر من چارگهڑی نشستند آخر من خود از ایشان
مرخص شده بخدمت آقا صاحبان آمدم مرضی صاحب خانها نیست که تا شام اینجا باشم درینصورت بیکار نشستن فائده ندارم چیزی
باید نوشت رقعه ۷۱ تازه اینکه شخصی نغزی یعنی پهیلی بزبان هندی در حضور پرنور جناب عالی دام اقباله عرض کرده بود
آن نغز برین منوال بوده است که آن کدام حرفست که مرکب از چار حرفست هرگاه یک حرف از آن حرف شود همان چار بماند و اگر
دو حرف محذوف شود همان چار بماند و همچنین اگر سه حرف دور نمایند همان چار بماند و اگر چار دور نمایند باز چار بماند میر انشاء الله خان
صاحب رقعه بمن نوشتند که هر چند تو متوجه این چیزها نمیشوی لیکن بپاس خاطر ملتفت شده این نغز را دریافت کرده بنویس
چون خاطر خان موصوف عزیزست بتامل رفتم همینکه اندکی فکر کردم مطلوب بدست آید معلوم شد که پهیلی مذکور عبارت
از چادر است زیرا که هرگاه یکحرف از آن دور کرده شود چار باقی میماند یعنی دال هرگاه دال از چادر محذوف شد چار

ملاحظه باید کرد نیست آقا صاحب کلان را قدرت صلابت از باعث استعمال مبردات در معده معلوم میشود و این
بی پیر مقدمه استسقاست لهذا طبیب دانا غذا را موقوف داشته آب گوشت بایشان میدهند رقعه ۶۱
خواجه امامی صاحب سلمه الله تعالی دو قطعه رقعه یکی اسمی والد ماجد شما درین در خصوص احوال خواجه قطب الدین
صاحب موافق وعده در رقعه امروزه صبحی اگر میر نصیر الدین صاحب بخدمت فرستاده باشند بسیار بهتر و دیگر بازست ملازمان
شریف خط اسمی والد خود را بعد مطالعه بصمغ در گرفته در لفافه خط خانگی روانه نمایند و بخواجه قطب الدین صاحب بگویند
که بعد مطالعه این خطها را نیز حواله بصمغ نمایند دیگر آنکه شما خوب میدانید که من خود صاحب را از دادن کتاب بمردم منع
میکنم لیکن چون میر نصیر الدین صاحب از سبب دوستی من از بریلی اینجا وارد شده اند و ترکی چار نسخه را از من
صحت رسانیده میخواهند که کم کم مهارت درین پیدا کنند لهذا برای صاحب نمودن ذهن و دریافتن عبارات نسخه تصنیف
شما که تحریر نموده اید میخواهند جای اندیشه نیست بلا تامل حواله باید کرد لیکن چون آدم ایشان را نمی شناسید آدم خود را هم
میر صاحب ممدوح کرده باید فرستاد اگرچه بی رقعه من آدم هم بخدمت نخواهد رسید و رقعه مرا شما خوب تر می شناسید در نفس احتیاج
احتیاج آدم هم نیست تصنیف هم برای همین ست که کسی نسخه بردارد الحمد لله که مردم را احتیاج بتصنیف صاحب افتد
من کتاب را از کسی دریغ نمیکنم لیکن در دادن کتاب غیر بهر کس ازین راه تامل میرود که بعضی اشخاص باحتیاط را ملاحظه
نمیکنند برای این میترسم بالجمله میر نصیر الدین این نسخه ترکی که تصنیف صاحب است بی تامل باید داد و خواه بخواه نقل
بردارد و دیروز آداب کورنش از طرف شما بحضور عرض کرده شد و آقا صاحب را نیز از حضور دعا ارشاد شد و آقا صاحب
سلام میرسانند و میر اکبر علی هم و مزاج حضور بفضل الهی بصحت کامله دارد رقعه ۶۲ دو روپیه برای آن زن کوری میرسد
حواله آدم امیر صاحب باید کرد که بر دیگر روپیه باقی ست آخر جمادی الآخره دو روپیه دیگر نزد صاحب خواهد رسید و برای
هدیة العزیز دو بار آدم در رقعه رفته بود مرزا جعفر صاحب یکبار بدربار بودند و یکبار در جواب رقعه با آدم مرزا محمد ممدوح پیر
شد وقت بیداری خواهید داد تحیل که تا شام کتاب بیاید اگر می آید صبحی میرسانم البته کریم خان هم دو سه گری روز برآمده
خواهد رفت انتظار کتاب خواهید کشید و اگر نمی آید جواب خواهد رسید باز فرستاده میشود لیکن شما در خط هیچ نویسید اگر
خواهد آمد بر سر ما اینقدر خواهید نوشت که هدیة العزیز با هم فرستاده شد یا پارچه علیحده داخل لفافه خواهید کرد بعد تحریر
رقعه کتاب هم آمد باید گرفت رقعه ۶۳ خواجه امامی صاحب پیاله شربت انار نزد صاحب فرستاده شد اگر شربت
با آدم مولوی حسین علی صاحب داده باشید این پیاله را بخدمت وزیر صاحب برسانید که داخل شیشه سازند تا گرد آن
برحیم بیگ یا حسین بیگ بگویید که بخانه مولوی حسین علی صاحب رسانیده بیاید فردا وقت سه پهر بالای بنگله خواهند
نشست اگر اتفاق شد من می آیم و شما را سوار کرده برای سیر دریا خواهم برد و در مکان آقا صاحبان نیز خواهم
مکان مولوی حسین علی صاحب همان خانه مولوی مصباح علی خان صاحب است حواله دیگر که بگیرایه بود از آن دست بردار شدند
رقعه ۶۴ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی در عبارت دیروزه که ترکی بوده یک لفظ از سبب تعجیل غلط نوشته شده بود و عبارت
اینست که شنیدی خواجه قطب الدین کتمغا گا کتمغائی فقط در نیمقام صحت دارد یا گتمغای بالکاف فارسی گتمگا نیکا

فسق نمودم والد ماجد شما بعد مطالعه این عرضی سکوت کردند و وقتیکه رقعه شما نوشته فارغ شدم گفتند که برای خواجه
امامی درین تنبیهی ضرورست که فسق را بجای فسخ نوشته است باید دانست که فسق بمعنی بدکاریست و فاعل آنرا
فاسق می نامند و مرادف آن فجورست چنانچه فسق و فجور شهرت دارد و فاعل آن فاسق و فاجر گفته میشود و زنیکه
باین صفت متصف باشد فاسقه و فاجره میگویند و بجای اراده و عزیمت لفظ فسخ استعمال می پذیرد یعنی برهم خوردن اراده
و عزیمت جناب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میفرماید عرفت ربی بفسخ العزائم یعنی شناختم خدای خود را به برهم خوردن
ارادها خود در **رقعه ۵۸** خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی دیروز رقعه رسیده تم فیه دریافت گردید البته مهمات
خالی از مزه نیست برای اینکه خواننده را از آن لذتی دست دهد باینطریق نوشته شده و بیشتر آنحرکت بامای عموی شما
آمدم بر ذکر دیگر بتاریخ هفتدهم سه گهڑی شب گذشته نکاح میر تقی خوانده خواهد شد بجناب قبله و کعبه یعنی جد امجد خود عرض باید کرد
که بروز یکشنبه رستم را برای سند خواهم فرستاد پوشیده نماند که در نکاح زیاده از سه آدم که یکی از آن حاجی کربلائی صاحب
مستند نخواهند بود خلاصه اینکه فردای نکاح میر موصوف در زوجه آتش زعفرانی پوش خواهند شد و بتاریخ نسبت و
دوم رسم ساچق بعمل خواهد آمد و فردای آن حنابندی و بست و چهارم یعنی شب بست و پنجم مجلس عروسی مرتب خواهد شد
رقعه ۵۹ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی امروز که چهاردهم شهر حال روز چهارشنبه است پیش خیمه بطرف بندر
روانه شد و دیگر چیزها هم مثل کبوتر خانه و باورچیخانه و اسباب منیج رفت فردا قطعاً کوچ ست لیکن رخ خیمه بطرف
لکهنو نیست رخ آگره آباد ست مشهور نیست که برای انتظام پرگنه سلطانپور و تهندیه عمال میروند شاید که بلکه و مقام
در آنجا اتفاق افتد بعد از آن بلکهنو بروند و همین محبت دارد نهایت سفر تابتاب گذرده باشد که بست کروه از سلطانپور
آن طرف ست در هر دو صورت توقف هیچ جا نخواهد شد چرا که این طرفها شکار نیست هر دو مسوده عربیه را فرداً دیده
ترجمه خواهم کرد بعد ازین میرسانم انشاء الله تعالی نقل طرفه نیست که شخصی از عمائد بعض آباد دار دخانه میان فرنگی
شده بود از من میپرسید که سوای آقو در نثر حالا نام برآورده کیست گفتم از من همه صاحبان بهتر اند گفت شخصی تعریف
خواجه امامی میکرد جناب هم نثر ایشان ملاحظه فرموده اند گفتم من هم آوازه کمال ایشان شنیده ام نه خود ایشان را
دیده ام نه تحریر را گفت من دو سه رقعه پیش خود دارم طور ولایت به از ایشان کسی نمینویسد لیکن آن قبله در طرز قدیم
کتابی استاد اند تمام شد نقل خدا مبارک کند **رقعه ۶۰** خواجه خواجگان سلمه الله تعالی خط مشرف مرقوم دوازدهم
در لف عرضه بر زگواه شما بفقیر مشتاق رسید از مطالعه آن دل بسیار خوش شد رفتن صاحب خالی از فائده نیست
انشاء الله العزیز هرگاه کلکٹر نومی آید باز همین رپورٹ نزد صاحبان بورڈ خواهد رفت و منظور خواهد شد تا طرح
جمع باید داشت این پرگنه از ازل بنام شما مقرر ست آنجا هم یکدو کس از دوستان فقیر خواهند بود از آنجمله دو کس
مختار مهمات آن کلکٹر اند که با کنورجی پسر رای بالک رام خیلی رابطه محبت دارند و حال کنورجی قسمی که با شما ست
شما خوب میدانید اگرچه کم گوست زبان را جنبش میتواند داد چرا که حال اخلاص من و شما بر و ظاهر ست دیگر خیریت خط
آمدن آقا صاحبان اینوقت فرستاده شد جواب بعد ازین خواهد رسید خط گرد گنگارام ملفوف ست مرد که نسخه هم نوشته است

گنجخواه کمبس نرسد چون دنیا بامید ست ازین فرده که صاحب والاجناب بحال شما مهربان ست بسیار خوش شدم
آفرین بر محنت و جانکشی و ملازمت شما که روزیکه فضل الهی شامل حال خواهد شد باهم از جناب شما امیدوار فیض
خواهیم بود از اخلاق حمیده ملازمان شریف توقع قوی داریم که بسلوک نمایان پیش خواهید آمد من بعد هم بعد شانزده روز
پرویز از حضور آمده علم در روزیکه آمدم راست بخط مستقیم در اوتاق آقا صاحبان رسیدم شب همین جا بسر بردم صبح
در مشاعره رفتم و دیشب هم که از مشاعره برخاستم از باعث گل و لای که باران شدید باریده بود باز همین جا آمدم چون
آخر شب هم باران بود از صبح تا این وقت هم گاهی ترشح باریک و گاهی باران پرزور و شور میبارد حالا اندکی ایستاده است
هنوز همین جا هستم شام یا فردا انجا میآیم غزلهای مشاعره حال منظمه که امروز برای شما نوشته شود و نهر سنگه حالا بگیرد
گنگارام شهرت دارد درین روزها از باعث بیس تکلف دستش خود بخود از دو دسته جا چاک شده است و درم هم کرده
یک شب پیش ما بود دیروز با بجهاوفی نزد آقا صاحب مختار حضور پرنور رفته خلاصه بحدی آزار کشیده است که چه بگویم
قلم برنمیتواند داشت که یک سطر هم بنویسد من باجازت او بندگی از طرف او مینویسیم حالا لازم اینست که شما رقعه
متضمن استفسار کیفیت حال و تالم خود از دریافت این خبر برای او بنویسید که خیلی محبت با شما دارد زیاده خیریت ایام دولت
کام باد رقعه ۵۰ مخفی نماند که خط بهجت نمط رقم زده بست و چهارم شوال ۱۲۲۷ هجری بتاریخ بست و هشتم شهر صدر رسید
مسرور ساخت بگمان ما شما در شکوه آباد بودید از خط حال دریافت باشد که بعض عوارض جسمانی قطع اصل صلها مانع حرکت گردید
الحمد لله که آن بلا از سر باز گشت و بمنزل مقصود روانگی اتفاق افتاد حالا هر سه نامه خط آنچه شما نوشته آید نوشته خواهد شد بیشتر
ما در رسیدن خطوط نزد شما تردد بود و خیال میکردیم که حالا باین زودی رسیدن خطوط صورت نخواهد بست لیکن از
عبارت شما که برای عنوان جواب مکتوب خود قرار داده بما رقم نموده اید اطمینان کلی حاصل شد یعنی زود زود خطوط
از طرفین خواهد رسید در نیولا خط مشفق مکرم مخدومی تاج الدین حسینخانصاحب بصحابت آدمیکه بنا بر دریافت چگونگی
آقا صاحب مخدوم مخلصان آقا محمد صادق خانصاحب آمده بود بفقیر رسید در خط مذکور پاره از احوال صاحب هم
بزبان قلم سپرده بودند از تحریر خانصاحب مستفاد اوده که صاحب والاجاه از شما راضی ست اگر دستش میرسید سلوک
نمایان میکرد و جای شما در دل اوست بشرط دستگاه یقین که باز هم یاد فرماید هر چند آنچه مقسوم شما ست زیاده از آن نشاید
بدعا کسی خواهد رسید و نه سعی شما و سفارش دیگری لیکن راضی بودن آقا از نوکر باعث مزید عزت اوست و کردن صد روپیه هرگز
مناسب نبود این ادا ها در عالم بچشمی نهایت با آقا نوکر را این رفتار نمی باید عنایت الهی برای اقبال هم دریافت شد خدا مبارک کند
شاید در خط خانصاحب مشفق مکرم سهوا القلم اتفاق شده باشد که بجای صد دو صد نوشته بودند و طلس هم بعد ازین
مرحمت شد از باعث بعد درین پورب و پچهوند خبر صحیح بایشان نرسیده باشد یا مطلب را باجمال یکجا
حواله قلم کردند بهر حال هر چه شد خوب شد آینده خدا فضل خواهد کرد حالا شما یک تنگ تحصیلدار شده اید بعد ازین
بشرط شمول عنایت ایزدی تحصیلدار خواهید شد خدا هر چه بدهد بعزت بدهد زیاده خیریت خرد و کلان این حویلی
و آن حویلی چاق و تندرست اند دیگر آنکه در عرضی شما این بار مرقوم بود که آخر دران حالت قصد رفتن شکوه آباد

بلکه والد ماجد شما خوش نمیشوند و قوت تحریر شما از همه زیاده میدانند لیکن بر حال من مهربان اند روی کم فرصتی سیاه
دماغ اصلاح کسی ندارم میر یوسف علیخان دختر خود را از شیرواکرده است بخش شیرینی بنجاس هم فرستاده بود جای
دیگر کمهور خانه رفته بود و اینجا همه از دکان کولی بود از آقا صاحبان مخدوم و آقا صاحب کرمفرمای خود ما و
لاله امرت لال سلام اشتیاق و از حضور پرنور دعا ارشاد شده همه صاحبان بخیریت اند الا آقا محمد صادق صاحب
از چند روز تپ و صداع داشتند حالا افضل الحمد است امروز سهل دوم بود و یک سهل دیگر خواهند گرفت رقعه ۵۶
چند روز است که جواب خط زبان اردو که در ان احوال محسن نوشته بودم رسیده بود جوابش نوشتن ضرور نبود زیرا که جواب
خط من بوده است و یا طلبی هم اشتمال نداشت لیکن چون بعد از انکه جواب خط شما که بلفوف عرضی اسمی قبله و کعبه
آمده بود نوشته فارغ شدم آقا صاحب جواب خط شما فرستادند درین خیال بودم که هرگاه خط صاحب بعد ازین
بیاید عنایت نامه معزی الیها دران پیچیده خواهم فرستاد درین اثنای میر حیدر حسین نامی از اولاد نواب شایسته خان
که درین روزها بخدمت والد ماجد شما نهر الفصاحت و چار شربت و رقعهای فقیر استفاده میکنند آمده ظاهر نمودند که خواجه
قاضی خانصاحب گفته اند که از باعث بعضی عوائق خطوط خانگی تردد بر خوردار فرستاده نشد پس فرا بحول قوت ایزدی روانه
میکنیم گفتم میر صاحب تا امروز چهار روز است که من خط بقاضی صاحب داده ام موافق معمول همان روز بایستی که روانه شود خوب
اگر یک دو روز از سببی دیر کشید مضائقه ندارد این نمیشود که چهار پنج روز بگذرد و هنوز این مهم حواله پس فردا باشد شاید شما سهو
کرده باشید ماضی را مستقبل ساختید گمان دارم که قاضی صاحب همین قدر گفته باشند که پریروز خطوط روانه شد شما همچو حال
گردید که پس فردا روانه خواهد شد میر مزبور متغیر شده گفت انچه میفرمائید من انقدر عقل ندارم لائق نیستم که ماضی و مستقبل را
از هم فرق نکنم چون دیدم که طرفانی بهر چه گفته بود اصرار دارد خط دیگر اسمی شما نوشته مع عنایت صحیفه آقا صاحبان
در یک لفافه بدست میر مقدم الذکر تردد قاضی صاحب فرستادم طرف ثانی خط را بقاضی صاحب رسانیده آمد که بسهو
خود اقرار کرد که بلی از من غلطی شد خطوط همین پوری پس پریروز روانه شد لیکن قاضی صاحب خطا مرزه را از من
گرفته در قلمدان گذاشته اجازت از شما میخواهند اگر بفرمایند بادم تاج الدین حسینخان صاحب که فردا روانه
بدهند گفتم ازین چه بهتر انقدر گفت همچو را بارقعه کوچکی بخدمت جناب ممدوح فرستادم ایشان همانوقت خود
موافق معمول نزد مولوی حسین علی خانصاحب رفته خط را تفویض شان کردند یقینکه تا حال رسیده باشد بعد ازین هر چه
دران خط مرقوم است بران عمل باید کرد و اگر از اتفاقات خط مذکور دیر تر برسد مضمون آن اینست که من یکبار بر سلام اکتفا
میورزم شما در عرصه چند خود خیر و عافیت خود را بمن بنویسید و بس لیکن خط مطولی اسمی آقا صاحبان نوشته لفافه بکنید و
سر باز نزد من بفرستید خط مذکور هر قدر که خلوص و ارادت از طرف خود و فضل و بزرگی این صاحبان خواهد نوشت
خوب است تمام شد بین مطلب آمدم بر اینکه پریروز عرضه شما و خط اسمی من رسید و مضمون هما مطالعه در آمدن خانصاحب والا قدر و رسیدن
اشیاء مرسله از اینجا بشما و لطف و عنایت آقای قدردان بحال شما موقوف داشتن کار شکوه آباد با نوید همراه بردن یافت
شد و شکر الهی بجا آوردم این تنخواه که بالفعل است اگر امروز نیاید فردا می آید تعجیل چیست در خانه انگیز معمول نیست

پریروز جمن خان پیاده خط خانصاحب کرمفرما تاج الدین حسینخان بمن رسانید جواب هم همانوقت
نوشته تفویض نامبرده نموده شد مضمون خط این بود که خواجه امامی صاحب را ازین حادثه خبر شد و من بی اذن جناب
والا جاه بهین پوری نمیتوانم رفت اگر طلب میفرمایند میروم والا خیر و نیز مرقوم بود که از حضور برای باورچی حقه بردار
تقیدر بسیار است ملکه نوشته اند که شما میخواهید که من نان خشک خورده باشم پس از شما متوقع آنم که یک باورچی خوب
بده روپیه مشاهره راضی نموده و یک حقه بردار که سوای اینکه آتش بستر قلیان بگذارد و دیگر هیچ سلیقه در نگارنده نداشته
باشد لیکن قدری خوش ظاهر و جوان باشد زود باید فرستاد تمام شد مضمون شفقت نامه خانصاحب مغفری الیه حالا
شما بشنوید که باورچی خوب در لکهنو بده روپیه بهم نمیرسد چه جای اینکه بهین پوری بیاید و هر دو طعام هندوستانی و انگریزی
خوب بپزد لیکن شما بحضور عرض بکنید که هر باورچی این سلیقه ندارد که هر دو طعام را بخوبی تمام بپزد دیگر تلاش بسیار شخصی
بدست آید هرگاه حال باورچی هندوستانی در لکهنو باینصورت باشد که هفت مشاهره ذات و یک پیش خدمت
بدر ماهه سه روپیه و یک آثار آرد هر روز گرفته باشد اینگونه باورچی که سلیقه هر دو طعام داشته باشد چگونه در سفر کم از
بست روپیه قبول خواهد کرد زیرا که در لکهنو برای چنین کس مع پیش خدمت پانزده و شانزده روپیه مقرر است
و در بعضی سرکارها ازینهم زیاده اگر حضور عالی مرکوز خاطر دارند که طعامهای خوب برمائده چیده شود پس یک باورچی هندوستانی
که قدری از سررشته رکابداری هم آگاه باشد مع پیش خدمت بچارده پانزده روپیه ملازم فرمایند آرد خود داخل
حساب نیست معمول باورچیست و یک نانبائی هفت روپیه که اقسام نان پخته در حضور بیارد و اگر شوق نان هندوستانی
نباشد و مرضی مبارک همین است که اطعمه هندی و ولایتی هر دو در حضور بیاید پس ارشاد شود که باورچی باین صفت تلاش
نموده آید لیکن مشاهره و مع پیش خدمت کم از بست روپیه نخواهد گرفت و مردم نیک و بد طعام ملک خود را خوب میفهمند
قوت تمیز مادر اطعمه ولایتی ناقص است لیکن اگر اتفاق میشود یکدو چیز که خواهد پخت بحسابیکه ممتحن طعام ولایتی هستند چشانیده
خواهد شد یا در حضور بامتحان خواهد رسید دیگر آنکه تلاش حقه بردار هم میکنیم هرگاه بدست آمد روانه خواهم کرد تمام شد
این قصه هم غزلهای مشاعره حال اگر والد ماجد صاحب نوشته باشند فهو المراد و الا بعد ازین خواهد رسید و این بخبری
ایشان است که من درین چند روز بنجاس نرفته ام فردا دعوت جناب عالی با فرزندان ارجمند صاحب کلان
و دیگر صاحبان عالیشان بخانه حقیر مقرر شده خود را مقرر است لیکن جلسه از هر شام تا یک و نیم پس شب خواهد بود
درین صحبت مرزا سلیمان شکوه بهادر هم خواهند بود و تشبیهای از سابق دو چند دیوارهای نی برای روشنی چار طرف
بعد رفتن شما از بدست آمدن زمین نو وسعت احاطه هم بسیار است و برجهای کاغذی هم درست شده است این برجها
همانست که بهوا بلند میشود و عوام آنرا غباره می نامند شما ملاحظه نموده اید دو صد و پنجاه روپیه برای باورچیخانه
جناب عالی و نصف آن برای مطبخ صاحب کلان فرستاده شد و طعامهای دیگر هم اینجا پخته خواهد شد دیگر خیریت در تلاش
شما خواجه حسن خیلی باشا دوست است بچه رشید است هر روز بمن میگوید که هرگاه کسی آنجا برود مرا خبر بکنید شاید چیزی
ارسال هدیه از قسم حلویات مرکوز دارد معلوم نیست که شما چه افسون بگوش شاگردان خود دمیده اید که از صلاح عمو صاحب

داشت و شما دران ضلع وارد و با کسی سابقه ندارید بلکه صد آفرین که درین مدت قلیل با مردم آنقدر جوشش پیدا کردید که وضیع و شریف شما را دوست میدارند و آرزومند ملاقات میشوند انشاء الله العزیز بعد چندی شما هم بمطلب خواهید رسید و کار عمده برای شما صورت خواهد پذیرفت خاطر جمع دارید دو ماه میشود که من از درد شانه چپ و او پلا دارم حالا مجبور بعد سه چهار روز بضرورت مسهل مقرر فلوس خواهم گرفت لیکن الحمد لله که مادهٔ فالج نیست مواد بلغمی و غیره هست و الا هلاک میشدم لهذا همین قدر پارچهٔ مختصر اکتفا نموده شد والد و عموی شما در مارالجبل هستند امروز دو گهڑی روز باقی مانده باتفاق مرزا بزرگ پسر مختار الدوله که در پٹه بدیهیا دارد من و مرزا حاجی برای شنیدن میر علیصاحب خواهیم رفت اطلاعاً نوشته شد زیاده خیریت رقعه ۵۴ مخفی نماند که مکتوب دلنواز شما رسید بر مرقومات اطلاع داده عرضه که برای حاجی خود نوشته بودید نیز بمطالعه در آوردم چه بگویم که بر دل چه گذشت لیکن چه باید کرد جای مجبوریست خط دیگر اسمی منشی صاحب بموجب ایما شریف سربازور همین خط ملفوف است بعد مطالعه چسپ نموده بمکتوب الیه برسانید تمام شد این قصه حالا بشنوید که دنیا مقام رنج و راحت است آدم اگر دو روز بطرف میگذارند دو ماه بعوض آن بتعب بسر می برد بیحرمتی برای آدم دانا و صاحب عزت هرگز متصور نیست و معنی بیحرمتی همین است که آدم کاری بکند که باعث بیحرمتی او بشود و اگر چنین نکند هرگز حرمت او نمیرود مثلاً اگر شما کسی را دشنام خواهید داد او هم جواب خواهد داد و با دست و گریبان خواهد شد همین بیحرمتی است و اگر شما کسی فحش ندهید و دیوانه در بازار بسبب آنچه شما بگیرد و فحش آب کشیده بدهد حرمت شما هرگز نمیرود مثال دیگر اینکه زید از خانهٔ خودش بکاری میرود و پیادهٔ چبوترهٔ کوتوالی در صورت او بدزدی اشتباه کرده او را بگیرد ازین چه میشود گرفته باشد این را ارادت اتفاقی و بدی طالع میگویند زید نزد کاملان و هم پیش نفس خود شرمنده نیست زیرا که مصدر فعلی نگردیده است که ندامت داشته باشد درین روزها ولد الزنائی افترائی بر من کرده بود که کشته شوم یا به قید ابدی گرفتار شده باشم وقتیکه بعضی دوستان این احوال را بمن رسانیدند برای شان برین قرار گرفت که ازین شهر بدر آیم با آنها گفتم که در پنهان شدن و گریختن قول مفتری را قوت دادن است چون من حرکتی نکرده ام که در پاداش آن مرا بکشند یا بزندان برند پس ترسیدن چه ضرور اگر این بلای ناگهانی باعث بر قتل من بشود مجبورم این را هم از قبیل بیماری میدانم در مدقوق و مسلول یا مجذوم شدن آدم گناهی ثابت نمیشود زیرا که اکثر حرامزادها صحیح البدن بسر میبرند و نیکوکاران مجذوم یا مدقوق یا مسلول شده میمیرند چون افترای محض بوده و اصلی نداشت ازان بلیه نجات یافتم بسر شما که ازین خبر اصلا تغیری بر چهرهٔ من و ترددی در خاطر نبود بعضی دوستان گفتند که بفلان و بهمان رقعه باید نوشت گفتم دل نمیخواهد که رجوع بهر کس و ناکس بکنم صاحب عالم بهادر آدم فرستادند که شما نزد من بیایید در شهر بودن شما مناسب نیست عرض کردم که فدوی را بطور خود باید گذاشت تا هر چه بشود ازین تحریر غرض اینست که رنج و راحت و غم و شادی برای ما و شماست تا در قید حیات گرفتاریم گاهی خوش و گاهی ملولم از طرف خود مصدر فعل بدی نباید شد آینده یا قسمت سوای کردار بد از هیچ چیز اندیشه نباید کرد از آدم دیوانه باید گریخت رقعه ۵۵

جمع باید داشت و عرض کردن برای تنخواه بحضور عالی صاحب الاجاه کمال دانائی و دوراندیشی ست من انقدر
که اشاره در خط اولی کرده بودم برای آن بود که از کسی بالا بالا دریافت شود مضائقه ندارد والا سوای این
گفتگوی تنخواه چه مصرف دارد بلکه با دیگران هم گفتگو ازین قبیل مناسب نیست شاید رفته بصاحب والا شان
رسد و انکار نیابت شکوه آباد عین اقرار گردد حالا من در هیچ امری بصاحب نخواهم نوشت بخدا که آنچه در ضمیر من
میگذرد شما آنجا بعمل می آرید بلکه من اینجا چارگری با دل خود مشوره کرده و کنگاش نیها سنجیده بعد دور کردن قباتیج
امری قرار میدهم و شما پیش از آنکه من بنویسم بهتر از آن کار میکنید پس مقابله با شما خطاست که تائید روح القدس همراه
شماست انشاء الله العزیز درین سفر ملاقات خانصاحب نصیب آنصاحب خواهد شد تازه اینکه درین روزها
شاهزاده مرزا جهانگیر درین ملک آمده است دیروز صاحب عالم بهادر دو من شیرینی دکان کولی و چیزهای دیگر برای او بجانپور
فرستاده اند میر یوسف علیخان وکیل حضور و ناهر سنگه اتالیق شان شده رفت سوار هر دو اسپ ست و دیگر ترک هگی است
آدم همراه دارند اول به ناهر سنگه گفته بودم که بهمین هیئت گدائی تنها بر و پهلوتهی کرد سبب همین ست که مرد که آمدی گردن طمع
به تیغ غیرت و استغنا بریده شبی بروز می کرد ناچار میر یوسف علیخان صاحب را تجویز کردم لیکن حضور والا نظر بصغر سن
میر موصوف ناهر سنگه را هم همراه کردند تا یکدو روز که اتفاق مکث افتد وقت سوال و جواب پیش طرف ثانی تعلیم گر ایشان
باشند دیگر آنکه عمارت نوکه متصل کوٹهی نوساخته میشود هنوز مدتی باید که بتمامی رسد اگرچه ترک شهر موجب رنج روحانی ست
لیکن خلاف رای سلاطین و حکام هم خوب نیست تازه اینکه سابق شخصی بسن بست و دو سال روبروی شما پیش
من برای اصلاح مسوده ها و دریافت نسخهای تالیف نموده من آمده بود و من سوال او را رد کرده بودم درین
نزدیکیها شخصی او را بخدمت قاضی صاحب آورده چار شربت را تمام کرده نهر الفصاحت شروع نموده است و مسوده ها هم قاضی صاحب
دیدند و میگویند که مرد عجیب بدذهن و ناتراشیده ایست و اصلا مناسبت با تحریر ندارد و الفاظ سهل فارسی نمیداند تا بالفاظ
عربی چه رسد شاه علی پسر شریف بصیغه خدمتگاری ملازم او بود بیچاره دست بسته استاده میشد و مثل القار کار میکرد و این حال را
که معائنه نمودم خون از چشم من بارید گفتم این نوکری را گذارد بمجرد گفتن بعمل آورد حالا چهار روپیه از حضور پرنور برای
او مقرر شده یک تنخواه هم یافته یکپاس روز بر آمده پیش آغا صاحبان می نشیند و وقت عصر میرود و بعد چندی داخل
خواصان حضور که این منصب منصب امیرزادهاست خواهد شد شما میدانید که بر خواصان حضور مخفی نیست و غرت هم
در همچشمان کم نمیشود **رقعه ۵۳** مخفی نماند که امروز هفدهم ربیع الآخر سنه ۱۲۲۸ هجری دوشنبه است عرضه شما
محرره دوازدهم شهر مذکور مع خط اسمی اینجانب بمطالعه در آمده مسرور ساخت آنچه از احوال آن ضلع نوشتید همه بجا بود
بقول شما همه چیزها عسر و یسر تعلق به بخت و اتفاق دارد نه دوستی دوستان بکار می آید و دشمنی دشمنان الحاصل تاج الدین
حسینخان عجب مرد با فتوت و مروت ست و امید که اگر این ملک با اختیار خان موصوف بیود آنچه برای برادر حقیقی خود
تجویز میکرد برای شما هم میکرد و اگر برای صاحب چیزی صورت نمی بست برای برادر خود هم نمیکرد و سوای این اعتبار هم
شخص منوی از مدتی در آن ضلع تحصیلدار بوده اینجا هم در وقت مکث رای از باعث قربت و هیبت رای نامی عزت و ثروت ظاهری

شنیدم خط معزی الیها درین رقعه پیچیدم حالا مناسب اینست که شما این بار در عرضهٔ جد بزرگوار خود سلامی برای
من بنویسید باقی معاف کردم آینده خواهم نمید عوض خط اسمی همین خط طویلی بخدمت آقا صاحبان مخدوم نوشته
در لفافه پیچیده بغیر مصمغ نمودن بفرستید دران خط بزرگی القاب معزی الیها و شکر الطاف شان بحال خود و خلوص
و بندگی خود را بخدمت شان بعبارت دلکش بنویسید زیاده خیریت **رقعه ۵۰** سبحان طبیعتان خط اسمی
امیر صاحب میر سید بکریم خان خواهید داد فرداد و روپیه هم برای آن کور شیر اغچه خواهد رسید حساب او را درست
نمیدانم سه روپیه ست یا دو روپیه هرچه باشد مفصل بنویسید دیگر آنکه در رقعهٔ دیروزه صاحب یک لفظ خلاف
محاوره اهل علم بود شاید نزد عوام درست باشد رقعه بجنسها میرسد ملاحظه خواهند کرد که اصلاح هم درهم نیست و
اینکه از رفتن وزیر صاحب من بسیار خوش شدم فی الواقع مکان بی رونق میشد من هم میخواستم که بجناب قبله و کعبه
همین عرض بکنم لیکن از بعضی موانع سکوت ورزیدم الحمد لله که خود بخود بخیال رسید **رقعه ۵۱** بلبل شاخسار
براعت و قمری سروستان بلاغت سلمکم الله تعالی مسوده را اصطلاح نموده فرستاده شد بسیار خوب مینویسید
بیه ضعیف و چک و چانه غیر معتد به اینقدر غنیمت است لیکن مراعات بسجع که آنرا قافیه نیز گویند در بعضی جا بخوبی میکنند
و در بعضی مواقع از سبب عدم معرفت بعلم قافیه را صحت غلط میشود چند ورق متضمن بیان قافیه در چار شربت
ست و همینقدر در دریای لطافت اگر از والد ماجد خود استفاده نمائید مضائقه ندارد و اگر خواندن آن موقوف بر من باشد
این بار که می آیم جائیکه از افسانهٔ عربی سه ورق میخوانید دو ورق بخوانید و یک ورق یا کم از قافیه خوانده باشید
رقعه ۵۲ مخفی نماند که خطوط مرقومهٔ چارم ربیع الثانی سنه ۱۲۷۵ هجری دیروز که هفتم شهر مذکور باسمین صدر بود رسید یکپاس از شب
گذشته بود که همه را بمطالعه در آوردم سبب دیدن خطوط بعد مرور اینقدر مدت شب اینست که پریروز که از مشاعره فارغ
شدم چه می بینم که فیل برای سواری از حضور بنابر ضرورتی رسیده است بلا تکرار سوار شده همین جا آمدم دیروز وقت عصر
رستم را بنجاس فرستادم چون یکدو کار دیگر هم متعلق باو بود تا دو گهڑی شب گذشته نیامده بود و من آن وقت چیز خورده
هنوز درست قلیان نکشیده بودم که باز حضور پرنور یاد فرمود و بعد چار گهڑی قال و مقال در انجا گذشت بعد از آنکه
بیرون آمدم رستم لفافه خطوط من سپرد و سوای خط والده میر محمد میر دیگر خطوط را بخوبی حوالهٔ نظر کردم چون صاحب بیش
از مطلب در خط اسمی فقیر مستفسر حالات راقم شده اند من ابتدا هم بهمین تحریر میکنم اینست که مزاج من همیشه تاب گرمی
نمی آرد و من پیوسته مراعات اینمعنی بکار میبرم علاج خود را بهمین تقلیل میکنم اگر از بعضی چیزها پرهیز و بعضی اغذیه
عادت بکنم میترسم که مبادا معده ضعیف تر شود و از لغای آلهی بی نصیب بمانم لیکن اینقدر هم نیست که اگر نیت بکنم فلفل سرخ
بخورم یا دیگری اغذیهٔ حاره مثل شنبلیله و غیر آن حال پرهیز خود اینست که بیچاره مولوی مصاحب علی برغم خود خود را آتشی مزاج
دانسته گاهی گرد بادنجان و شنبلیله و دیگر چیزهای حار لطیف نمی گشت همیشه اسفاناخ و لال ساگ و خرفه و دیگر بقول همیره نخورد
آخر بیچاره دفعهٔ گلوبه تیغ فالج سپرد گویا در دنیا نیامده بود پس فنای هر چیز موقوف بر قوت و استعدادی که در اصل وارد است
همینکه مدت سپری شد تمام شد خواه جماد باشد خواه نبات خواه حیوان بالجمله من بیماری ندارم خاطر شریف

سنگ ۱۲ — سبزه ۱۲

لغت ترکی یعنی عورت ۱۲
نهبینا ۱۲ سکوت یعنی خاموشی ۱۲
مبنیه یعنی بنای بناء ۱۲
ملک دهانه ۱۲
یعنی گرد و بنه ۱۲
مرد بیک ۱۲
گزشتن ۱۲
مستفسر یعنی پرسنده ۱۲
بهاجیع لغت ۱۲
یعنی نقشها ۱۲
شنبلیله یعنی شنبی ۱۲

اسفاناخ در هندی پالک کا ساگ ۱۲
بقول جمع بقل یعنی ترکاریها ۱۲
ای طعام ۱۲

چند روز دیگر انتظار باید کشید اگر درین عرصه خط خواجه اما می آید والا مینویسیم و شاید که مظنون ایشان بوده است که شما
وقت روانگی زری از صاحبان قرض گرفته فرمایش صاحبان آنجا همراه برده اید حالا منتظر مرا نجام زر هستند هرگاه
بدست می آید خط و هنڈوی هر دو را یکجا خواهید فرستاد معلوم نیست که این حرف مقرون بصدق بوده یا نه یقین که دروغ
نباشد چرا که این صاحبان ما فی الضمیر خود را از من پوشیده نمیدارند الملخص معلوم نیست که همین خط فرستاده اید یا زر هم
آمده است من هنوز عرضه شما که اسمی جد امجد خود نوشته آید ندیده ام بعد ازین خواهم دید نزدیک من دیدن و ندیدن
آن هر دو برابر است کار بدریافت صحت و سلامت بوده است الحمد لله و المنه که از آمدن این خط مرادی که بوده
برآمده چون قاضی صاحب هنوز در نخاس میباشند و خانصاحب و قبله در چهاونی از باعث بعد مسافت
و آخر شدن روز خط اسمی من بر ستم حواله کردند و عرضه را از سبب خوانده نشدن آنوقت اینجا نفرستادند این
از دو حال بیرون نیست یا رستم وقتی نزد قاضی صاحب رسیده است که عرضه نزد خان صاحب و قبله بچهاونی
میفرستادند یا پیش از رسیدن او خط اسمی من نزد خود نگاهداشته عرضه را روانه کرده باشند و خانصاحب از باعث
غروب شدن آفتاب فرستادنش نزد من موقوف بر امروز داشته اند یقین است که حالا بیاید چون شما هم مطلبی
در خط من باقی نمیگذارید خاطر من جمع است که در عرضه هم مطلبی سوای بندگی و دعا و سلام نبوده باشد آمدم بر
احوال دیگر تاج الدین حسینخان صاحب و میر غلام علیخان هر دو ملازم حضور پرنور شدند مشاهره خان صاحب سه صد
و از غلام علیخان صاحب دو صد روپیه قرار یافته خانصاحب خود تکرار نکردند لیکن میر غلام علیخان صاحب گذاره خود
درین مشاهره ندیده عازم دکن بودند حکیم مهدی بمرتبه اضافه و ایضا بخدمتی از خدمات مستعمل نموده نگاهداشته است باید
لیکن هیچیک ازین صاحبان باریاب سلام حضور نیست الا سبحان علی صاحب که بلا فصل هر روز وقت دوپهر حاضر میشوند
اینست احوال این صاحبان مقدمه دیهات ایشان هم بفضل الله حسب دلخواه درست شده برای انتظام بعض
امور رخصت چند روز بکانپور خواسته بودند حکم شد که برای یکماه بروند و بنا بر ضرورت با صاحبان عالیشان هم
ملاقات بکنند لیکن با صاحب کلان لکهنو یکقلم ملاقات موقوفست برای دیوان دریای لطافت و هفت تماشا
که نوشته آید از خانصاحب گرفته حواله قاضی صاحب کرده خواهد شد لیکن دریای لطافت برای چند روز شخصی از
دوستان خانصاحب برده است اینهم بعد چند روز خواهد آمد و کتب اربعه یعنی تفسیر ملا فتح الله و ابواب الجنان ترجمه شرائع
و حق الیقین تلاش بهم خواهد رسید هرگاه جای سراغ بدست خواهد آمد قیمت مشخص کرده برای زر نوشته خواهد شد دیگر چیزیست

رقعه ۴۹ از چار پنجروز جواب خط شما نزد والد ماجد شما فرستاده بودم خدا داند از چه سبب روانه نشد امروز
که سه شنبه بستم جمادی الآخره است وقت عصر خطوط ڈاک فرستاده خواهد شد دیروز وقت عصر آدم آقا صاحبان
مخدوم خوب خط شما را که آورده بود در جزودان نگاهداشتم در خیال من این بود که آن خط اول خود روانه شده باشد
حالا منتظر خط دیگر باید بود هرگاه بیاید این خط را در لفه جوابش باید فرستاد اینوقت زبانی میر حیدر حسین نامی از والد ماجد
شما رقعهای را می استفاده میکنند دریافت شد که خط من پیش از امروز آخر روز روانه خواهد شد این را که

شما شد آمیده هرچه بحسب بخت و اتفاق رو خواهد داد فهمیده خواهد شد یک خط طویلی متضمن عبارت رنگین بمیر ایه الفهم بخدمت
آقا صاحبان نوشته و بلفافه سپرده باز نزد من حاوی احوال خیر مآل خود و شدت اشتیاق صحبت ایشان بتقریب
رقعه ۴۷ خواجه بکرم سلمکم الله تعالی درین نزدیکی تلطف نامه خانصاحب مرقوم هفتم ذیحجه متضمن طلب حقه بردار
خدمتگار رسیده بود لیکن چون در خط جناب ممدوح قید خدمتگار جوان بوده است ازین سبب بهم رسیدن آدم
معقول و جوان اندکی متعذر شد و معهذا بغیر خرچ راه کسی اراده نمیکند خانصاحب نوشته بودند که هرچه برای
خرچ درکار شود از میر رمضان علی باید گرفت چون آدم نزد میر مذبور رفت گفت سبحان الله خان صاحب از کانپور حقه
بردار و خدمتگار به بنپوری فرستادند حالا حاجت آدم دیگر نیست ازین سبب آدم تو باز آدم و با قربیگ را که حامل این خط است
یکروپیه از پیش خود داده روانه آنطرف نموده شد چند تا سپیاری چوب هم میان حاجی حواله او کرده اند باید گرفت
میخواستند که چند کلاه و حلوای سوهان هم حواله او سازند من منع کردم و گفتم بعد ازین بدست کدام آدم خانگی خواهم
فرستاد چون در خط خانصاحب مرقوم بود که من بمین پوری میروم من هم آدم مزبور بمین پوری فرستادم اگر خانصاحب آنجا
هستند آدم نامبرده بخدمت خانصاحب خواهد رفت این خط را خانصاحب نزد صاحب خواهند فرستاد اگر خانصاحب
بنابر ضرورتی هنوز در پرگنه تشریف دارند نزد صاحب حاضر خواهد شد شما او را بخدمت صاحب والا و دوستان رسانید
و اینقدر دیگر عرض بکنید اگر حقه بردار سوای آدمی که از کانپور آمده است درکار باشد بحضور رسید و الا خیر فلانی حقه بردار بهم رسانیده
بود لیکن وقتیکه دریافت شد که حقه بردار از کانپور بحضور رسید در فرستادن او تامل نمود و هم عرض باید کرد که فلانی حالا
در جستجوی باورچی که طعام انگریزی و هندوستانی خوب بپزد سرگرم است هرگاه بدست می آید روانه میکند و حال این
خدمتگار که با قربیگ نام دارد نیست که عمرش زیاده از سی نهایت سی و دو سال و در پختن چند قسم نان و ساختن
حلویات و مربیات هم مهارت دارد لیکن نوکری در رکابداران گاهی نکرده است و نمیکند چه خدمتگار است
و سوای این زمانش هم درست است و پدرش مغل بود و اینهمه احوال بحضور التماس باید کرد هفت غزل که درین روزها گفته شد در یک بند
بخط والد ماجد شما میرسد و هشت غزل دیگر در دیوان ثبت است و دیوان را میر نصیر الدین صاحب برده اند از جهت مشاورت
آنها در خط دیگر موقوف داشته شد و آنچه شما در حق خیرات علی عرض کرده بودید که بعد وفات نواب آصف الدوله امیر الدوله
خواست او را ملازم خود سازد قبول نکرد قباحت آن بخیال نرسیده باشد ظاهر است که امیر الدوله هشت سال پیش از
آصف الدوله قضا کرده بود شاید غرض شما از امیر الدوله حسن رضا خان بوده باشد بدانید که امیر الدوله خطاب حیدر یگانه خان
بود و حسن رضا خان را سرفراز الدوله میگفتند و مخالفان بر منقول اعتراض و گزیده را مهتم بکذب میسازند آینده اندکی
تحقیق نموده حرف باید زد مقدمات دربار بسیار نازک میباشد اگرچه شما هنوز طفل آید احوال امرای لکهنو چه میدانید
و چه ضرور که این خبرها را تحقیق بکنید لیکن در دربار آنچه معلوم شما باشد باید گفت رقعه ۴۸ خط بهجت نمط دیروز که بحساب رویت چهاردهم
ربیع الاول و بحساب تقویم پانزدهم و روز سه شنبه بود باین مشتاق رسیده خاطر نگران از اندیشه هزاران است و شادمانی گردانید
نرسیدن خط از نیطرف سببی داشت اینست که والد ماجد شما میفرمودند که تا خط دیگر از آن طرف نمی آید چیزی نباید نوشت

۱ رای مین پوری

۲ آرزو دن بلبلون کلام کردن ۱۲

دیوان چند داده بودند هنگی مبلغ معلوم نثار علی نامی در قرض خواجه امیر خانصاحب دو صد روپیه که در ربیع الثانی
طلب دادم هنوز صورت وصول ندارد از ینجهت که جناب ممدوح بست و یکم ربیع الاول روانه کانپور شدند و از انجا
مع الخیر اراده فرخ آباد دارند و سه روز است که خطی بخدمت شان روانه نموده شد هنوز جوابش نرسیده سبحان الله صاحب
جواب آن هرگاه خواهد آمد نزد من خواهند فرستاد من امروز رقعه بخدمت ایشان فرستاده بودم دران رقعه این مضمون
بوده است که دیروز خط خواجه امامی آمده بود مندگی بخدمت ملازمان نوشته اند ایشان هم در جواب سلام اشتیاق
بسیار نوشته بودند و پانزده روپیه هم رسید بعد ڈول شدن نزد قاضی صاحب خواهم رسانید جناب ممدوح کتب
مذکوره را خریده صحیح نموده نزد شما خواهند فرستاد که بآن مرد که بدهید شما میدانید که من از شما هم نازک مزاج
ترم هرگاه شما خانه داری را که لذت زندگی موقوف بر آن ست گورا نگردید و دانستید که مادام الحیات در رنج و بلا
گرفتار خواهم ماند از من کی بشود که یک ورق این نسخ را ملاحظه نمایم لیکن در جستجوی نسخ پسند و ناپسند
رفاقت خواهم کرد میدانید که امردم زن شاه پیر اما در رقعه رانمی گایم ما را کجا سر و دماغ تصحیح کتابهاست دو باز شجره الامانی
که تصنیف خود من ست دیده ام باز از غلط و صحیح آن اعتبار ندارم و دیوان قتیل و دریای لطافت و هفت تماشا
هنوز پیش خانصاحب ست این بار که تشریف می آرند میگیرم روزی خود میفرمودند که هر سه نسخه امانت خواجه صاحب
حاضر ست بگیر بدلیکن دریای لطافت را یکی از دوستان من برده است بعد چند روز که می آیند آنهم خواهد رسید انشاء الله
نسخهای مذکوره را از نزد خود تصور نمایند **رقعه ۴۶** خط بهجت بخط دیروز که شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۷۱ هجری
روز چهارشنبه بود وقتیکه در باغ پنڈاین که از حضور بمیان آفرین مرحمت شده و آقا صاحبان در ایام ورود خود
بارادهٔ تیوهار برای چند شبی گاه گاهی وقت عصر آنجا آمده من و ناهر سنگه رامی طلبند بهیئت مجموعی نشسته بودم
میر حیدر حسین نامی که از چندی نهر الفصاحت بخدمت قاضی صاحب میخوانند مع عرضی که اسمی جد امجد خود نوشته بود دیده
به بهجو دادند و بهجو آنرا بمن رسانید انچه حوالهٔ قلم نموده بودید ذهن نشین شد آقا صاحبان نیز نام خود را و ناهر سنگه هم ملاحظه
نمودند الحمد صد که طرف نانی خود بخود حکم تنخواه کردی آنکه شما لب را جنبش دهید و چه قدر خوب شد که هفت روپیه آنجا
گذاشتید و باقی اینجا فرستادید کمی و بیشی وجه معاش وابسته بخت و اتفاق ست آدم همانست که نان بقوت
بازوی خود بهم رساند والا میانه حیوانیکه او را انسان میپرورند و آدمی زاده هیچ تفاوت نیست نان پدر خوردن
سوای ایام طفولیت بکار آدم نمی آید و آنچه موقوف ست که نان آقای شبیه به پدر هم برای بغیر تا زن
سیرت ست آقای شبیه پدر آنست که کسی را پرورش نکند مثل خواجه سرایان که شبنی را پسر خوانده پرورش میدهند
و عمو و خالو و پدر زن هم از همین قبیل ست بلکه نانی که بی رنج بدهند آنهم قابل قبول نکردن ست جانمن بجان شما
که این سی روپیه را من برابر سی هزار روپیه میدانم بلکه بران سی هزار روپیه که بذلت بدست آید صد درجه ترجیح دارد
تفصیل حال بعضی صاحبان دوشاله پوش و پلاؤ خور درینجا مناسب نیست شما حال آنها بخوبی میدانید خدا آن
دوشاله و پلاؤ و گوشتی که بآن بزرگواران داده بود نصیب آنی غلام شما نکند هزار شکر که قدری اطمینان نصیب

واقع شده سبب آن عدم معرفت بحال لفظ ست وآن لفظ سقا ست که شما آنرا اسقه نوشته اید مخفی نماند که از سقی
بسکون قاف بمعنی آب دادن ست وساقی اسم فاعل آن وسقار صیغه مبالغه بر وزن فعال چون لفظ ساقی حالا
بمعنی معشوق شراب دهنده باشخاص شراب خوار ست وبمعنی آب دهنده کم استعمال میباید لهذا صیغه مبالغه یعنی
سقا باین معنی مستعمل گشته وآنهم مصطلح شده است بشخص مسلمانی که مشک بر دوش گیرد والا کهار خانه هندو ودیگر
برهمنان که بر سر چاه در راه نشسته آب بمسافران میخوانند باید که سقا گفته باشند لیکن چنین نیست پس لفظ سقا
از قبیل منقول عرفی تصور باید نمود که از معنی اصلی خود برآمده زیرا که از روی لغت کهار وبرهمن هم سقا میتوانند شد بالجمله
سقا از باعث شهرت گرفتن لفظ بمعنی شخص مسلمان مشک بردار بر دیگری اطلاق نمیباید زیاده خیریت یوا ابوالحسن خان
صاحب را از باعث تمادی ایام بخاطر نمانده است که حساب صد تهان را در هفت بقچه طاق بستن از من می پرسند
من در لکهنو روبروی مرزای ممدوح برای تفریح طبع از شخصی پرسیده بودم بیچاره سه چهار روز تامل کرده در سنگ
زد وبمراد نرسید این حساب از روی قاعده غلط ست زیرا که موافق قانون حسابی در عدد یکه هفت هفت جمع
طاقها میگنجد نه طاق مجموع طاقها چون صد هفت ست وهفت طاق هفت هفت دران گنجایش دارد هفت طاق
ونه طاق وسه طاق وپنج طاق دران نمی گنجد خط ناهر سنگه که درین روزها مخدوم ومکرم آقا محمد صادق خان صاحب
نام ایشان گنگارام گذاشته اند ملفوف این مکتوب ست مطالعه باید نمود رقعه ۴۵ مخفی نماند که دیروز که هشتم
شهر حال روز پنجشنبه بود آخر روز قریب بعصر خواجه عبد احد که از سبب قرب حویلی چهاونی بدولتخانه صاحب عالم بهادر
اکثر آمدن خود برای درس عربی نزد فقیر مقرر کرده اند آمده عرضه شما که بجد امجد خود نوشته بود بدین داد مطالعه
دریافت شد که شما بترفیع راضی نمیشوید هر چند من در خط خود ایما نکرده بودم لیکن بخاطر رسیده بود که شما از جواب
این گفتگو بر زبان نمی آرید ونیز درین گفتگو از من شرم خواهید کرد مجبور بخان صاحب قبله ووالد ماجد شما اشاره
نموده بودم که درین خصوص ایمای بخواجه امامی باید نمود اگر دل خواهد به ازین دو دختر همسری هم نمیتواند رسید حالا
که مرضی صاحب دریافت شد سعی درین امر بیجاست اگرچه بحسب ظاهر خانه داری چیز خوبیست لیکن در اصل خود را
دانسته در بلا انداختن ست هرگاه که طبع شما نمیخواهد مرا درین امر اصرار چه ضرور مثل مشهور ست آنچه بخود نپسندی
بر دیگران مپسند فی الواقع سهره بسر بستن ودو بار خود را رسوا کردن هیچ لطف ندارد گو هنوز عمر شریف بآن حد نرسیده
لیکن مدة العمر باین صورت بسر بردن هم خوب نیست چیزی ضرور خواهد شد یا کدام دختر شاه پیر ایا شاه پیر ویا کجا
پری وسبز پری فریفته شما میشود هزار آفرین بر فهم شما خوب فهمیده اید وطرفه تامل اندیشی بکار برده اید آدم بر قصه
دیگر این مردم عجب بیغیرتی هستند که بر شما فرمایش چیزها کردند وا الحال بی آنکه تقاضای شدید از طرف شما
بظهور آید ادای زر قیمت آن در ضمیر ندارند در نیصورت هر چه بآنها رسیده است مال بابای شان شد زیرا که تقاضای
شدید چه که ایمای طلب قیمت هم از ینطرف محال مینماید دیگر احوال اینست که خان صاحب مکرم والا مناقب
تاج الدین حسین خان صاحب صد روپیه در ربیع الاول منجمله سیصد روپیه دهنده ولایت علیخان بابت

نیز می آید همچنین الاعلی هرچند صیغه فاعلی باشد که امر حاضر مؤنث ست از باب افاعل و ملاعلی بوزن مفاعلی که مجموع مفاعلی
مفاعل و یای متکلم ست مفاعل صیغه مفعول هست از باب افاعل در بحث ثلاثی مزید فیه در قانون مجید و باید دید رقعه
پریروز خطی نوشته نزد قاضی صاحب فرستاده شد اگر دیروز روانه شده باشد خیر و الا هر دو خط امروز یا فردا
باید که روانه شود الملخص دیروز خط دیگر از شما نزد فقیر رسید و عرضی که برای جد امجد بود بدین نیز مطالعه در آمد امروز که نوزدهم ربیع الثانی
سنه ۱۲۲۷ هجری می نود شنبه در حضور تردد فرش و خیمه و طعام ست زیرا که فردا مرزا سلیمان شکوه بهادر عیال و اطفال خود را
گرفته اینجا خواهند آمد و یک شبانه روز مع زن و بچه بسر خواهند برد اندرون و بیرون هر دو جا صحبت رقص و سرود
منعقد خواهد شد لیکن امروز بعد چارده روز بنجاس میروم سبب رفتن اینکه چون این صحبت روزی طرف شما
مقرر ست دل گوارا نمیکند که تنهائی دوست همزبان خود مثل ناهر سنگه آنجا رفته مودب و خاموش بنشینم اگرچه آنجا سوای
من احدی نخواهد نشست لیکن من یک کس بی قلیان و آب و یار موافق چه میکنم بعد سه چار روز که جناب عالی دام اقباله
و صاحب کلان بسبیل هدایت یا بالاتفاق خواهند آمد البته دران جلسه شریک خواهم شد زیرا که این هر دو الاجناب باد
از چار گهڑی نهایت بیچاس نخواهند نشست بعد ازین مائیم و این صحبت و انهمه اساس چنیها ازین سبب ست که مرزا
جهانگیر شاهزاده را حرمی بوده است در شاهجهان آباد چون حامله شد زنی از راه رشک ذهن نشین شاهزاده موصوف
کرد که این بچه در شکم دارد از شما نیست چون اغنیا را خصوصاً اطفال را همین گوش ست و دگر هیچ و مقدمه زن نزد صاحب
عزت بسیار نازک ست مرزای ممدوح قصد کشتن او کرد ممتاز محل که مادر شاهزاده باشد او را پنهان کرد و من بعد
با حضرت ظل سبحانی و نواب قدسیه والده حضور اقدس اعلی مشوره نموده او را روانه لکهنو نزد صاحب عالم خود ما کرد که
از آن آفت مصون ماند و مضمون خط ممتاز محل اسمی صاحب عالم بهادر این بود که پسری از بطن این زن متولد خواهد شد
آنرا شما بفرزندی خود بگیرید و نامش مرزا هر مرگذارید چون حامله آمده بود بعد دو ماه و چند روز وضع حمل اتفاق افتاد
لیکن بجای مرزا جهان افروز بانو پیدا شد چون این دختر اولین فرزندان شاهزاده موصوف ست و سوای این زر کار
میکند چنین بنا گذاشته شد که هزار روپیه در مهم شادی دختره صرف باید کرد و مرزا سلیمان شکوه بهادر با اهل و عیال
و جناب عالی دام اقباله و صاحب کلان بهادر را جداجدا مدعو باید ساخت این هزار روپیه را مادر شاهزاده مقدم الذکر
فرستاده بود و باین گمان قوی که پسر متولد خواهد شد لیکن نوشته بود که این پول را در هر دو صورت بمصرف باید رسانید
تمام شد این مطلب دیگر آنکه مزاج من بفضل الهی قرین صحت ست خاطر شریف جمع باید داشت این بار هم در عرضه که
اسمی جد بزرگوار نوشته آید و جا غلطی یافته شد یکی از باعث تعجیل ست چرا که همان لفظ را دو سطر پیش ازین در همین خط
صحیح نوشته آید پس گمان غلطی سوای این نمیرود که در جلدی خیال نماند و آن اینست که شما در ذکر منشی محمد علی صاحب
یکجا باین صورت نوشتید که با منشی محمد علی صاحب که دوست خانصاحب هستند ملاقات شد این معیوب نیست
بلکه هر دو صحیح و جای دیگر نوشتید که باز از منشی صاحب موصوف ملاقات شد این غلط محض ست لیکن چون
شما این مدارج را خوب سطی کرده آید این خطا از راه بی علمی نیست اتفاقی ست و جای دیگر که غلطی دوم

هم بدست رستم بفرستید زیاده خیریت رقعه ۴۰ خواجه امامی صاحب دریافت نمایند که اینوقت از حضور خصوصی کربلا
طلبیدم فرمودند که پس فردا نوابصاحب اول صبح اینجا می آیند و فردا ضرورت تحریر و انتخاب خلاصه داعی خواهد شد
از اینجهت هرگز رفتن صاحب آنجا مناسب نیست این مهم بروز دیگر بسپارید هر چند زنگهار نخواهم قبول نکردند مجبور
دست برداشتم لیکن فردا وقت سه پهر آمدن صاحب برای دیدن حسن تردد اینجانب ضرورست پس فردا وقت نماز
که آفتاب برنیامده خواهد بود بدولتخانه تشریف خواهید برد رقعه ۴۱ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی معلوم
که آن سیدزاده مسکین مسافر دیروز هم آمده بود اگر نیامده باشد خیر امروز هر وقت بیاید گفتگو باید کرد و اگر دیروز تا شام
آمده باشد جواب بسوالی که طی شده باشد باید نوشت و اگر اینوقت هم رسیده باشد همراه رستم نزد فقیر باید فرستاد زیاده عمرکم طویل
وعدد کم ذلیل رقعه ۴۲ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی سه جزو از رقعات ترکی لاله امرت لال فرستاده اند اگر نقل
اینها گرفته خواهد شد اجزای دیگر هم خواهد رسید و اگر در همین اجزا درس میگیرید وقتیکه آنها را تمام میکنید باقی اجزا هم طلبیده خواهد شد
و اگر همه را دفعة واحدة میخواهید این را باید گرفت برای باقی قدغن خواهم کرد و خطیکه سمی قاضی نجم الدین خان تفویض نموده
بودم بهمان ریاض الحسن طالب علم هرگاه طلب نماید بلا تکرار باید داد لفظ را الگان در برهان دیده معنی آنرا باید نوشت
و نسخه نقل شده از خط مولوی منیر علی دلشیب نصیب او شد لیکن مضمونش بخاطر دارم همین قدرست که قصب الذریره و ملیله
سیاه را شب در آب خیسانیده صبح باید جوشانید چون نصف آید مالیده صاف نموده باید نوشید و از دال مونگ و مرچ
سیاه پرهیز ضرورست و غذا هر قدر که پر روغن باشد باید خورد شما همین عبارت را با خط مولوی صاحب مقابله بکنید اگر برابر آید
بمیر یوسف علیخان بگویید که نسخه همین ست والا در همین کاغذ بنویسید اینقدر جا برای تحریر نسخه کافی ست رقعه ۴۳
بر خواجه امامی صاحب مخفی نماند که دیروز رقعه آقا صاحبان در جواب مقدمه مرزا اند و صاحب آمده بود بخدمت میر سید
ملاحظه باید نمود صاحب من این احوال را ذهن نشین خواجه کریم الله خانصاحب باید نمود اگر مرزای مزبور اینقدر مبلغ بعد
تحقیق احوال از صاحب خانه با آقا صاحبان برسانند و آقا صاحبان هم راضی شوند چه مضائقه والا من شما هر دو را نقصانشان
منظور نیست دیگر خیریت پوشیده نماند که فا و عین و لام میزانی بیش نیست جمیع صیغهای آن نیز همین حال دارد پس آدم
باشعور را باید که جمیع مصدرهای صحیح را که معتل و مهموز و مضاعف نباشد همین وزن حساب نماید و صیغها مقابل صیغها
بسازد خواه از باب ثلاثی مجرد خواه مزید فیه مثالش اینکه هرگاه کسی بپرسد که ضربتن بر چه وزن ست تامل کند که درین
صیغه بر اصل مصدر که ضرب ست تای قرشت مضموم و نون مشدد زیاده ست هرگاه همین تا و نون را بر فعل که میزان
ست بیفزاید صیغه ماضی جمع مونث حاضر میشود همچنین در استکمال فا و عین و لام را ملاحظه نماید و بگوید که استکمال بر وزن
استفعال ست زیرا که هر چه در استفعال بر فا و عین و لام زیاده ست در استکمال بر کاف و میم و لام خواهد بود همچنین انتظار
و انتشار بر وزن افتعال ست و انجماد و انقباض بر وزن انفعال ست و اگر در میان انفعال و افتعال التباس افتد
مثلا لفظ انتهاض را میدانیم و شخصی بپرسد که انتهاض بر چه وزن ست باید که بگوییم که اگر اصلش نهضت ست انتهاض بر وزن
افتعال ست و اگر اصلش نهضت نیست انتهاض بر وزن انفعال واقع شده و در باب افتعال بجای تای قرشت طا حطی دال

که خانصاحب کرمفرما تاج الدین حسینخان میخواهند که از نوکری دست بردار شوند اگر این حرف مقرون بصدق
باشد و بشنوید که ایشان همین تعمل آوردند و استعفای شان پذیرا شد شما نیز نوکری را بگذارید آنچه مقسوم شماست
بشما خواهد رسید خدا کریم ست نیکنامی از دست نباید داد و اینجا رسیده باهم مشوره خواهیم کرد و اگر خانصاحب بمانند
شما هم بمانید یقین که شما پیش از نوشتن من چنین خواهید کرد من هم از طرف خود حرفی نوشتم زیاده خیریت رقعه ۳۵
خواجه خواجگان و میرزای اصفهان سلمکم الله تعالی خط آمی خواجه قطب الدین صاحب سر باز میرسد بضمع گرفته ملفوف
خط خود روانه فرمایند چون خط مولوی منیر علی همان جواب خط من بود فرصت هم دست نداد لهذا خط برای ایشان
بعد ازین فرستاده خواهد شد امروز بهمین اکتفا ورزیدم و امروز خانه میر انشاء الله خان صاحب میروم فردا و پس فردا آنجا
خواهم بود این بار توقع سفر نیست آینده یا قسمت رقعه ۳۶ خواجه صاحب والاقدر منبع الکمالات من اینوقت آقا صاحبان
مکرم تلطف نشان را میانصاحب یاد فرموده اند چون در عالم رفاقت هر کس مجبور ست چار و ناچار باید رفت لهذا نوشته
می آید که امروز من هم شام نزد شما ملکه ازین زود تر میرسم و شب همانجا میخوابم فردا ما و شما و امیر صاحب و مرزا محمد صاحب
بخدمت آقا صاحبان می آئیم و جلسه معقولی میشود بنابر اطلاع نگارش یافت لفظ پرستان با بار فارسی مفتوح و
رای بی نقطه مکسور و سین بی نقطه ساکن و تای قرشت و الف و نون که بمعنی جای بودن پریها در اشعار رخته
و افسانها می آید و برهان قاطع باید دید معلوم نیست که در فارسی هم صحت دارد یا ساخته اهل هند ست و از
دو روز فیل کوچک از راه رفتن معذور و فیل کلان را فیلبان بی اطلاع برآوردن نیشکر یا چیز دیگر از قسم چاره برد
شام خواهد آمد لهذا اسپ برای سواری مرزا محمد صاحب میرسد و آدم بخانه میر محمد تقی خان رفته است ایشان هم آمی بند
و اگر پیش از رسیدن آدم بخاس رفته باشند بخدمت خواجه وزیر خانصاحب از طرف من التماس باید نمود که اسپ خود را
عنایت فرمایند میر موصوف را اینجا رسانیده برخواهد گشت زیاده خیریت رقعه ۳۷ خواجه امامی صاحب بوجاق
هدیة الفقر با بچه گون ایچون بیار تیگر کیم فضلیت کوک نی قو یاش مرزا جعفر صاحب انی کورناتی نی مشتاق بار لار
تامل سیر لو گیتیمی نی تا لشتور نیکیز بخباب قبله و کعبه عند الفقیر عرض باید کرد که تدبیر دو سه فیل برای سواری
بعضی اشخاص باراده شنیدن غنای میر معلوم ضرورست زیاده خیریت رقعه ۳۸ خواجه ابو الحسن در یافت نمایند
که باری کرامت ما را دیدید شما دانید که همین عموزاده من اسحاق ولی الله ست دیگران هم هستند بیت هر بنیه گمان
میر نهالیست ✤ شاید که پلنگ خفته باشد ✤ این همه از آثار تحریر فقیر ست حالا باید که اندوخته خود را با ظاهر
نکنید که درین شادی صرف کرده آید اگر خواسته باشید که بکلمات چرب و شیرین روغن قاز مالیده هیچ ندهید دست بردار
نخواهم شد و ما چه میدانم که شما دارید یا نه دارید از هر جا و بهر طور که بدست آید پول بیارید که ما را کار با رقص و سرود
پلاؤ شما را نشاید بخشید زیاده خیریت رقعه ۳۹ خواجه امامی صاحب سلمکم الله تعالی فردا صبحی بخباب قبله و کعبه
یعنی جد امجد خود عرض باید کرد که پیش از سه پهر یک فیل آمده زیر بنگله استاده شود تا بر وقت محبت انتظار بلای جان
نگردد و من امشب نمیتوانم آمد فردا وقت سه پهر مستعد این اراده می آیم مسوده از میان حاجی گرفته باید فرستاد و چند دانه

در ربیع الاول پیش می آید دست میدهد بعد ازین خواهد رسید غرض ما اینکه بحفاظت باید داشت وقت رسیدن دیوان
بدست خود در حاشیه خواهید نوشت ورنه فرستادن صاحب عالیشان شما را بشکوه آباد فقیر تامل دارند بعضی
چنین می فهمند که وقت رفتن همراه خواهد برد لیکن بسبب آنها بر صواب نیست زیرا که اگر این منظور داشت استعزال
اول منصب شما در دیوان بورطه نمیفرستاد و هرگاه فرستادن سند در بورطه ثابت ست همراه بردن کجا زیرا که کار
دانایان لغو نیست و از نظر جمع در دانا مراد فقیر صاحبان عالیشان انگریز اند گو یک کس در میان این فرقه
بدانش نباشد و در بعضی فرستادن بشکوه آباد مسلم لیکن تا وقت بودن خود جدائی شما از فرط شفقت و محبت نمی پسندند
این سر آبازرای اول ست لیکن همینقدر مقام اعتراض ست که صاحبان انگریز را با فرزند خود هم این محبت نیست که
کار سرکار را برای خوشی خاطر خود معطل گذاشته او را بجائیکه باید رفت نفرستند مگر وقتیکه در بودن او پیش پدر حکمتی باشد
شفقتش بحال شما همین وجه است لیکن اگر حکمتی نمیبود هرگز نگاه نمیداشت ظن غالب اینکه شما را تفویض صاحب نو خواهد نمود
تا او نیز همین عنایت بحال شما داشته باشد اگرچه بدمزاجی صاحب نو از هر کس شنیده میشود لیکن هر بد مزاج با یک دوست
خود درست میباشد شاید که میانه صاحب والا مناقب عالیشان و صاحب نو کمی آید و دوستی زیاده از آن
باشد که هر دو را با دیگران الحاصل آدم از طرف خود مقصد حرکتی نشود که دانایان او را بنادانی رسوا کنند گو نادانی چند
خرده بر وی گیرند سوای این هر چه میشود بحسب بخت و اتفاق تصور باید کرد شجاعت همین ست که از شما تکمیل می آید فرزند
باد و پس از حضور اقدس و عابر سند رقعه ۳۱ باعث آفرین من صاحب کلان بروز جمعه یا دوشنبه بحضور خواهد آمد
هنوز مبهم ست تا دو سه روز معلوم خواهد شد اگر دوشنبه تشریف میگیرد محمد جمال با درمی را نزد شما روانه میکنم که هر روز اسباب
ضروری حسب دلخواه خریده بیارد و فردا شام مشغول طبخ شود یا فردا صبح حاضر شده مواد طبخ را سرانجام دهد و شام نزد
و اگر روز جمعه معین شد اینجا هم ضرورت طبخ داعی خواهد شد درینصورت شخصی از اقربای او یا پسرش که در طبخ مثل نامبرده
باشد خواهد رسید اطلاعاً اعلام آمد رقعه ۳۲ خواجه عالیجناب من جزو دیگر بخدمت میرسد باید گرفت و جزو اول
بحکم کمالای بدبرنشین مالک بفقیر رد باید کرد و چهار روپیه از ستم گرفته دو روپیه آن زن کور باید رسانید و دو روپیه علیحدگی
ارسال تخلص باید داد و از خان مزبور باید پرسید که خط دیروزه که در امام باره مرزا حاجی صاحب بوده بود می که دادی
زیاده خیریت و دلی مذکور گرمی بسیار کرد و دور روز خوردم امروز ترک کردم آغا صاحب اینوقت نشسته اند یک بهل باتفاق
دو کس بدوازده روپیه تا اکبرآباد انفصال یافته بهلبان درین فکر ست که شخص چارمین هم بهمرسانند اگر امروز و فردا بهم رسید
خوب ست والا همین سه کس اکتفا ورزیده براه افتد چون این کتاب هنوز ابتدا اند ولهذا ابواب و فصول آن را بسبب
مقید تحریر نکرده ام وقتیکه خطبه و هر چه تبع آن نوشته میشود آنوقت سرخیها چندان دشوار نیست زیاده خیریت
رقعه ۳۳ میرزای همزبان خواجه صاحب عالیشان خط برای والد ماجد شما میرسد این را در عالم تنهائی خوانده
بمطالعه عمو صاحب خود در آورده صمیم نزبند و در خطوط خانگی پیچیده در ڈاک نفرستید زنهار نظر دیگری بر آن نیفتد
اطلاعاً نوشته شد زیاده خیریت رقعه ۳۴ مهر سپهر عالیجناب ذات سلمه الله تعالی در نیولا شنیده شد

پس بهتر این ست که ایشان قدم رنجه نمایند لیکن رقعهٔ دیگر سوای این رقعه اسمی آنصاحب نوشته تمام آنرا بمشار الیه بنمایند
رقعه ۲۸ مقدمة الجیش بلیغان روزگار سلمکم الله ستار الغفار یک فیل خود در سرکار جنرل صاحب مقرر شده
فیل دومین که از خانهٔ نواب حسین علیخان بهادر خواهد آمد معلوم نیست که برای آن دیروز حکم بدرگاهی خان سید یا اکتفا
بها نقدر پیام رفت که بالای بنگله حوالهٔ مرزا تقی نامی از نوکران صاحبزادهٔ ممدوح شده بود خدا داند آن مرد محترم ادای
پیام کرده باشد یا بفراموشی سپرد بهر صورت امروز شیخ الاسلام اگر بر دو خوب ست بهر کیف فیلی که از ماو تا است
در انجا سوای عمو صاحب شما دیگری نمیتواند نشست آدم بر فیل دیگر اگر فیل بیاید خواجه حاجی و خواجه عبد الله و میر عبد الله را
باید نشانید و اگر دو بیاید بر فیل دیگر خواجه صالح و خواجه رحمت الله خان و میر تقی را سوار باید کرد و اگر آمدن دو فیل یقینی
باشد میر تقی را امید وار نکنم و الا برای او کهاران کرایه طلب نمایم چوپاله در ینجا موجود ست و این تحقیق برای آنست که مبادا
از انجا یک فیل بیاید و کهاران بروقت پیدا نشود و اگر کهاران را امروز طلبیده مقرر نکنم و فیل بیاید آنوقت جواب دادن
از مروت بعید ست این رقعه را بملاحظهٔ جناب قبله و کعبه در آورده آنچه مفصل باشد محققانه بر نگارید که بر بلبن تحریر صاحب چیزی
بعمل آید رقعه ۲۹ لوذعی زمان سلمکم الله تعالی مسوده خواجه و حاجی خان و اجزای مرزا اشرف علی ایشک آقاسی بدست رستم خان
مرسل ست باید گرفت مسوده بعد امتش باید سپرد و اجزای مذکوره را بحفاظت تمام باید داشت تا وقتیکه آدم او بیاید
اجزای مذکوره دو جزو و شش ورق ست که همگی بیست و دو ورق باشد این از برای آنست که اوراق مذکوره بسته نیست مبادا
ورقی از آدم در راه بیفتد پس شمرده باید گرفت بخدمت امیر صاحب بعد سلام واضح باد که شخصی دوای خارش در ست
نموده بچند کس داده بود هر کس که مالیده او را فائده کرد شخصی تمام بدنش زخم و آبله داشت در دو روز باین صورت به شد که
اثری از زخم و آبله نماند حضور پر نور و آقا صاحب مشفق سعی کردند که داعی این دوا را بمالم مخلص تنبلیهای خود را
از قسم غسل در هوای سرد ظاهر کردم هیچ پیش نرفت آغا صاحب مخدوم هیچ به در میدان نصب کرده از چار طرف بستند
و هیچ بیماری افروخته داغی را انجا فرستادند چهار آدم برای خدمت هم بودند بارتی بعنایت الهی دوا هم مالیده شد و غسل
هم حسب خواه اتفاق افتاد لیکن حال من اینست که خارش ده چند جا بجا زخم و سوزش پیدا شد ابو العباس تماش
ورم کرده ست امروز از ترس آنجا دوا بمالیدم و فردا هرگز این دوا را نمیمالم دیروز و امروز مالیدم بهر چه بدتر شد خارش
اگر رفعتی ست خود بخود میرود و الا یاست رقعه ۳۰ شمع دودمان ایالت سرو بوستان جلالت سلمکم الله تعالی
بعد اشتیاقها واضح باد که پریروز که بست و سوم شهر حال بود خط مسرت نمط در لف عرضی آمی جناب قبله و کعبه نقاب بر دار
چهره عذرا الحق وصول گشته مطالب مرقومه خاطر فشان ساخت از احوال تازه مانیکه در نیولا زوجه آقا صاحب خود ما
که باجتماع چند مرض بانفاس مستعار عارضی سر و کار داشت بتاریخ نوزدهم صفر قضا کرده اطلاعاً بتحریر در آمد و میان نارعلی
نامی که چند روز در حویلی خانصاحب کرمفرما بطریق مهمانان فروکش داشتند نقل در یا بطافت هم گرفته بودند لیکن از
دیوانگی کاتب سفینه نامی رسید خطی آمی صاحب از بریلی فرستاده اند معرفت مولوی حسین علیخان صاحب پریروز
بمن رسیده بود ملفوف ست غزلهای مشاعره گذشته امروز در خط والد شما پیچیده خواهد شد و آنچه در مشاعره حال که

رقعه ۲۶ گوهر یکدانه درج معانی یاقوت آبدار معدن نکته دانی سلمکم الله تعالی خط بهجت نمط متضمن صحت و عافیت بکمال
اختصار از نهجت که مضمون تازه سوای کوچ صاحب والامناقب برای دیدبه برزمینداران و گفتگوی صاحب
یا دیوان ابوالحسن خان در مقدمهٔ خواجه صالح خان که در عرضی خود برای جناب قبله و کعبه نوشته بودید نبوده است رسید
مسرور ساخت امیدوار آن بودیم که از مین پوری سوای فرخ آباد رفتن صاحب بطرفی نخواهد شد و اگر از اتفاقات
کوچ هم شد سوای برای شما از سرکار تجویز خواهد شد حالا دریافت گردید که کهاران چوپاله باید که نوکر صاحب باشند و بار بردار
زیاده بران بهر صورت تدبیری کرده همراه باید رفت و دیوانصاحب درین امر تقصیری ندارند من خود بایشان نوشته بودم
که اگر خواجه امامی صاحب بفرخ آباد برند نیابت شکوه آباد بنام خواجه صالح خان نامی که مرد فهمیده و کارآزموده و از روی
قرابت عموی خواجه مفری الیه میشوند قرار باید داد و بدیگری تفویض نشود و اگر خواجه موصوف خود اینجا ماند بنبرای خواجه صالح
امر دیگر تجویز باید نمود که آدم کارآمد نیست اگر مرضی شریف باشد بخدمت برسند تا برآمد کار متصدع یکروپیه نخواهند شد اگرچه
دیوانصاحب من درینمقدمه مسیح نوشته اند لیکن آنچه بصاحب اظهار کردند راست است بیچاره اینقدر پول از کجا بیارد که دست
مردم بکند و اینهم عادت او نیست که کسی بامیدواری پیش او برد و مصارف او از طرف او نباشد زیاده حیرت رقعه ۲۷
مطرز حریر براعت و بنای قامت بلاغت سلمکم الله تعالی مسوده دیروزه دیده شد همه خوب نوشته آید بارک الله اللهم زد
ولا تنقص لیکن آن مادر تحبه که حامل این امانت بود سخت کاذب و حرامزاده بوده است پس پریروز روبروی شما دو روپیه
ظاهر نمود پیش من سه روپیه اینهم تصدق سر طرفه اینکه مهدی گهاٹ از اینجا چهل کروه مسافت دارد و مادر بخطا پریروز رفت
و دیروز وقت ظهر اینجا رسید حیرانم که این مسافت را در دو روز هیچ اسپ چالاک دونده و هیچ ماده فیل سبکرو قطع
نمیتواند کرد این قرمساق چگونه طی نمود اینهمه بندش بود برای فائده خود دروغی چند بر روی هم یافت و پول اینجا
برد و یکروز در میان داده وقتیکه طرف ثانی یعنی مهاجنی که نقود بر آتش آورده بود رخصت نمود نتوانست که مکث بکند
دست پاچه شده اینجا آمد و جواب طلب نمود و الا بعد چهار پنج روز بطمانینت خاطر کهیس از بقچه خود برآورده بما
میرسانید لیکن تعجیل طرف ثانی او را زرد و ساخت مختصر اینکه دیروز جواب متضمن این احوال نوشته بدستش دادم همه
عجیب تر اینکه وقت رخصت میگفت که خدا سلامت دارد امید وار انعام بوده ام نقصم حالا معاف باید داشت
دوباره که می آید هر دو انعام یکجا داده خواهد شد مرد که سکوت ورزیده در رفت آدم بر مطلب دیگر این مسوده را شما پیش خود
بگذارید بعد سه چهار روز یا زیاده من و شما هر دو خط برای میر موصوف که مینویسیم این مسوده را هم بخط ناهر سنگه نویسانیده داخل
آن لفافه میکنیم یا اینکه صاحب این نقل را برداشته باز نزد من بفرستید هرگاه ناهر سنگه اینجا می آید صاف کرده بمن میدهد
من پیش صاحب بسفر استم و در لف خط خود روانه میکنم و احوال تشریف آوری مرزا محمد صاحب دریافت شد از من احوال
ایشان لفظ برادر میر تقی فراموش کرده بودید تا دیر حیران بودم و منجید بدم آخر معلوم شد که لفظ برادر از قلم صاحب نریخته بود بعد کرده
مشار الیه نوشته بودید که برادر زن میر محمد تقی خود هستند و میبایست که چنین نمینویسید که برادر زن برادر میر محمد تقی خود هستند
الحاصل این بزرگزاده از مدت مدید بحال من مهربان است من خود هنوز فارغ نیستم که بیایم و سوای این از فرد النسخه معلومه استعمال خواهم کرد

میتوانم دید و اصلاح کرد لیکن درین روزها که فیض فرصت ست دو سه روز خواهد کشید مختصر آنکه غزل عموی شما میرسد باید شما
دو غزل نو که دیروز چاویده ام بخدمت فرستاده شد نقل آن بردارید و این کاغذ را نگاه دارید و بر کاغذ جداگانه این
دو غزل و سه غزل دیگر که بشیر بخدمت رسیده است نوشته بگذارید من از دست مرزا جی نجات یافته زود شما می آیم
این کاغذ و آن کاغذ هر دو را خواهم گرفت و جناب آغا صاحب برای شما وقت شام شیر فالوده درست کرده اند شاید
دو گری پیش از شام برسد و احیاناً اگر بعد چراغان بفرستند پس تعجیل در طعام بکار نخواهند برد و تقریب پختن شیر فالوده
این شد که شب وقت تواضع شما گفتید که من چیز خورده ام و من در دست و شستن اصرار کردم باز شما گفتید که حاجت بدست شستن نیست
قدری از شیر فالوده خواهم چشید همین خرچ باعث دریافت شدن فرط رغبت طبع شریف بشیر فالوده گردید زیاده خیریت

رقعه ۲۵ یا سمن گلشن دولت و اقبال و شمع دودمان عز و اجلال سلمکم الله تعالی بعد اشتیاقها واضح باد که خط سبحت نمط
ملفوف عرضه اسمی جناب قبله و کعبه و اسعاد جهان مرکز دایره وصول گردیده بحدی مسرورم ساخت که در هزار سال بلکه
زیاده هم مسرتش نمیتواند او آمدم بر مطلب در همت و فطانت شما هر که شک آرد کافر است زیرا که با وجود صغر سن و ناپختگی
زمانه در مردم اغیار رفتید و همه را از خود ساختید و از بلیات سفر و تولد انواع اقاعی و عقارب و بارش ضلع مین پوری رسیدید
و با وصف قلت منصب مرجع اهالی آنجا شدید و تدین و صداقت خود را آنقدر رواج دادید که صاحب و الاجاه ساختید که او را بر عنایت
آورد تا اینکه تحصیلداری برای شما مقرر شد لیکن خانه صاحبان بورڈ آباد که رپورٹ را قبول نکردند درینصورت به قصوری بخت در
شما نه قصوری در عنایت آقا بطور پیوست ازینجا ثابت شد که هر چه هست اتفاق است دولت دنیا تعلق باتفاق و
بخت دارد همچنین افلاس **بیت** گر زمین را بآسمان دوزی ٭ ندهندت زیاده از روزی ٭ باقی که شما عجیب سلیقه و طرفه
حوصله دارید لیکن اگر چرخ بمراد شما نگردد مجبورید هرگاه اینمعنی به ثبوت پیوسته باشد که پیش از وقت و پیش از قسمت کاری
بر نمی آید پس این بیابان گردی و صحرا نوردی چرا آنچه بوده است برای ترقی بود نه برای سی روپیه که زیاده ازین در
خانه شما برای شما متصور است آنچه شد شد حالا اصلاح وقت فقیر و بزرگان شما همین است که بلا تامل نوکری گذاشته آنجا بیائید
و تماشای قدرت الهی بکنید شاید درین انقلاب که دفعةً اتفاق افتاده است چیزی مقسوم شما هم باشد و آدم غیر از سفارش
جد امجد شما ترقی نموده ماند و در سرکار صاحبزاده هاروزشان نور روز شب شان لیلة القدر است شما چه تقصیر کرده اید که برای شما اینقدر
هم نخواهد شد و الحال در لکهنو هم صورت اول باقی نمانده رفقای انگریز و نوکران جناب عالی دام اقباله همه باهم شیر و شکر اند هر کس
هر جا که خواهد رود و باهر که خواهد بنشیند مانعی نیست فرض کردم که اینجا هم برای شما همین سی روپیه مقرر شد و ترقیاتی که مظنون
ماست صورت نه بست باز سی روپیه لکهنو بر پنجاه روپیه آنجا ترجیح دارد از بزرگان و برادران و فرزندان جدا بودن کم
مصیبتی برای آدم نیست بهر حال چه شد شد حالا اصلاحی به ازین نیست که برخیزید و بیائید جان شما که وقت از دست
میرود و از گرد گنگا رام جی صد هزار اشتیاق مخفی نماند که حالا طاقت طاق شد دل مشتاق دیدار شماست یا آنجا طلبید یا خود
بیائید یا مثل صد جادو یا هشام جادو یا شهای سحر باید بهید که هرگاه بخواهیم آنجا بیائیم پر و بال پیدا شود و زیاده خیریت
خرد و کلان در خانه قرین خیریت بوده شکر الهی بزبان و انتظار قدوم شما دارند **رقعه ۲۶** گوهر

اتحاد این تکلفها ضرور نیست انشاء الله العزیز باز چند بار بتقریب تهنیت در ینجا نه وارد خواهم شد و پیشکشها خواهم گرفت
اینقدر فرموده برخاستند آنها بدستور حضور را از کنار فرش بر پنس نشانیده و خود تا بیرون دروازه بمشایعت دیده
بعد آداب مرخص شدند برای اطلاع حواله بقلم شد دیگر آنکه آقا صاحب تلطف نشان چند تا خربزه دیک هندوانه و چند دانه شفتالو
برای شما فرستاده اند باید گرفت و احوال وفات پسرزاده میر محمد علی صاحب که چارده ساله قضا کرد دریافت شد باشد
و پیاله شربت انار بدست محمدی دلاک مستر شده بود معلوم نیست که بخانه طالب چه وقت رسید رقعه ۲۲ میوه
درخت براعت و گل پور بوستان لذاعت طال عمرکم بعد اشتیاقها که تقریرش زبان مقران را آبله سامان و تحریرش
خامه دو زبان را با خموشی دست و گریبان میسازد پوشیده نماند که در مکتوب دلنواز صاحب لفظی دیده که غلط آن
نزد راقم چون تلالو نیر جهان افروز اظهر است و آن اینست که لفظ یاره را که بمعنی دست برنجن در کتب نظم و نثر استعمال
پذیرفت و آن زیوریست که زنان آرایش دست بآن مینمایند شما یاره را بالف نوشته بودید جان من یارا بمعنی قدرت و توانائی
در اشعار اساتذه و منشات شان یافته شده بمعنی یاره بنظر فقیر نرسیده لیکن اینهم نمیگویم که یارا با بمعنی غلط است
صورت اینست که اگر این لفظ را در برهان قاطع دیده آید مضائقه ندارد والا بار دیگر آنچه آن هامی هوز نوشته باشید
و بعد ازین هر لفظی که غیر مشهور باشد آنرا در کتاب دیده باطمینان تمام بنویسید لغت فارسی در سرکار صاحب موجود است
آمدم بر الفاظ عربی والد شما صاحب را همراه برده اند آنجا رسیده تدبیر دیگر میکنیم و امروز لشکر را بکنار گومتی مقام پنجم ست
و هنوز حرکت از ینجا شنیده نمیشود اغلب که اینماه بتمامی رسد بعد ازین گوئیم و شنویم لیکن برای مقام بهتر ازین قطعه زمین کمتر
از دریا اگر غلط نکنم تخمینا سی درعه بلند باشد دیگر خیریت درین قطعه زمین خیمه حضور پر نور و مرزا ابو طالب خان بهادر جنگ
بهم چسپیده اند که اگر مرزای موصوف آهسته حرف میزنند صاحب عالم میشنوند و علی هذا القیاس از ینطرف و از جهت آنسو
اوتاقهای بیرونی که رفقای هر دو طرف در آن میمانند از هم متمیز نمی شوند حال خادم فتح نیز بهمین صورت رقعه ۲۳
مرزا صاحب والا قدر مرزا امامی صاحب دام کمالاتکم پریروز چون امیر صاحب را طمع تحصیل زر برنج رنج انداخته
دیروز موافق وعده حرکت بعمل نیامده و از صبح تا وقت عصر پاس خاطر مرزا حاجی صاحب و والد ماجد شان که از
چندی باهم عهد و قسم شده بود در کوتهی بودم شش طائفه زنان و یک طائفه مردانه بود محبوب شاه حسینی را کسل طبیعت
رخصت حرکت نداد همین طائفهای بیرنگ و بدگلو بودند الا جادوی که خواندنش سحر حلال است دمی چند مجلس را گرم کرده بود
لیکن این در چه حساب اند فرحت الله خانه خراب آنشی باریده که بهزار آب قلزم فرو نمیتواند نشست جای شما خالی بچه خوبی چند ساعت
گذشته است من و مرزا حاجی در مکان جداگانه از مجلس نشسته مزه خود را حاصل کردیم تمام شد اینحکایت امروز این نسخه
مذکوره بتمامی رسیده فردا جزو آخرین بخدمت شریف خواهد رسید معلوم نیست که جزو را امروز تمام گردید یا قدری
باقی ست و نمیدانم خوجی فریه که شاگرد صاحب ست مسوده خود را امروز پیش شما برای اصلاح آورده بود یا خیر
این بیچاره اعتقاد راسخی در نثر صاحب دارد زیاده خیریت رقعه ۲۴ منشی صاحب والا قدر مسلمکم الله تعالی عجب مسوده
نوشته آید که ملاظهور سے باید که درس آن از خدمت صاحب استفاده نماید بشرط فرصت دریگر دو تا هشت را

پول گرفته نزد شخصی که از طرف عامل شکوه آباد در آنجا میباشد برسان صورت اینست که هیچ نسخه نیست که کاتبش بیکدو جا حرفی
یا لفظی قلم انداز نکرده باشد لیکن هر کتاب بعد تدریس و اشتغال شخص محقق بمطالعه آن صحت میابد آنچه مراد از کتاب است
اینست که آنچه گفته شخص در نسخهای دیگر باشد درین نسخه هم باشد چون هر نسخه نو نوشته میشود از روی نسخه اصلی که نزد صاحب
ست نقل گرفته میشود یا از روی نسخه دیگر که از روی نسخه مملوکه خان صاحب نقل شده و بعد نقل معمول ست که نسخها را
برای تصحیح بخدمت ملازمان ممدوح می آرند درینصورت خاطر من جمع ست که نسخه مذکوره صحیح خواهد بود و این صحت را
که شما میخواهید موقوف بر طرف ثانی ست این مردم غلطی را چه میدانند اینکار یعنی شناختن سقم و صحت تعلق بماهر
بودن شخص بلغت و محاوره زبان دارد الحاصل اگر خریدن دیوان منظور باشد بآن شخص که در لکهنو از طرف
لاله صاحب یا رای صاحب میباشد بنویسند که چهارده روپیه نزد من برساند تا من کتاب را باو برسانم زیاده در خانه
شما همه بزرگ و کوچک اندرون و بیرون سلامت و خوش اند رقعه ۲۱ عندلیب گلزار فصاحت و همای آشیان
بلاغت سلمه الله العزیز شنیده باشید که درینطرف ایام صبیه جوان میرزا غازی الدین حیدر بهادر پسر بزرگ جناب عالی
دام اقباله بکدام مرض جانستانی عازم شاهنشاهی خلد برین گردیده و از رفتن او غمی که سر حشمش بدفتر گنجایش ندارد
و المی که بیان آن عمر جاودان پابراه خاتمه بگذارد و نصیب جد و پدر ست حاصل ازین تحریر آنکه امروز دو گهڑی روز
برآمده حضرت صاحب عالم و عالمیان مرزا سکندر شکوه بهادر دام اقباله نیز برای تادیه رسم تعزیت بخانه پدر میت
تشریف فرما شده بودند وقتیکه پینس مبارک قریب بدروازه حویلی طرف ثانی رسید آدمی زودتر بر طبق تعلیمی که از اول
یافته بود دویده بآقا خبر کرد صاحب خانه با شش برادر دیگر که شمس الدوله و نصیر الدوله و جعفر علیخان و کاظم علیخان و
مهدی علیخان و حسین علیخان باشند و با یامی والد بزرگوار بر وایتی بحسب اتفاق آنجا بودند آمده سر تسلیم لخم ساخت
دو دو اشرفی نذر گزرانید همچنین هر یک ازین جماعت دو دو اشرفی پیش کشیدند الا حسین علیخان بیک اشرفی اکتفا ورزیدند
من بعد حضرت پیر و مرشد برحق کهاران فرمودند که پینس را بر زمین بگذارند تا همپای این جماعت اندرون
قدم رنجه فرمایند صاحب خانه و دیگران برق چشم کهاران گرفتند و حضور را بسواری پینس جلوکنان تا کنار فرش بردند
من بعد ملازمان والا را بر مسند جا دادند و خود شان بقرینه دست بسته استاده شدند بندگان اقدس باشاره بچشم حکم بنشستن
دادند تا بعد تسلیم بر یک بجای مناسب زانو ته کرده نشست وقت نشستن حضور صاحب خانه دو اشرفی دیگر گزرانید
نیم گهڑی مکث اتفاق افتاد بعد ازان حضور بدو کلمه مختصر که این الم را پایان نیست و دل چنین میخواست که بتقریب
شادی درینخانه میآیم لیکن با مقدر ستیزه نتوان کرد حق تعالی شما را بر سر فرزندان آن مرحومه سلامت و آنکسان را
زیر سایه لطف شما بعمر دراز رساند اختصار نموده فرمودند که چون در تعزیت زیاده نشستن خلاف قانون ست علاوه
مرض هیضوم شمس الدوله از طرف برادر کلان عرض کردند که از تشریف آوردن حضور اقدس سر افتخار نامردم بفلک الافلاک
رسید بخدمت پرورش ملی نعمتان بحال غلامان و خانه زادان میبایست از حضرت والا بظهور آمد لیکن ما را از نسبت
پیش نکشیدن کشتیها که بمجبوری در عالم تعزیت خلاف رسم ادب بعمل آمده سر خجالت پائین ست ارشاد شد که در

۱ قلم انداز نکرده باشد ای فروگذاشت نکرده باشد ۱۲
۲ تدریس یعنی درس دادن ۱۲
۳ تادیه بمعنی ادا کردن ۱۲
۴ تعزیت بمعنی پرسش و خود را غمگین نمودن بخویشان مرده ۱۲
۵ این جماعت یعنی غازی الدین حیدر خان و دیگر برادران و خویشان ۱۲
۶ ای مرزا اسکندر شکوه ۱۲

او را هم بسیار دوست میدارم و او هم با من محبت شدید دارد خلاصه از تفضلات صاحب کلکٹر بهادر که از روی تحریر
صاحب دریافت شد چنین به ثبوت رسیده که اگر پرگنه خالی میبود بشما تفویض میشد و حالا هم توقع آنست که هرگاه کسی
از تحصیلداران مستعفی گردد یا بر سر قصوری عزل او مناسب افتد شما را بجای او منصوب سازند الحاصل شرف و بزرگی
با هیچکس از بطن مادر نیامده است این امور همه تحصیلی است و ترقی و تنزل دنیا نیز همین حال دارد در روز اول خیال ترقی
نمایان داشتن همان بازیچه و لفلانه است که بعض عمده زادها در کنار دریاها نشسته خود را امیر عظیم الشان قرار میدهند و برای کنیز و
قابله و غلام مشاهره های عمده که لایق امرای عظام باشد تجویز مینمایند مختصر که بر کم و بیش مشاهره و منصب خیال نکرده بالفعل
بر سر کار شوند آینده نمیده خواهد شد باعتقاد من ازین نیابت وغیره اگر کدام عمده حاضر باشی بحضور صاحب والا شان
قرار گیرد صد درجه بهتر است زیاده خیریت محسن و احسن و دیگر اطفال همه خوش و خرم اند اسمی خانصاحب باز میرسد خوانده
و چسپانیده باید فرستاد رقعه ۲۰ نهال بوستان عقل و حکمت و ستاره برج اقبال و ثروت سلمکم الله تعالی پریروز که شنبه غره
ربیع الثانی سنه ۱۲۲۸ هجری بود عرضه شما و خطی که اسمی من بود در حویلی نخاس همینکه از حضور باین تقریب که فردا روز مشاعره
است رسیدم بمطالعه در آمده بحسب اتفاق جد امجد شما نیز آن روز از صبح همین تشریف داشتند بلکه عموی کلان نیز بالجمله
حالات رائق و فائق بودن مرزا ابو الحسن خانصاحب بهادر در سرکار کلکٹر بهادر و دیگر کیفیت خوشی ایشان با شما و رفتن
از شکوه آباد بلشکر بنا بر دیدن حضرات همه دریافت شد الحق که ابو الحسن خان آدم بی بدل و صاف و در سنیست و سوای این باید که
انکس خود خوب باشند زیرا که خودش صاحب صفا باب نیکوست طرف ثانی اگر نیکی نخواهد کرد احتمال بدی هم ضعیف است تمام
ملکه مشتاق شما بود همه که مرزا ابو الحسن خان میستند پس نیک فتاری شما کار خود را کرده آفرین صد آفرین بهر حال اگر در ان
ضلع در پرگنه بسعی و شفقت کسی بدست آید و خلاف مرضی خانصاحب باشد قبول نباید کرد و در ضلع دیگر بهر طریق آنچه بدست
آید باید گرفت مرا این معنی بیقین حاصل شده که شما آنچه میگویم همین خواهید کرد پیداست که صاحب فهم درست و مالک مرتبه بلند
خداداد کاری نمیکند که زبان باوه گویان در حق او دراز شود اگرچه بهبود شما باختیار بخت و اتفاق است و سعی در مقام چه
میتواند کرد لیکن بجای خود چنین قرار داده ایم که اگر هم ترقی بسعی کسی صورت بندد و خلاف رضای خانصاحب گرفتار باشد
بما قبول نیست لیکن تا وقتیکه خانصاحب خود مستعفی نشوند بکلی دست از نوکری کلکٹر موصوف بر ندارند برای شما هر گونه ترقی
که ممکن باشد چه مضائقه لیکن با دوستان خانصاحب دوست و با اعدای ایشان دشمن باید بود صفت آدمیت همین است و دیگر
دیگر اینکه درین شهر چیچک بی پیر خیلی هنگامه آرائی کرد مولائی بیگم دختر میر انشاء الله خانصاحب سوای زن میر محمد تقی که بمرزا احمد
نامی منشا تخلص منسوب شده بود صاحب یکدختر و نه ساله و یک پسر هشت ماهه شده در هفده سالگی باین مرض مبتلا شد با وجود
اینکه بیشتر سه بار دانه بر آورده بود یکبار کوچک کوچک بعد دو سالگی و دو بار آبله های بزرگ بزرگ این بار که چیچک بر آورد و بعد دوازده روز
بر دو چشمش از دیدن عاطل شده و رنگ سیاه و دست و پا لنگ بود اگر زنده هم میماند بدتر از مرده شده بود از صورت او بیمار داران
حتی پدر و مادرش میلرزیدند غرض که بیچاره روز شانزدهم ازین بیماری جان بحق تسلیم کرد عجب داغی بر دل پدر و مادر گذاشت دختر و پسرش
هم دانها بر آورده بود بدرستی آنها جان بسلامت بردند و آنچه در خصوص کلیات خانصاحب موصوف نوشته آید که اگر بزودی صحیح شد

نسخه زاده ۱۲ ق
بسیار بعیش دنیا
ق
تسلیم کردای مولائی بیگم
ق
ضمیر پریشان راجع
بسوی مولائی بیگم ۱۲

درین روز ناطبیعت من اندکی ناساز می باشد و سببش اینکه من چون اندک انحراف طبیعت از جادهٔ اعتدال می بینم
دو دو روز طعام نمیخورم و از خلای معده سست ضعیف و ژولیده میشوم این بار هم همین اتفاق است دیگر بجمیع
وجوه چاق و تندرستم نه پرسیدن از صاحب والا مناقب برای همراهی درین سفره گذاشتن کهاران پر بجا شد رد
کرایه تصدق سر دزدیشان با بر و بسر بردن بهتر است آقا هم ازین حرکت خوش میشود و چنین کسر امعز میدانند
مداخل مردم موقوف بر تنگی مصارف آنهاست همچنین کثرت آن منحصر در اخراجات شان هر قدر که آدم تنگدل
واقع شده همانقدر اوقاتش در خرابی میگذرد و فراغدستان پیوسته باقتدار تمام بسر می برند بیشتر همین است
ضد آن بسیار کم امرا فنا آنست که آدم زر خود را بیجا صرف نکند مثل امیری که ده بدره دینار که ده هزار باشد در عالم تشبه
بنگ بدریا اندازد و هر قدر که بمساکین بدهد یا بمصرف خود در آرد داخل اسراف نیست من اینقدر که برای پول شکوه آباد
اضطرابی میکنم نه ازین راه است که آن پول در نظر من حقیقی دارد لیکن برای آنست که بزرگان را طمانیتی دست دهد
آقا صاحبان مخدوم و مکرم بخیریت اند سلام میفرمایند آقا صاحب خود ما نیز حضور پر نور دعا ارسال کرده اند و ناسنگه
بکوٹھی هستند و من نجاس در خانهٔ شما در نصورت امروز حاصل شدن خط ایشان تمتع می نماید اگرچه ایشان درین قید ها
نیستند که جواب خط شما بنویسند همین که میشنوند که خطوط برای شما نوشته میشود همانوقت می نویسند لیکن چون تکلیف
نیست شما هم کار با صحبت ایشان دارید انتظار چه ضرور مضمونی که در خط پریروزهٔ شما بود دیروز ملاحظه نموده امروز وعدهٔ
جواب آن کرده بودند لیکن من چون مهمی در پیش دارم همینوقت که چار گهڑی روز هم نگذشته است متوجه تحریر شدم
شاید خط امیر صاحب تا عصر بیاید اگر پیش از لفافه درست نمودن آمد فهو المراد والا در خط آینده دو خط خواهد رسید

رقعه ۱۹ خواجه با کمال من سلمکم الله تعالی خط بهجت نمط مرقوم شانزدهم ذیقعده ۱۲۲۶ هجری دیروز که نوزدهم شهر صدر
در روز جمعه بود طرف عصر رسیده جان جهان خوشدلی بافروخت از هیجده روز خیلی راه بودیم باعث دیر رسیدن در خط
دریافت نمیشد هر قدر که تامل میکردیم این عقده دیروز از خط صاحب حل شد که قصور هرکاره های ڈاک بود لیکن این قدر خطا
بذمهٔ ملازمان هم ثابت است که برای قلت مزد این بلا بر سر مشتاقان مکاتیب نازل گردید چون خود در مکتوب ثبت خطای
خود شده آید زیاده ازین چه نوشته آید بلکه اینقدر تحریر هم بی اراده و قصد اتفاق افتاد و آنچه در قیمه حال سطری متضمن مذمت هرکارهای
ڈاک و دعای بد در حق شان بود آینده ازان اجتناب ضرور است گاه هست که خط بدست کسی بیفتد و بلا صرفه واگرده نخواند بلکه
مذمت احدی در خطوط کیفیت ندارد و اگر باشد مثل شاه پیر از اول برای او نامی آن قابل هجو قرار باید داد بیشتر غزلها که مرسل
شده بود رسید آن درین خط دیده شد خاطر مطمئن گردید حالا غزلهای دیگر بعد ازین خواهد رسید مجموع غزلها را تا رسیدن جناب مخدومی صاحب
باحتیاط تمام نگاه باید داشت هرگاه تشریف بیارند در حاشیه دیوان نقل آن بر دارید و حقیقت پیشکاریها اینست که اگر سوای
آن امر دیگر برای صاحب قرار نه پذیرد بهتر اینست که پیشکاری پرگنه خانصاحب باشد شما هم سعی بکنید و من هم بخانصاحب
نوشته ام و اگر این بالفعل صورت پذیر نباشد از نیابت منشی صاحب پیشکاری پرگنه های مرزا هنیگا صاحب بهتر
است مرزای موصوف هم در توقیر و تکریم صاحب قصور نخواهند کرد مردی است صاف باطن نیک نهاد مردانه من او را

صاحب من آدم مهاجین انداز آسمان کسی نخواهد آمد صاحب والاجناب اگر نه پسندند مجبور است و باور چی هم بعد تلاش
بدست آمده طعام انگریزی و هندوستانی هر دو می پزد و آدم با خود بطور گماشته هم دارد بست روپیه مشاهره میخواهد
ممکن نیست که بنوزده راضی شود اطلاعاً بقلم آمده و پیش ازین میخواستم که حقه بردار را هم روانه کنم لیکن چون خبر رسید
که سبحان قلیخان صاحب از کانپور یک خدمتگار و حقه بردار فرستاده اند موقوف کردم حالا باید دید که خانصاحب چه پسندند
و آنچه از کاروبار دنیا نوشته بودند صورت انیست که از همه بهتر بودن صاحب حال و آینده هر جا که تشریف داشته باشند
بحضور صاحب والامناقب انسب است و اگر این امر صورت امکان نه بندد نیابت پرگنه از نیابت سررشته داری
پسندید لیکن بشرطی که همراه خانصاحب ممکن باشد الحاصل چون شما تعلق بذات خانصاحب دارید هرگاه تشریف بیارند
همین بگویید که نیابت تحصیلداری پرگنه خود را برای شما مقرر سازند مضمون خط خانصاحب همین که بودن شما در پرگنه خود
مرکوز خاطر دارند بالجمله بعد سه چهار روز یقین که خانصاحب آنجا برند و امرای برای صاحب قرار گیرد دیگر اینکه در خط شما لفظ
جامه گذاشتن در حق شخصی بود آینده مذکور او هیچ نباید نوشت خبرهای اراجیف از زبان عوام معتبر نیست اگر چیزی
دلالت بر عظمت و جبروت او داشته باشد مضائقه ندارد والا چه ضرور خصوصاً عباراتی که در و لفظ جامه گذاشتن مثل
آن باشد بهیچ صورت مناسب نیست هر چند این اصطلاح را کم کسی میداند لیکن بقرینه دریافت میتواند شد آینده اگر چیزی
بگوش خود بهتر انیست که نویسند چرا که اگر اصلی دارد بعد دو روز شما هم خواهید شنید و اگر دروغ است نوشتن آن خالی
از قباحت نیست و از اینهمه آفتها در تصریح نام شخص است اگر بکنایه باشد هیچ قباحتی ندارد حالا بعد ازین اوراق
باکنه کیشی یا انواع کیشی در ترکی مینوشته باشید یا تمام عبارت در ترکی باشد بلکه هر چیزی از کنه کیشی یا از شخص دیگر اندازه
اظهار آن قباحت داشته باشد در ترکی نوشتن بهتر است که احدی بران مطلع نمیشود و شما نام خدا سوای عربی و فارسی
و هندی و ترکی سلیقه درست دارید عربی هم اگر چند روزی باطمینان خاطر متوجه آن خواهند شد درست خواهد شد
دیگر خیریت از حضور اقدس ارفع دعا برسد حالا یک رقعه بآقا صاحبان باید نوشت بیشتر برای کسانیکه رقعها نوشتند
چندان ضرور نبود آنها دوست اند بسلام هم خوش میشوند و والد شما نیز بعرض کورنش راضی رقعه ۱۸ اسلمکم الله
یا صاحب الفضل والسیادة بعد ازین مخفی نماند که مکتوب دلنواز مرقوم بستم ربیع الاول ۱۲۷۱ هجری پریروز که بخشنده
یحتمل که بست و پنجم شهر حال بود چهره افروز وصول گشته غنچه انتظار را بهار گل حصول مقصود در کنار نمود چه عجب که درین سفر
اتفاق ورود لشکر صاحب والاجاه در پرگنه خانصاحب تلطف نشان نیز افتد و طرفین را دولت تلاقی یکدیگر دست دهد
یعنی شما خانصاحب را ببینید و خانصاحب شما را خدا کند که پول جمع شود و شما زود از شکوه آباد بیایید معلوم نیست که شیوه
این مردم و قاعده مستمره سرکار انگریز یا مخصوص این صاحب والاشان چیست این خود بدیهی است که هر چه مقرر است زود
میرسد اضطراب و تعجیل درین مقام مصرف ندارد لیکن چون روز اول دعوت است هر قدر که لقمه بمهمان زود تر برسد
نمود میزبان بیشتر است غزلهای مشاعره گذشته امروز والد ماجد شما مینویسند و همین خط امروز پیچیده خواهد شد
مشاعره حال هم نزدیک است لیکن من تا امروز یک شعر نگفته ام هر چه بعد ازین میگویم امانت شماست همانجا خواهد رسید

نافذ[1] به اعیان[2] دولت صادر شد که هر کس بقدر استعداد خودش عبارتی متضمن این صنعت نوشته بیاورد یاران
هر طرف در سعی روند خانصاحب مخدوم میر انشاء الله خان هم دو سه سطری نوشته بردند بسبب طبع عالی نشد همچنین
بعضی میرزایان عبارتهای غلط بتوسط بعض حضار محفل معلی فرستادند لاله امرت لال هم دو سه عبارت نوشته برای اصلاح نزد راقم
فرستاده بودند الحمد لله که نوشته مفری الیه از اغلاط پاک بود لیکن حضور پسند[3] نشد همچنین جمعی از هندو و مسلمان عبارتهای مربوط
نامربوط از دیگران نویسانیده از نظر فیض اثر گذرانیدند بعضی بنام خود و بعضی بنام همان شخص که خون جگر خورده است
بندگان حضور را این نیست هر که عبارت باین صنعت خود نوشته بیاورد و زیاده از آن کس که عبارت غیر نخواند موردالطاف
بلکه نویسنده آن فرد طبع و خواننده هر دو برابر اند حال این عبارت هم بعینه حال غزل ایلچی بادشاه ایران است که هزار
غزل بر غزل آن بیچاره گفته شده بود لیکن اینجا معامله بالعکس و داده یعنی غزلهای شعرای هندوستان همه بر غزل
او بودند و عبارتهای یاران در رتبه پست از عبارتیست[4] که نوشته شد پریروز جد امجد شما بوالدشما تکلیف تحریر نموده اند
از دیروز درین فکر اند هر چه بعد ازین سرانجام یابد نقل آن نزد صاحب خواهد رسید درین مقام مقوله من نیست
که این عبارتها خواه خوب نوشته شود خواه بد هرگز سند نیست سند آنست که مطلبی بغیر بانیش دیگری درین صنعت
نوشته آید مرضی عمو صاحب شما این بود که شما هم یک دو شب درین فکر تضییع اوقات بکنند لیکن من نگذاشتم
که مکلف شما شوند اگر درینجا تشریف میداشتند مضائقه نداشت آنجا در عالم حاضر باشی بحضور آقا انقدر فرصت
کجا که اوقات را تلخ باید کرد مولوی حسین علیخان صاحب دام مجده نیز دو عبارت[5] فارسی و عبارتی بزبان عربی
نزد من فرستاده بودند با آنکه جناب ممدوح دعوی درین چیزها ندارند لیکن عرق دستی ریخته بودند هیچ لفظی غلط نبود
من جواب رقعه ایشان متضمن تعریف این عبارتها همین صنعت تحریر در آوردم مطلب دیگر اینکه زوجه آقا صاحب خود ما
خیلی بیمار است بیاوران قطع امید از حیات این مریضه کرده اند باید دید که چند روز دیگر نفس مستعار بر می آرد خدا
رحم بر دکند بر خانه خرابی آقا صاحب دل میسوزد با وجود آنکه از متانت[6] و سنگینی آثار ملال بحسب ظاهر از چهره ایشان ظاهر نیست
و اختلاط یاران بدستور است لیکن نظر بحال اطفال صغیر اندوه بسیاری بجای خود دارند زیاده خیریت حالا بعد رسیدن
خانصاحب از پرگنه مین پوری باید دید که صاحب بهادر در حق شما چه تجویز میفرمایند وقت رفتن شما را همراهی برند
یا همین جا میگذارند مدد بست این امر بعد رفتن صاحب والاجاه بنوعی که مناسب خواهد بود کرده خواهد شد رقعه
خواجه عالی قدر بلاغت آفرین سلامت پریروز که پانزدهم شهر حال و روز چهارشنبه بود عرضی شما متضمن احوال خیر اشتمال
اسمی جد بزرگوار و در لف آن مکتوبی اسمی راقم رسیده مخبر از تاخیر[7] رفیه گردید چهار روز است یا پنج که باقر بیگ نامی را که خدمتگار
جوان خوش سلیقه است نزد خانصاحب روانه نموده ام که بحضور صاحب والاجناب برساند لیکن چون از خط خانصاحب
که درین روزها آمده بود ترشح نمود که حسب الطلب روانه مین پوری میشوند لهذا بآدم ندبور گفتم که راسته بخط
مستقیم به مین پوری برود و با دقیقه نموده ام که اول خانصاحب را برسد اگر آنجا باشند خط بخانصاحب بدهد والا خط اسمی
شما و خط خانصاحب و ڈلیهای سپاری همه بصاحب برساند تا شما بمضمون خط وارسیده هر چه نوشته ام عمل بکنند

[1] نافذ بمعنی جاری شونده ۱۲
[2] اعیان بمعنی بزرگان ۱۲
[3] حضور پسند بر کسی قلب بمعنی پسند حضور ۱۲
[4] عبارتی بمعنی عبارت لچر ۱۲
[5] اسمی در طرز
[6] متانت سنگینی ۱۲
[7] استعواری مزاج ۱۲
[8] احرر فیه بمعنی او چه نوشته بود دران ۱۲
[9] وارسیده ای قصیده ۱۲

هیجده سال بلکه بیشتر است حالا تا بطمانینت خاطر تاملی در یاد کردن آن بکار برم هر دست بخیال نمی آید و نیز تحریر
آن از اینجا تا بطریق قریب الفهمی نوشته نشود مفید طرف ثانی نخواهد افتاد و انشاء الله العزیز بعد ازین هر دو عمل را
یاد کرده و طریق تفهیم آن نیز از پیش خود اختراع نموده بصاحب خواهم نوشت تا دیوان صاحب را و فهمیدن
آن در دسری روند بدو من حالا قسم خورده ام که در هیچ مقدمه از امور دربار بصاحب ننویسم زیرا که هر چه در
خیال من اینجا میگذرد شما آنجا همان بعمل می آرید بلکه بهتر از آن پس من از تحریر خود و خجالت میکشم
گویا به ارسطو نصیحت می کنم از انجمله یکی موافق ساختن تمام عمله دربار با خود و مورد عنایت آقا بودن
و دیوان صاحب را اگرچه خودش شریف النفس است از آن خود کردن همه وابسته تدبیر شماست
من از اینجا هیچ نوشته بودم که چنین باید کرد و چنان حالا سوای نشان دادن غلطی لفظ که آن هم
در عالم تعجیل اتفاق است چیز دیگر بصاحب نوشتن خون آنصاحب ریختن است حق تعالی شما را این قدر
دسترس بدهد که در عوض آن حسن سلوک و الفت که یاران با شما می ورزند از شما خدمتگذاری هر یک بظهور رسد
از کرم آقای انهم بعید نیست هر آن منتظر صدور آن بوده زن شاه پیر را حواله با بو العباس بکنند و دیروز
خواجه کمو و فخر الدین هر دو خلع بدهی شاه مدار کردند و محسن الحسن طال عمرها بدهی پوشیدند بیچاره عبد الله
نزد برادر کلان خود رفت خواجه عبد الله اگرچه ظاهر نمیکند لیکن از صورتش غم و افسردگی تراوش مینماید آقا
صاحبان مخدوم و آقا صاحب خود ما خوش و مزاج حضور اقدس قرین صحت است چون من این وقت
بنجاس هستم و فردا اراده حضور پر نور دارم از طرف حضور والا بموجب حکم دعا و از طرف دیگران سلام میرسانم
خط ناهر سنگه در همین خط ملفوف است فردا من و قاضی صاحب و امیر صاحب تا حویلی تو که بچهاؤنی تعمیر
میشود خواهیم رفت تا شام آنجا می مانیم این صاحبان بخانه مراجعت خواهند کرد من بخانه میروم
انشاء الله خان صاحب بسر خواهم برد رقعه ۱۶ گوهر درج علو نسب و اختر برج سمو حسب سلمکم الله تعالی
بعد اشتیاقها مخفی نماند که پریروز یا پنجم شهر حال در روز دوشنبه بود موافق قاعده مستمره عرضی معمولی
با کاغذی اسمی فقیر رسید و مشعر از حالات آن سرمایه کمالات گردید خطی که اسمی آقا صاحبان بود نیز رسانیده
شد این صاحبان بعد یک ماه کامل دیروز داخل حویلی خود شده اند من هم پریروز بعد شانزده روز
بنجاس آمده ام خطی که دوست آقا صاحب مختار سرکار فیض آثار صاحب عالم بهادر اسمی شان نوشته بود
نیز بمطالعه شان در آمد خاطر آن بزرگ جمع کرده باید داد در مولا از قصص تازه امیکه امیر خسرو کتابی
دارد موسوم باعجاز خسروی در نسخه مذکوره صنایع شعری بسیار نو کرده از انجمله رقعه متضمن صنعت تجنیس
خطی نوشته یعنی هر لفظی برابر خود لفظی هم صورت خود دارد مثل این عبارت درویشان در و نشان
چون پسته خون بسته بهر نانی بهر بابی بیایند نیایند معلوم نیست که این عبارت نتیجه طبع امیر خسرو است
یا کار قلم دیگری بالجمله شخصی این عبارت نزد جناب عالی برده بود بسیار پسندیدند و حکم

این شرطها مثل نکاح چه حقیقت دارد مصرع غرض صدا فرین بر ظرافت ای مرد لازم کا آینده همچگونه اندیشه
بدل نیاورده بخدمت آقا میر فته باشید هندوی دیگر فردا روانه خواهد شده روپیه مشاهره بسبب اوقات گذاری
کافی ست شما خود بفضل الهی در امر معاش سلیقه کلی دارید نصیحت درین امور بصاحب حکمت به لقمان
آموختن ست بیشتر هم خطی بمرزا هنیگا صاحب فرستاده شد رسانیده باشید مالا خط دیگر میرسد
این را هم برسانید مرزا ابو الحسن خان صاحب آشنای قدیم و مهربان بحال فقیر اند ملاقات
بایشان و مرهون ایشان بودن مضائقه ندارد و اینکه شما اندیشه از طرف خان صاحب در دل
دارید خانصاحب هرگز بد نخواهند برد خان صاحب را فراغت معاش شما منظور ست بهر طور که اتفاق
افتد خط دیگر برای جناب ممدوح هم نزد میر رمضان علی صاحب رسانیده خواهد شد ایشان خود برای
ملاقات مرزا هنیگا صاحب رخصت خواهند داد و خطوط صاحب جا بجا رسانیده شد جواب بعد ازین
خواهد رسید و تا هر سنگه درهمین خط پارچه کاغذی گذاشته ست ملاحظه باید کرد آقا صاحبان
هنوز دهاوئنی نیستند و من هم در حضور فردا ارادهٔ نخاس دارم و آقا صاحبان هم یقین که فردا در حوالی
بروند و آغا صاحب مشفق خود با از خط صاحب بسیار خوش شده اند و جواب را ذمهٔ من تفویض نموده اند
من بعد ازین خواهم نوشت از حضور هم دعا در جواب کورنش ارشاد شده **رقعه ۱۵** بر دل صفا منزل
حضرت خواجه با مخفی نماند که خطی پیش ازین هم از آن صاحب رسیده بود لیکن چون جد امجد و والد ماجد صاحب
فرمودند که در سه چهار روز نزدیک ست که خط دیگر هم بیاید پس بهتر اینست که بعد وصول خط دیگر جواب دو مکتوب
یکجا نوشته آید چون مرسوم همین ست که محبت نامه فقیر هم در لف خط خانگی می آید و مطلبی هم سوای بیان صحت
و عافیت اینجا دریافت خیر و خوبی آن نوباوهٔ بوستان مجد و علا نبوده ست من هم بتحریر پرداختم لیکن
اینقدر وقوع تعویق در رسیدن مکتوب بلاغت اسلوب در خیال نبود اگرچه این هم بی سببی نبود معلوم شد
که از باعث تشریف آوری خان صاحب دعا بوده نیز تحریر خطوط بسبیل تواتر رسمی مثبت نیست از اینجا باید آورد
مالا پیوند روحانی حاجت به تکلیفات ظاهر هیمه ندارد آمدم بر مطلب دیگر اینست که دیروز که یازدهم شهر حال بود
رقعهٔ فصاحت عنوان متضمن نوید صحت جسمانی و یافتن تنخواه ماه شمسی و بمصرف رسیدن مبلغ مذکور و رانیدن
حسین بیگ بد نفس اشر الناس وصول آورده مسرور و مبتهج ساخت از آدم حرامزاده خدا در امان خود دارد و کار
بدست خود کردن به از آنست که بندهٔ نالائق در خدمت باشد نوکر بیحیا بد ذات رسوا کن آقاست المنان چنین
کس را جواب نمیدهند خدا داند حالا آیا این مرد که را چه بلا زده الا از ابتدای نوکری تا حال مصدر چنین فتور و قصور نبود
بلکه شما بارها تعریف او پیش من کرده اید که بسیار مسکین و کم آزار و بی زبان ست و نامعتبر و سارق هم نبود
لیکن معلوم شد که عصمت بی بی از بی چادری بوده ست و آنچه در خط سابق مرقوم بود که دیوان صاحب طریق
قسمت و بعد از جانب یمن پرسیده اند صورتش اینست که این قاعده اینجا و طبیعت خود من بود و این نقل نقل

لیکن مناسب همین ست ما هم بجا میرویم آنچه نوشته ام همین بعمل باید آورد و خانصاحب که مغفر تاج الدین حسین خان
از بست و شش روز دار و شهر اند درین عرصه چند بار اراده رفتن کردند و از سبب بعضی موانع هر بار فسخ عزیمت صورت بست
دیروز که جمعه بود هم روانگی ایشان تقریر پذیرفته بود امروز که شنبه است هم خبر گرم بود لیکن اندسه روز باران رحمت می بارد
و فرصت سر خاریدن نمیدهد درینحالت امروز هم نمیتوانند رفت آداب بندگی از طرف شما رسانیده شد خانصاحب موصوف
خیلی تعریف شما نزد جد خود غلام حسینخان صاحب میکنند والد خانصاحب از چندی بیمار اند و بیماری نیست که کسی حرف
نمیزنند عالم سکوت دارند خدا انجام بخیر کند و سجاد علیخان صاحب را سه ماه کامل درین شهر میگذرد شنیده باشند که آن کلکتر آتش مزاج
باغوای بعضی مخالفان با ایشان دشمن شد و تمام املاک را بخاک برابر کرد دیگر اینکه شخصی که دیوان میر انشاء الله خان صاحب
نوشته بمیفروخت در ایامیکه لاله چرنجی لال صاحب خط بعموی خود نوشته اند مشار الیه بیمار بود آخر از عسرت چرخ ترآمده
فیض آباد نزد برادر کلان خود رفت از من پول قیمت باین شرط طلب کرده بود که بعد چاق شدن نوشته خواهم داد
من هیچ جواب ندادم باز پیغام بسیار چند نمودم که حالا دیوان فروش خود رفت من دیوان خانصاحب را از خانصاحب
برای نقل طلبیده ام خواه تا کاتب را طلبیده اینجا بنویسانیم و شما پول بدهید خواه شما کاتب را پیدا کرده دیوان را بطلبید و در مکان خود بنویسانید لاله موصوف گفت که رقعه بهمین مضمون بخواجه امامی صاحب بنویسید و بمن دهند که در خط خود
نفرستم چنانچه موافق گفته مغری الیه رقعه بشما نوشته در لف خط شان فرستاده شد که شاید رسیده باشد یا برسد رقعه
سرو بوستان رشادت عالیقدر منیع الشان سلمکم الله تعالی بعد ما یلیق بشانکم منی و اشتیاق صحبتها که حسب دلخواه میسر شود
مخفی نماند که دو قطعه خط صاحب بفقیر و سه قطعه عرضی برای قبله و کعبه رسیده و جواب هر یک فرستاده شد بوقتیکه رسیده باشد آنچه
در خط حال احوال بیرونقی کار منشی و بیجا خندیدن رب النوع او نوشته بود دیدم دریافت شد کار منشی گری کار پر گنه نیست
که موجب مرجعیت باشد و هر خدمت موقوف بر شفقت آقا بحال نوکر خدمتگزار است و فی الواقع محکم چنین کس بمعزول
کار صاحب عنوان نیست این مضائقه ندارد که او منشی اول و کلان گفته شود و شما منشی دوم و هر دو فرمانبردار صاحب کلکتر
باشند نه اینکه حکم او بر شما روان باشد این را اول آن هم گوارا نمیکند و شما هرگز اندیشه نکنید من برای شما زمین و آسمان را
تا کلکته و لندن یکی خواهم کرد و آنچه مرقوم بود که عیش کرسی خود را از دست دادم راست است اگر تقریب باین طور نمیشد
باز استاده شدن برای چه بود و لیکن شما خود گفتید که این چیز پیش دانایان حقیقتی ندارند اقبال نشان من بدانست که یک
بلای زن قحبه پیش پادشاه می نشیند و وزیر اعظم استاده میماند لیکن بلا پیش وزیر چه حقیقت دارد این استاده شدن برای شما خوب شد
و من بسیار خوش شدم برای اینکه شما از خاندان مجد و علا هستید و هنوز آغاز شباب دارید و نام و نشان بزرگان هم
بگوش شما خورده گمان آن بود که شاید از نسب خود غرور (بزرگی و برتری ۱۲) در سر داشته باشید حالا این استاده شدن پیش مدعیان (آمی شما شنیده آید ۱۲)
ضعیف هم بغرور شما باقی نماند و مرد دانا از همین میباید اگرچه گمان من غلط بود چرا که شما گاهی در هند این نام و نشان
نبوده آید و بارها گفته آید که از نام بزرگان ما را چه فائده نامی که برای ما باشد البته بکار ما می آید و روزی که خانصاحب بشما
گفتند که صاحب خدمت منشی گری روبروی صاحبان عالیشان نمی نشیند شما بکمال شگفتگی گفتید که در نوکری و آقائی

سوای مجلس فقرای حنفیه انعقاد می پذیرد شبانه اتفاق سے افتد روزانه خیر والحق که شما طایفهای خوب را که در لکهنو
هستند بکرر شنیده آید سوای اینها هر که هست مصرف ندارد لائق شهوت پرستان بی لیاقت ست و صاحب عزتان را همین میباید
که فریفته این چیزها نبوده نشوند که قدر و منزلت درین سودا از دست دهند الحاصل اراده اینست که روز پنجشنبه اینجا سوار
شده شما را باین اراده همراه بگیرم که در کربلا چند ساعت مکث نموده هرگاه برگردیم باتفاق اینجا بیایم و خیمه برخ سلطانی
که نو ساخته شده است بشما بنمایم خیمه یک روز پیش از ورود جناب عالی استاده خواهد شد زیرا که ملازمان جناب وزارت مآب
اول روز که هنوز دو گهڑی یا سه گهڑی روز بر نخواهد آمد تشریف خواهند آورد لهذا چنین قرار یافته که بروز پنجشنبه خیمها استاده شوند
و فرش را درست نمایند تا روز جمعه بوقت مذکور آید جناب عالی زیاده از یکپاس بلکه کمتر نخواهند نشست باقی نهار تا سه پهر خواهند خواند
لیکن بودن شما بقبول شما در مجلس روز بی لطف محض ست اگر شب میبود مضائقه نداشت هر کارها هم هستند چه ضرور که آدم
حرکتی بکند که فائده نداشته باشد لیکن از بسکه دل مشتاق دیدن شما ست و هنوز در آمدن فقیر بسبب بعضی امور ضروری
توقف معلوم میشود لهذا دل همین میخواهد که روز پنجشنبه شما را کربلا برده اینجا بیاریم و شب یکجا بسر بریم و پیش از طلوع
آفتاب بسواری فیل بدولتخانه برسانیم بالله که همین در امور زیاده از شما اندیشه دارم دیگر خیریت بخدمت عمو صاحب
والا قدر خود سلام نیاز برسانید و دیگر صاحبان را نیز که پرسنده حال فقیر اند مکرر آنکه هرگاه بکالپی بزبان ترکی نبوشید
مسوده آن اول بمن باید نمود دیگر وپه برای آزمن نابینا سفارشی عموی شما فرستاده شد از رستم گرفته باو برسانید و فردا
برنگله رخت پوشیده منتظر من خواهید نشست از همین راه آمده شما را سوار خواهم کرد رقعه ۱۳ گوهر معدن والا دودمانی
و نهال حدیقه نکته دانی سلمکم الله تعالی بعد اشتیاقها مخفی نماند که دیروز بتاریخ بستم رمضان خط فرحت نمط و لطف عرضی اسمی جدامجد
شما وصول آورده خاطر را مسرور و مرقومات را حالی کرد هر دو خط الطوف یکی از طرف دیوانجی صاحب کرمفرما دوم نوشته
خلاصه احبای صداقت اندیش منشی محمد صادق صاحب نیز بمطالعه در آمد نوید حصول رخصت لکهنو بعد دسهره موجب مزید
برخود بالیدگی گردید و هم شوال دو سال بر رفتن صاحب منتقصی خواهد شد و رخصت خانه در ایام ترم برای هر کار کرنیست
مخصوص یک کس نیست در نیصورت نیامدن و بزرگان و خود مشتاقان را بملاقات خود خرسند نساختن و خود از ملاقی شان خطی بر نداشتن
جای حیف ست کسانیکه زر را بر باد میدهند آنجا هرگاه مجبور میشوند بخانه رو میکنند شما خود بعنایت الهی کاری نکرده آید که کسی
بهگاه کمی تواند دید در ایام ترم بیائید و تا مدت موعود اینجا بمانید اگر نهم شش روز زیاده بر وعده هم خواهد گذشت مخل
حاضر باشی در نوکری نخواهد شد من آمدن شما برای این بسیار میخواهم که احسن خیلی مسخر گهیا میکند و روبروی شما زبانش هم
دانسته بود بلکه شاید بپای خود راه هم نمیرفت با میر صاحب می گوید که امیر صاحب کے تلامتی یعنی سلامتی چنی مرمری کهاؤ گا
و وقتی میگوید که مرزا صاحب کے تلامتی چنی مرمری کهاؤ گا و خواجه صالح را خواجه صادی میگوید و هر کس
که او را وزق گفته صدا میدهد جواب میدهد گویا نامش وزق شده است لیکن دلچسپی های دیگر دارد هرگاه بیائید و نیول گنج
برسید هر شام بیچی خان را نزد ما بفرستید که صباح باستقبال شما تا آنکه بیائیم و بخط مستقیم شما را در چهاونی بیاریم خواه
اول در مکان حضور بیائید و اینجا چیز خورده باز بحویلی نو تعمیر خود که از اینجا قریب تر است خواه در همان حویلی نو خود بروید

۱ یعنی بجای بازگشت ۱۲
۲ خواهند خواند ای خواهند سر آید ۱۲
۳ رخت در اینجا مراد از پوشاک ۱۲
۴ ملاقی بمعنی مطلع ۱۲
۵ [illegible] ۱۲
۶ [illegible] ۱۲

آن نزد صاحب خواهم فرستاد و خط سابق بآقا صاحبان مخدوم رسانیده شد جواب آن در همین خط ملفوف است
دو خط که امروز آمده است جواب آن بعد ازین خواهد رسید رقعه میر نصیر الدین بی لفافه درین خط است بمسکین
مراعات خفت و ثقل خط نموده من هم برای همین لفافه نکرده ام جائیکه اینقدر اشخاص را یاد میکنید گاهی
بدو سطر امرت لال را هم یاد کرده باشید که از هواخواهان شما است و مقدمات زلزله هیچ حقیقتی ندارد بیان عاجزی
در مهمانداری من قدم تقدیم شما هستند وقت رخصت تا بدروازه میرسانند از ناهر سنگه نیاز مند سلام
اشتیاق قبا برسد خط شما که اسمی ایشانست وقتیکه آقا صاحبان خط خود واخواهند کرد بایشان خواهد رسید
رقعه ۱۱ منقار بند طوطیان شکر خایان شیرین گفتاری و قلم از کف ستان بلیغان در فن نثاری مرزا مامی صاحب
دام کماله از رقعه دی شبی احوال خیر مآل ذهن نشین این خیر سگال گردید جرب بی پیر را هر نوعی که باشد روغن قاز
مالیده راضی برین باید ساخت که راه عدم پیش گیرد الا اعزان این قدر خون کجا دارند که هر روز ضیافت این
گرسنه طبع ازلی عهده بر آیند همینقدر باید گفت که مروارید شاهوار دانهای ترا اشخاص ضعیف البنیه که لقدر غیر از
هزال در لباس ندارند خریداری نمیتوانم کرد اگر میروی بر دوالا کلبند ناخن بیخ تو کنده خواهد شد دیگر آنکه جزو متمم بیست
مرسلست فرستادن جزوی که بخدمت شریف است چه ضرور بجا باشد من خود آمده میگیرم و لفظ مفرس بجای
فارس بر اقم نیز ندیده معلوم نیست که طرف ثانی بطور خود نوشته آورده بود یا تصحیح هم بدست خود داشت لیکن چون
مرد کم استعداد هزار مسافت دور از کوچه تحقیق است تحریر او قابل اعتبار نیست صاحب چرا قلم بران نکشیدند و این هم
دریافت نشد که او را از ایراد لفظ مفرس بجای فارس چه فائده بود فرض کردم که هر دو بیک معنی در لغت مذکور است لیکن
جائیکه لفظ فصیح مستعمل یافته شود چه ضرور که آدم دنبال غیر مشهور رود و دیگر مخفی نماند که در رقعه ملازمان که دوسه
روز پیش ازین چکیده خامه براعت شما بود این عبارت مارا ازین قصها چه کار سخت متحیر شدم زیرا که هیچ رازی
از رازهای صحت و سقم زبان فارسی از آن صاحب مخفی نیست پس با وجود این معلومات ازین قصها بجای
باین قدر خیلی استبعاد دارد و گمان میرود که در عالم تعجیل تحریر اتفاق افتاد والا این مقدمه مقدمه نیست
که از صاحب کمالان چنان بوده باشد آینده عنان بدست بی پروائی نباید سپرد و قصه عولی آقا صاحبان
که مرزا مامی و صاحب برای خود میخواهند باز حواله تحریر نمائید که من آن مطلب را به نسیان تفویض نمودم
در رقعه دیگر مطالعه حواله بقوت دوستی شد از ما هر قدر عرق ریزی که امکان دارد بپاس خاطر شریف بظهور
خواهد رسید زیاده جسارت بر محرومی ملازمان جناب امیر صاحب که آتش افروزی ایشان ته دیگ مدعا را
گرم نمیکند تاسف کلی دارم این وقت طعام سالگره جناب عالی از خانه خاص محل آمده بود قدری بخدمت
شریف هم میرسد رقعه ۱۲ نهال نورس حدیقه معانی و دردانه صدف نکته دانی سلمکم الله تعالی خطی که
در جواب مکتوب والد ماجد شما میرسد در خط خانگی ملفوف نموده باید فرستاد جدا در ڈاک نباید داد هر گاه
خط هر کار نوشته شود در همان خط بگذارید دیگر آنکه فی الواقع مجلس شب بکیفیت تر از مجلس روز است هر جا که این نصیحتها

کوچ شد پس فردا بسلطانپور میرسیم از انجا بهر طرف که آب و دانه جلو بکشد میرویم درین سفر سوای ما و کردم و حربا
دیگر از قسم شکار نیست مرزا مهدیعلیخان صاحب زاده که از بطن خاص محل است یک روز پیش از کوچ در فیض آباد
منصوب پدر شده روانه لکهنو گردید سبب مقهور شدن آنکه پنجه بی هیچ سر داد و بدست خاص بر دارے
گله آتش رسید هرگاه مفصل خبر بحضور برد چون نوبت بتحقیق از خودش رسید نام یکی از رفقاے خود ظاهر کرد
که من نزده ام او زده است شاید او را بمبلغے راضی کرده باشد لیکن چون از اول بحضور دریافت شده بود تیغ او نبرید
و از لشکر بیرون کردند پوشیده نماند که چند روز پیش ازین وکیل عامل سلطانپور را بر سر سوال و جوابی از لشکر رانده بود
معلوم میشود که حالا خود باراده برق چشم سرکشان گرفتن و تهدید دیگر اشرار و اخذ نذر و نیاز بآن ضلع میرفتند دیگر
آنکه دو مسوده دیگر که هر دو عربیست مترجم شده در لف همین رقعه میرسد رقعه اول که در ذکر است خیلے مختصر بود و رقعه
رقطا که زیر این رقعه نوشته بود و احتیاج ترجمه ندارد الفاظش همه صاف است هیچ از انها لغت نیست مگر در یافتن
ترکیب آن قدرے غور میخواهد شما بجای خود غور بکنید هر چه دریافت میشود حواله ذهن نمائید و انچه نخواهید فهمید من خواهم
فهمانید اما رقعه دویمی طویل بوده است ترجمه آن درین کاغذ بگنجید مجبور ترجمه عبارتیکه باقی مانده بود بر پارچه دیگر نوشته
شد هر دو کاغذ را ملاحظه نمائید همه بخوبی حالی خواهد شد و در رقعهای فارسی بعضے عبارتها که مشتمل بر ذکر مسئله علم
ریاضی است البته بفهم شما درست نخواهد آمد زیرا که من راه اختصار پیموده ام و شرح آن طول را میخواهد انشاء الله القدیر انهم
بوقت رسیدن فقیر آسانی خواهد شد دیگر آنکه شخصے درینولا فرمایش بر فقیر کرده است که یک رقعه سرفراز شدن شخصے
بخدمت پدر از حضور بادشاه و تعزیت پدر او بنویسند من خود البته نوشته خواهم داد لیکن بخدمت صاحب متصدع
میشوم که صاحب این رقعه را سرانجام نموده مسوده آن نزد من بفرستید نام خدا شهرت شما شهر بشهر رسیده است رقعه
نوباوه دوستان امارت و جلالت سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق ها مخفی نماند که مضمون عرضی همی قبله و کعبه و خط اسمی خود
که بصحابت حسین بیگ خدمتگار رسیده امروز که پنجشنبه غره ماه غر است حالی من گردیده آفرین بر همت عالی شما که هرگز
نمی آید نشستن و برخاستن چه حقیقت دارد دیروز است که روبروی بزرگان شما پنجهزار بها استاده می ماندند لیکن
بنای دولت ایشان همین سعی در کار خود و خدمتگزاری و راضی داشتن آقاست شما سر و باغ الدرت هستند از استاده شدن
صاحب چمن دولت زیب و زینت دارد خدا کند که شما همین استاده ماندن دست افتادگان بگیرید و صلاح را که از ما
می پرسید بخدا که صلاح ما همه صلاح خود شماست عقل و شعور شما محل اعتماد است هر چه خواهید کرد خوب خواهید کرد من
از پریروز مولوی منیر علی و میر نصیر الدین مرید خاص شما را تا بنا که بنارس رسانیده بحضور آمده ام هنوز تاج الدین
حسینخان صاحب را ندیده ام بعد ملاقات و مشوره همدیگر هر چه قرار خواهد یافت نوشته خواهد شد دانائی همین را میخواهد
که اطاعت آقای خود پسند باید کرد لیکن خدا کند که شما را رفیق خود نمائید بهر حال امور دنیا اتفاقے است هر چه
بظهور رسد اینوقت در جلدی همین قدر اکتفا رفت احوال با قربیگ خدمتگار دریافت شد خدا کند که باند عمو
صاحب شما نیز تقریب تاج گنج اکبرآباد را تمام کرده من هم از اول تا آخر دیده کم و بیشی که مناسب بود بعمل آمد رقم

نموده بر کاغذ دیگر صاف خواهند کرد و بعد از صاف کردن و ملاحظهٔ من در آوردن نقل آن نزد یک مکتوب الیه روانه خواهند نمود من هم
فردا می آیم باینصورت که اول مرزا جعفر صاحب را خواهم دید چرا که از روز پنجشنبه نوشهر حال ایشان را ندیده ام سمت شکوه گذارند
وسوای روز جمعه بمرزا موصوف فرصت دست نمی دهد خواسته بودم که این مهم را حواله بجمعه آینده کنم لیکن دل باین
راضی نشد زیرا که طرفشانی خواهش ملاقات از ته دل دارد اینقدر بی التفاتی خوب نیست الحاصل مرزا را دیده
آنجا می آیم و امروز از صبح جلسهٔ یاران نزد فقیر بود محمد اکرام خان پسر خانسامان جنابعالی و محمد کامل خان لاهوری
و سید حسینخان آمده بودند آن هر دو صاحب خود اینوقت رخصت شدند سید حسینخان نشسته اند زیاده حیرت

رقعه ۸ مهر سپهر براعت نور الله شموس اقبالکم بعد اشتیاق فراوان مخفی نماند که قریبه بمسرت طراز زبان ترکی که عبارت
روح میر علی شیر نوائی تازه میکرد مفهم حال رسیده دل را بهجت تازه و روان را راحت بی اندازه ارزانی داشت
درین محبت نامه از سبب تعجیل بجای لفظ جائزه جاریه از قلم شما مترشح شده بود در جناب والای شما گمان غلطی کفر است
و خوب شد که معنی خفقان تحریر در آوردند والا از خفقان شما اگر بمعنی مشهور و مروج که خدا نکند میبود خیلی رنج بر میداشتم
الحمد لله که از ان خفقان که امیرزاده های نازک طبع نازپرور بآن متصف اند محفوظ هستند خدا همیشه بر کران دارا د
و از مصروف بودن آن اقبال نشان تحریر مطالعهٔ کتب کمال شگفتگی بخاطر دست داد آفرین صد آفرین بر
خوب میکنید و بر آخود میکنید روزی بکار خواهد آمد جهان را گمان نیست که تحصیل علم و کمال برای بهم رسانیدن
مبلغ خطیر است و نزد عقلا این معنی از سر غلط زیرا که از کسب فضائل تکمیل ذات و رافعت نفس صرکوز خاطر ارباب
بصیرت میباشد و آنچه در خصوص رسیدن جواب مکتوب از طرف والد ماجد خود نگاشته اند نیز و فقیر بطلب کلی بعد اقت
وارد از دو حال بیرون نیست یا خط راقم در ڈاک انگریزی تلف شد یا جواب آن از غفلت هرکارها خاصیت عنقا پیدا کرد
لیکن حیران این معامله ام بدیهی است که خط احدی در ڈاک انگریزی تلف نمیشود اگر مکتوب الیه که خط را ای است
هم بجای حرکت کند باز خط را ضائع نمیکنند یا مکتوب الیه میرسد اگر در همان قرب جوار تردد دارد والا هر که نوشته است
پس میدهند بخلاف ڈاک جنابعالی که همیشه در چهار خط دو خط باد میرود بالجمله با همه از نیامدن جواب اضطراب کلی دارم
امروز خط دیگر بعد عصر روانه خواهم کرد درین عرض مدت که تا اینجا وارد یم اگر جواب می آید بصاحب میرسد والا بلکهنو خواهم فهمید طول این
باین مرتبه در وهم نبود من اینقدر که میگویم از سفر تنگ آمده حرف نمیزنم بلکه از بی شغلی تر آمده ام والا پیش من لکهنو و صحرای
لوح و دق هر دو برابر است لیکن بشرطیکه امید حصول منفعتی باشد والا دیوانه نیستم که مغز استخوان شکیش آفتاب گرم بیابم
و احوال فرق اقچه و اکمل تو زاقیچه که آتا نیکر بیارسا نوتار تا بولدی لیکن اگر خواجه قاضی خان یوزبیگ بیارسون لا مین
قورنماس مین روزیکه آن رشادت نشان از شخص بیگانه در جلدی و خدمت حاصل نموده روپیه خواهند فرستاد خوش
خواهم شد قبله و کعبه را بندگی و وزیر صاحب را سلام و نیاز و قاردش لازمیکرنی دعا دارچه سیوکورچی لازمیسی مسلام میکرنی
یارماق دین بی فائده در رقعه ۹ آنبوش چشمهٔ طلاقت و شیرین کام نمیز ذلاقت طال عمره بعد اشتیاق دیدار
شریف مخفی نماند که دیروز که پانزدهم شهر حال بود از فیض آباد کوچ بنج گروهی اتفاق افتاد امروز باز همیقدر

۱ تو رانده آمده
۲ خوش آمده
۳ عقلا جمع عاقل
۴ پس میدهند یعنی واپس میدهند
۵ تر آمده ام
۶ بنگ آمده ام ۱۲
۷ طلاقت بمعنی فصاحت و تیز زبانی
۸ آب صاف ۱۲
۹ ذلاقت بمعنی تیز زبانی

یک کس باین صفات بهم میرسد بعد ازان تا دیر ذکر خواجه محمود خانصاحب و ذکر خواجه وزیر خانصاحب و بخشی
صاحب و قاضی صاحب و خواجه صوبه مرحوم ماند و ارشاد شد که خاندان ایشان مثل آفتاب روشن در هند است
و من بزرگ و کوچک این خاندان را میدانم من بعد ذکر انگشتر بازی حباب قبله و کعبه و تبدیل رنگ ایشان
یعنی گاهی سرخ شدن و گاهی زرد شدن و گاهی کبود شدن را بیان کرده فرمودند که هیچ تماشائی باین نمیرسد از شما
شنید که این تبدیل لون هم از سبب صدق و دیانت است زیاده خیریت این گفتگوها در منزل سوم بکنار نهر کلیانی اتفاق
افتاد رقعه ۶ ضمیران بهارستان براعت اطال الله بقاءکم بعد اشتیاق مخفی نماند که دیروز بست و یکم شهر حال روز شنبه
مکتوب شما در جواب نوشته فقیر که بتاریخ هیجدهم آدم غلام حسینخانصاحب سانیده بود رسیده مسرور ساخت از عبارت
این خط بسیار حظ بردم از اول تا آخر فارسی آن همه چست و درست و لائق پسند اهل زبان بوده است آفرین صد آفرین
در یک عبارت قدری شک در صحت محاوره بخاطر من رسیده بود چون تامل نظر کردم من خودم غلط کرده بودم شما همه خوب نوشته
بودید خلاصه از روزیکه از مقامگاه روانه شده ایم الی یومنا هذا سه قطعه اسمی صاحب روانه شده دو تا پیشتر یعنی بستم و بست و یکم
خط بستم در ڈاک ملفوف خط خانگی میر انشاء الله خانصاحب بود از میر محمد تقی صاحب گرفته باشید و خط بست و یکم مولوی
مصاحب علی صاحب خواهند رسانید جناب مولوی صاحب ممدوح از بنارس اراده فیض آباد کرده بودند چون اظهار مسافران
دریافت نمودند که در راه بنارس و فیض آباد زمینداران مسافران را میکشند و لشکر هم قریب بود بخط مستقیم همین جا آمدند و بوح
در اوتاق تاج الدین حسینخان صاحب همراه ما بوده اند از جهت اختصار کوچ فوج دریا موج جنابعالی دام اقباله روانه مشتر شدند
البته دو روز یا سه روز پیش از ما آنجا خواهند رسید و خط سوم همین خط امروز است که بتاریخ بست و دوم روز یکشنبه
نوشته می آید انیم در ڈاک انگریز ملفوف خط غلام حسینخان صاحب روانه خواهد شد تمام شد این قصه بعد ازین بشنوید
که آنمعنی بمرتبه یقین رسیده است که یا خط من بوالد شما نرسیده یا جواب در راه تلف شد یا فرصت تحریر از بعضی موانع
دست نداده و یا از راه بی تکلفی ننوشته اند در جمیع صور اتحاد روحانی که میانه من و قاضی صاحب است شکوه را نمیگذارد که راه
بخاطر یابد اگر خط فقیر مشتمل بر مطلب ضروری بیبود آدم اخبر جواب گرفته میرسد و آنچه از اراده خود در خصوص تحصیل وجه معاش
و خدمت والدین و دیگر بزرگان نوشته اید خدا زیاده ازین توفیق رفیق گرداناد جان من قلت و کثرت معاش موقوف
بر بخت و اتفاق است لیکن آدمی را باید که از سعی باز نه ایستد در نصورت اگر کاشته او خوشه داد یا بار آورده فهو المطلوب والا مطعون
امثال و اکفار نخواهد شد و در سستی همت جفاکش سهام و سیوف طعن و ملامت خواهد بود الحاصل عزم درست با عقل صحیح شرط است
همین انسان است که چنگیز و ذو القرنین میشود و پیغمبر و ولی نیز و بعضی از همین فرقه دزد و بعیار و مسخره و قرمساق لیکن هر
فرد بشر و جمعیت که اراده خود را تابع عقل سلیم داشته باشد یعنی هر چه بکند بفرمان عقل تا گرفتار دام ذلت و رسوائی نشود و هنوز
شما طفل ناز پرور گهواره هستید نیک و بد بست و بلند دنیا را چه دیده اید هزار آفرین بر همت شما که درین عمر اراده بخاطر دارید
خدا حامی و یاور شما باد حالا خود شما اراده ها دارید بعد ازین ترقی و تنزل باختیار خداست همین عقل و اراده سلامت باشید
دعا برسد زیاده خیریت رقعه ۷ خواجه امام الدین سمرقندی سلمه الله تعالی مسوده صاحب میرسد لیکن احوال از من دریافت

ابر سیاه تلک عزر سلک شاه سنبلستان تسوید عبارت روزمره اهل زبان که منشیان بلاغت نشان زمانه و
عبارت آرایان در کار خود یگانه از نرگس شهلای این بوستان تا گل خرزهره فرق نکرده اند کما ینبغی می بارد
و تر دستی طبیعت آن گل سر سبد کمال و شکوفه نور بهار فصل بیزوال از دمانیدن ازدواج فقرات دلنشین و شگفان
ریاحین متنوعه مضامین رنگین در زمین صفحه قرطاس مانند سحاب آذری آبی بر روئے کار سے آرد
آفرین صد آفرین حالا اصلاح فقیر حقیر اینست که به تحریر عبارات رنگین مسجع سفید اب روشنی ذکار ابالعلی
خون جگر که مراد از فکر ست یکجا نموده کاغذ ساده را رشک ورق مرقع چین سازند و شناوران دریاے
این صناعت را که بے مدد کشتی و ملاح ازین سر تا آن سر رفته اند بورطه حیرت در آرند بلکه باین قامت
کوتاه سے باید که نطعی پوشان کشتی گاه براعت را که به بلندے قد نازان بوده در راه رفتن خود را می بینند
به لنگ سرکش روان قلمی از پا در آرند و تهور دستگاهان لشکر عدیم البدلی را که پیوسته بر خود می جنبند سنان
غیرت بر جگر بگزارند لیکن تا لب و دهن یاران آشنائے مصنوعات کولی علیه اللعنه نگردد چکیدن شیره جان پرور
فقرات حلاوت آمیز از نے خامه جادو طراز محال ست و السنه معرفان لذت شربت روح نواز مضامین طرب انگیز
لال از همیان خاص که در یک مسوده احوال او نگاشته اند از دنانیر جیده معدن طلاے احمر ست چیزے
بنام کولی بر آرند و امیدواران جان بلب را بلوریه دکانش که مزه آن بر لذت عمر دو بار لے چربد آشنا
نموده همت تحریر بر گمارند لازم که جواب این رقعه بر طبق تمنای منتظران بهمین نسق تحریر نمایند و از مطالعه
آن ابواب بهجت و نشاط بر روے احبا بکشایند **رقعه ۵** خواجه خواجگان ذو المجد و العلا غارس نهال بلاغت
در زمین انشا سلمکم الله تعالی بعد اشتیاقی که مافوق آن متصور نباشد واضح باد که مکتوب دلنواز مرقوم بست و یکم
شهر حال بصحابت آدم جالینوس زمان بقراط دوران حکیم الحکما خواجه محمد خانصاحب رسیده نشاط بر نشاط
ارزانی داشت صاحب من این خط هفتم ست که بشما نوشته میشود در این مدت همگی دو خط صاحب رسیده است
خط در ڈاک جنابعالے تلف نمیشود منکه دو سه خط سوای ڈاک فرستادم سبب اینست که در خانه تاج الدین حسین خان
نوشته بایشان دادم که ملفوف عرضه خود که اسمی غلام حسین خانصاحب روانه می نمایند بفرستند معلوم نیست که سوے این دو خط هم
خطے بشما رسیده یا نه اگر البته میرسید درین خط مینوشتند لیکن بمنید انم آدم خانصاحب را چه بلا زد که خط نرسانید خلاصه ترجمه مسوده
پیشتر فرستاده شد حالا دو مسوده حال هم ترجمه شده میرسد نه ده یا یازده رقعه دیگر مانده باشد بیشتر در خط احوال دربار نوشته
بودم خدا داند رسید یا نرسید این بود که جنابعالی روزی نشسته بودند اشرف علیخان داروغه داغ و تصحیحه پرسید که خواجه بادشاه خان را
مدتی ست که بدربار نمی بینیم جنابعالے فرمودند که ایشان بلشکر نمی آیند طرف ثانی عرض کرد که در شهر هم ندیده ام خود بدولت متبسم کرده فرمودند
که من با ایشان رنجش دارم خان مذکور گفت حالا معلوم شد که مورد عتاب اند ارشاد شد استغفر الله این حرف چه
ست ایشان با من علاقه روحانی دارند و من هم با ایشان بهمین علاقه دارم آدمی به لیاقت خواجه بادشاه خان کجا پیدا شود
از فتوت و مروت و امانت و دیانت و صدق کلام و اکل حلال هر چه گویند بر ایشان ختم ست و هزار سال مثل ایشان

ترو تازگی بمعنی جلدی
چابکی ۱۲
دو صد معنی لعنت بدگر
آب بر بوے
کار آوردن بمعنی قند
تازه میدار رو ۱۲
مسجع فقرات
موزون ۱۲
نشیمنگاه بمعنی جایگاه
در اجاق نشستن کی کنند دو بهم
اکماژه گویند
کولی نام طوائف ست که متصل
نعل دروازه بیت السلطنت
لکهنؤ دکان بسیار دارد و شیرینی
بسیار لطیف ساخته میفروشد
دوکانش هنوز جاری ست
لوزینه شیرینی که در آن
بادام و غیره انداز ۱۲
چه بلا زد ای بلا

رقعه ۲ نور جبین مروت و گلگونه عارض فتوت سلمکم الله تعالی لفافه خطوط دیروزه که پانزدهم شهر حال بود بمطالعه
درآمد بسیار بجا گردید که از حکم حضور عدول نگردید هزار آفرین بر سلیقه و شعور شما باد که مرضی بزرگان شما بر تمین جناب
بشکوه آباد نبوده است و نیست و حق بجانب این صاحبان است زیرا که علو و دودمان ایشان مقتضی آنست که فرزندان
ایشان اطاعت اعمال نکنند لیکن نزد من این اطاعت در اصل انقیاد حکم حضور است و با اطاعت عامل چه پیر کار
انحراف از این معنی بعینه انحراف از حکم و لینعمت است حالا هر چه از حضور ارشاد میشود بجا آرید این نیابت در اصل تربیت
شماست البته در چندی از کار تحصیلداری آگاه خواهید شد و پریروز که چهارشنبه بود از خدمت خانصاحب مرخص شده زبانی
آدم خود دیروز دریافت کردم که اسباب خانصاحب همه روانه شده بود و خود برای رخصت در خانه رفته بودند که شاید یکپاس روز
برآمده خود هم روانه شدند یعنی دیروز که پنجشنبه تاریخ پانزدهم بود خانصاحب مع الخیر از لکهنو روانه برگنه شدند دیگر آنکه من از تنگی
تنگ فرصت بودم ازین سبب بهمین اکتفا ورزیده شد بعد ازین خط طویل خواهید رسید از تفضلات حضور عجب که وقت واگی خود هر جا که
بدولت و اقبال تشریف برند شما را نیز در رکاب خود سرفراز فرمایند زیاده خیریت رقعه ۳ معدن الفصاحت دبیر الرشاده سلمکم الله
تعالی عنایت نامه والد ماجد شما میر یوسف علیخان دارو غه جیب خاص حضور پر نور رسانید چون عبارتش عربی است معلوم نیست
که مطلب آن خالی شما شد یا نشد عربی آن چندان مغلق نبود لیکن غور نکرده باشید و الا از اکثر جا معلوم میشد انشاء الله
العزیز بعد یاد کردن رساله قانون مجدد شما نیز عبارت عربی خوب دلخواه خواهید نوشت محنت شرط است معلوم نیست
که از یاد گرفتن ابواب مزید فیه فراغت شد یا خیر بعد از ابواب مصادر است و وقتیکه مصادر یاد میشود از صرف مطلق بشود یا قیاس نحو آنهم
زود تر یاد خواهید گرفت قاضی صاحب جوق جوق محامد مرزا اشرف نوشته بودند البته سوای یکدو عیب صفات حمیده همه دارد
دیگر از اخبار تازه اینکه بروز جمعه که پنجم دیجه است ضیافت عالی در سرکار مرشدزاده خود با قرار پذیرفته لیکن صبحدم تشریف
خواهند آورد چاشت کرده مرخص خواهند شد از بهجت کیفیتی که دل میخواست نماند از حضور با تشباز حکم رسیده بود هرگز دگر
نبود که اول روز تشریف می آرند دیروز یکپاس روز برآمده عرضداشت جناب تعالی متضمن تعین یوم و وقت رسید بالجمله چون
اینجا هم خانه شماست بر تماشا چه موقوفست یکجا نشسته اختلاط خواهیم کرد شما را خواهیم طلبید و آغا صادق صاحب و مرزا
ابوالحسن صاحب خیلی سعی دارند که این بار بکربلا باید رفت و سوای ایشان مرزا احمد داماد میر انشاء الله خانصاحب چند بار
گفته است که من کربلا را ندیده ام و خانصاحب هم گفته اند که یکبار این را همراه خود ببر بدیاس خاطر صاحبان از حضور رخصت طلب
خواهم کرد اگر عرض من پذیرا شد میروم و الا مجبوریست و باعث اینهمه تردد در رخصت آمد آمد جناب تعالی بروز جمعه است هر چند
من خود ازین چیزها دامن برچیده بیاشم لیکن چه کنم که چنین امور تعلق برای من دارد زیاده خیریت الحاصل اگر مناسب میدانم
شما را میطلبم و الا خیر رقعه ۴ کوکب برج شرافت و سعادت و یاسمین بهارستان اهلیت و رشادت گوهری قیمت صدف
قابلیت و نکته دانی و یاقوت شاهوار معدن فصاحت و خوش بیانی فارس مضمار انشا پردازی مقدمه الجیش معرکه قفر اطراز
عندلیبان خوش آواز شاخسار بلاغت و حسن صورت آموز و طوطیان شیرین مقال هند خوش کلامی از و بهره اندوز یعنی
سکه آرای نقد نکو نامی و رنگ بر رو طراز خجسته سرانجامی عارج معارج بلند مقامی خواجه امامی سلمه الله تعالی الحمد لله که

حصول نگردیده پنجهٔ شوق بدامن مراد نرسید آخر ماه در سنه ۱۲۳۲ هزار و دو صد و سی و دو هجری بعهد حکومت تاج الامراء
اشرف انور را بندگان دارا دربان رفعة الدوله رفیع الملک نواب غازی الدین حیدر خان بهادر
شهامت جنگ دام اقباله و زاد اجلاله که بزرگ و کوچک زیر ظل عاطفتش بمراد دلها دست و گریبان و بحصول
اطمینان از رنج پریشانی برکران انداز انصرام این مهم فراغت دست داد و ازین سبب که اجزای کتاب
مرقع تصاویر رقعات عربی و ترکی و فارسی و هندی نتیجهٔ طبع جناب ممدوح بشمول نظم ضروری المقام است در خطبه
هم رعایت این براعت الاستهلال بکار رفت یعنی حمد بزبان عرب و نعت بزبان اتراک و منقبت بزبان فارس
و تعریف اصحاب بزبان هند بانضمام نظم طراز تحریر پذیرفت و نظر بر فوائد مندرجه مکاتیب نام معدن الفوائد
قرار یافت طالبان فن بمطالعهٔ آن فوائد ها بردارند و دعای خیری در حق این کتر مترجمان آرند اغاز مکاتیب
رقعه سر آمد خواجگان عالیشان و مقدمة الجیش لوزعیان بلاغت نشان سلمکم الله تعالی بعد اشتیاق لقای
شریف که عصا خیر تحریر گوناگون را مانش پنجهٔ شاهباز بیانش فشاری میدهد پوشیده نماند که تا امروز جای که خیام
دولت جناب عالی دام اقباله شرف افزا بود و آن قطعهٔ زمین سوای انتظام مجبوری نامی ندارد و بدعای عمر و دولت
آنصاحب مشغول بست و یکم ربیع الاول اینجا رسیده بودیم و اگر آنطرف هم که مسافت آن نیم کروه بیش نیست داخل
حساب کرده آید هیجده هم ربیع الاول بشمار میرسد صاحب از هیجده هم ماه گذشته تا چهارم ربیع الثانی که امروز است
شمار نمایند و هنوز نوید گوش آشنا نیست بعضی هفده هم شهر حال کوچ بلکهنو نشان میدهد و بعضی بتاریخ نوزدهم
الساعة عند الله مکتوبیکه بخدمت والد شما نوشته بودم الی یومنا هذا جوابش نرسیده وقتی می آید دلف مکتوب خودم نزد
صاحب روانه خواهم نمود تا زمانیکه راجه هلاس سنگه برادر راجه نواز سنگه متوفی که حامل این پرگنه بود دیروز مقید شد
و شتر سواران چار طرف برای آوردن زمینداران و اهل معامله رفته اند باید دید چه میشود تا وقتیکه آنها نمی آیند انتظام این
ضلع صورت نمی بندد هائیم و آفتاب گرم از خیمه چه پیشتر کنده میشود ایضا یکی از اخبار تازه اینست که اسرام سنگه نام زمیندار بود
که بحسب ظاهر رجوع بعامل سرکار داشت و زر معامله بلا انکار میرسانید لیکن در باطن مغوی زمینداران و محرم اسرار دهاکه قطاع الطریق
بوده است درین روزها صاحب نوه شده در حویلی خود مشغول تماشای رقص و محو آواز خیاگران بود دفعة سواران ارسالی
قندهاری غافل بسر وقتش در رسیدند و مرد که را با چند رفیق بدنهادش گرفتار کرده آوردند طرفه اینست که مرد که میدانست
که شیوهٔ طراری در مناقت اجباذردان در هندستان معروض حضور پر نور شده است با اینهمه بگریخت و قتیکه سواران اقتدهاری
نزدیک رسیدند آنوقت ارادهٔ گریز کرد آنها برای خود ماند و قصد گریز نکند راه را بر گرداندند و بطرف قلعهٔ دیگر متوجه
شدند مرد که باز بستی شده مشغول رقص شد حریفان وقت شب از آن طرف برگشته جلو ریز بر سرش می آیند و
مرد که را می گیرند آدمی نیست برای خود بچهٔ فیل است پریروز یا دیروز زنجیر گرانی زیب پایش کردند زیاده خیریت
از حضور اقدس دعا و از آغا صاحب سلام برسد و عمو صاحب خود را بعد سلام نیاز باید گفت که البته شب اینجا
روی آسایش می بینیم و باقی تمام روز آفتاب گرم مصاحب همدم ماست خصوصا دو پاس روز فقط

۱ گرمی زبان طفلی
۲ گویند که هنوز زنگ
۳ بخلاف صحیح آنچه
۴ مقدمة الجیش
۵ پیش رو لشکر ۱۲
۶ نوز عیان الف و نون
۷ جمع بعض تیر
۸ فشاری تیر
۹ خالی نبودن ۱۲
۱۰ نوید بی خوشخبری ۱۲
۱۱ جناب جمع جنبه
۱۲ قطاع الطریق
۱۳ راهزنان ۱۲
۱۴ خیاگران بمعنی سرود
۱۵ سرودیان ۱۲
۱۶ تشنه خالص صحیح ۱۲
۱۷ جلو ریز بمعنی
۱۸ عنان سبب مالک
۱۹ نسبت پایش کردند
۲۰ ای در پایش کردند

اگر وہ بلبل اور قمری کیطرح گل اور سرو پر خیر و سعادت کی عاشق تھی تو کیون آواز اونکی زمزمون یعنی مواعظ
کی سامعین نے اوسوقت کے اپنی کانونکو سنائی اور اگر نہر کے پانی کے مانند کہار یونمین حق و انصاف کے
روان تھی تو کیون تماشائیون نے اوسوقت کی اس سیر یعنی زیارت سی اونکی آنکھونکو ٹھنڈک پہنچائی اگر وہ مستحق
علو رتبت ہوتی تو کیون نسیم سحری کیطرح عنایت ایزدی اونکی ترقی مدارج کی گلزار کو کھلاتی اور جو وہ سرما
ہوتی تو کیون خلوت خدا کی اونکی قبول اطاعت کی پودی اپنی زمین خاطر مین بٹھلاتی اونکی سعی کی تیشون نے
جب خار زار رشک کو جڑ سے صاف کیا تب ہر ایک کا پاؤن اونکی راہ مین پڑا اور جب اونکی عدالت کی سیلون نے
بدعت کی گڑھون اور نالونکو بالکل بھر دیا تب سبکا قدم ثبات و یقین اوس زمین پر گڑا اور اونکی قدم میدان
اطاعت دین مین سب سے آگے نہ بڑھتی تو شایان نزول آیہ کریمہ السابقون السابقون حضرت حق سی نہوتے
اور زبان پاک رسول سی کسواسطے اصحابی کالنجوم کہی جاتے اگر اپنی مشعل سعی کی روشنی سی ظلمت کفر کو نکھوتے
پیشوائی اگر نصیب اونکی ہوئی تو نبی کی پیروی مین اور صدارت اگر پائی تو ضراعت گستری اور پیغمبر کی دنبالہ روی مین
نظم وہ ہین معدن فضل علم و کمال + وہ ہین منبع بخشش بیزال + جہان اونکے ہے عدل و احسان سے پر
صدف جیسے ہو در غلطان سے پر + آغاز مدعا اما بعد فقیر پر تقصیر خواجہ امام الدین معروف
بہ خواجہ امامی غازہ طراز شاہد این بیان ست کہ چون این خاکسار بمقدار اشرف سعادت تلمذ حضرت
پیر و مرشد برحق مسجود طائفہ خیر مطلق قبلہ قبلہ پرستان و کعبہ ارباب ایقان جناب میرزا محمد حسن متخلص بہ
قتیل بسط اللہ ظلال افادتہ علی رؤس المستنیرشدین الی الزمان الطویل و تحریر نثر روزی گردید اکثر رقعات کوچک
و طویل چکیدہ خامہ اعجاز شمامہ ملازمان ممدوح مشتمل بر انشاء از صحت و سقم عبارات فوائد اصطلاحات و تعلیم
طریق وصل و پیوند الفاظ و فقرات و حسن و قبح ترکیبات و اجتناب از اغلاط و دیگر مذمومات و تحفظ مقام نشست
و برخاست اصطلاحات و محاورات کہ متمسک رسانیدن ناقصان بپایہ کاملان ضبط این مدارج نماند شد مع
دیگر حالات زمانہ و احکامات بزرگانہ و استفسار بعضی مآرب و جواب بعضی مطالب میرسد و ہرگاہ بعد حصول فراغ
از تحریر نثر بضرورت سیر روزگار روانگی بطرف مغرب صورت بست و چند سال بذریعہ پابندی قیام مضافات ضلع
آبادہ اتفاق افتاد خطوط طویلے مشتمل بر آداب دربار و تالیف اصحاب بر روزگار و طریقہ تلاش معاش و دیگر
لوازم ضروریات دنیوی و صفات غیوری و فوائد صبوری و درستی عظیمت و استقلال طبیعت کہ دلیل راہ تہذیب
اخلاق و عزیزی در آفاق توان گفت یا دیگر وقائع غریبہ و سوانح عجیبہ و حکایات موافق مقام و مستحسنات نیک
انجام قدر افزای ساعات میمنت آیات بورود و کرامت آمود میشد از انجا کہ این بی سر و پا از ابتدا مرتبہ وصول
ہر رقعہ کوچک و خط طویل را بمنزلہ شان نزول سورہ اخلاص و سورہ رحمان شمردہ بقصد ترتیب عزیزتر از جان
نگاہ میداشت وقتیکہ نوبت بہ پرستدن یک جزو دانی رسید شوق خاطر بتجدید مطالعہ و تکرار استفادہ تحلیف
صاف کردن آن بر اجزای سادہ نمود دیگر بسبب موانعی چند مدت دراز نیست کہ این آرزو حمائل گردن خریدہ

جہان قیلدی ضیا دین پر محمد ٭ قرنغوادی منیگلنغ بو جہان بار ٭ بو یک بو دیده اول شاه زمان بار ٭
جہان کی روشنی سے پر محمد تاریک گھر کے مانند یہ جہان ہے شمع اس گھر میں وہ شاہ زمان ہے

منقبت

درّ غرر یتیم ولایت و امامت و لآلی متلالی در روح سعادت و ہدایت الواح ساطعہ ممتلات بلندی و برتری و اقمار لامعہ ذروات ارجمندی و پاک گوہری مصابیح لائحہ ایادی فضل و احسان و یواقیت مشرقہ سموط بر و امتنان اقطاف معلقہ ادواح حدیقہ رضا و تسلیم و اثمار خزینہ شعب شجرہ صبر جمیل عظیم اخلاق اصباح حق شناسی و دینداری در روائح انوار خدا پرستی و شب بیداری مفاتیح کنوز برآمد حالات جہان و مقالید اقفال حصول مرادات دوران اعمدہ سقوف اصابت و استواری و دعائم سطوح رصانت و پائداری فصوص خواتم نام بلند و اسنہ معارک فیروزی ابد پیوند انوار جباہ جود و کرم و لوامع حدود حسن شیم و علو ہمم مشات مسالک حق و یقین و ہدات سبل دین متین جناب کرامت مآب حضرت امیر المومنین امام المتقین علی مرتضی و وصی مصطفی علیہ الصلوۃ والسلام و ائمہ اطہار و اولاد ابرار واجب الاکرام اوبند کہ اجیاد نواہد خیر و سعادت و اعناق شواہد عفت و صداقت بعقود جواہر سنیہ حسن نیت و قلائد فلاز بہیہ صفائی طینت ایشان رونق یافتہ و اصداغ منتشرہ دیانت و امانت قرون طویلہ رصانت و متانت ماشطہ عنایت ایشان بر وجوہ خرائد رواج تافتہ عرائس میادین شوائب عفاریت عبدہ اوثان قابل تعمیر مساجد و معابد تلمع اعضاب مصقلہ ایشان نمودہ و زرش رفیعہ کبر و نخوت لغات احوطہ قبول اوامر حبوب خیوط سبحہ مدد و ریاح دست سعی ایشان فرمودہ سزاوار خطاب و لیطہرکم تطہیر از جناب کبریای ایشانند و شایان حدیث انا حرب لمن حاربکم از زبان رسول ایشان مسند حکومت بجلوس میمنت مانوس ایشان رونق تازہ و ظہور معجزات کرامات را بر قوت و قدرت ایشان نازش بے اندازہ نسائم مروحہ سرور افزا در ابتسام ازہار متسرصد اعانت دم جان پرور عیسے نہاد ایشان و اشمسلہ منفحہ طرب آرا در تفتیح انوار منتظر جنبش لب ارشاد معجز بنیاد ایشان پیروی ایشان ذریعہ نجات دو جہان و رہبر ایشان خضر راہ قصور جنان

نظم

بر نہا ختم شد خیر و سعادت ٭ از نہا تازہ رو مجد و شرافت ٭ ز ایشان رونقی روزی ایمان ٭ شجاعت بر ورازر در ایشان ٭

تعریف اصحاب رض

چوبیلا اور چنبیلی اور موتیا اور سیطرح کی اور پھول کہ باغ آداب رسالت کی رونق ہو سکین وہ اصحاب عالے جناب ہین کہ جنکا باعث بالیدگی کوئی باغبان نہین الا خدا اور جو صبا اور شمال اور نسیم اور سیطرح کی اور ہوائین کہ چمن خاطر کو کہلا دین اونکی محبت ہے کہ جنہین پیغمبر نے اپنا احباب کیا جہانتک نواری کہ نہین تی رونق ملت کی اونکی وہ خزانی بنانیوالی ہین اور جتنے درخت کہ زمین سے رواج احکام شریعت کی اوگی وہ جڑ بٹھانیوالی ہین

نعت بزبان ترکی

کوپ تیوق واو مسر و قولوق نی منزاوار اول تو تلوق جناب ایرور کیم انی تنکری تعالی اوری ساوچی قیلدی دیاجه
سب بندگی اور بہت غلامی کو لایق وہ مبارک جناب ہے کہ اوسکو خدای برتر نے اپنا پیغمبر کیا اور تمام
فاضل لار دادر کا کیشی لار نی انی امت ایلدی سبحان اللہ اول اولوغ حضرت غہ گور گور لسام کیم منی ہدایت
فاضلون اور عالمون اور آدمیونکو اوسکی امت کیا سبحان اللہ اوس بزرگ درگاہ کا دیکھنے والا ہونمین کہ میری ہدایت
نینگ یول کوتکوچی ایرور و سعادت نینگ یورت نی خضر دور ہر نی کیم شک نینگ سوسوز لیقی نی زائل قیلکوچی
کی راہ کا دکھلانے والا ہے اور سعادت کی منزل خضر ہے جو کہ کہ شک کے دیا سخن دور کرنیوالا ہے اور اسکے
دور انی روان تقریر باہر نی کیم عرب نی اولوغ فصیح و بلیغ لار نی تیل سیر قیلدی انی تحریر یا کیشی لار نی کونکل نینگ لار
روان تقریر ہے اور جو کہ کہ عرب کی بڑی فصیحون اور بلیغون کو بے زبان کیا اوسکی تحریر ہے آدمیونکے دلونکی محفل
برنگاندہ نور نی لوک انی معرفت ایا تلیق ابلادی و کول لار نی راحت و باغیر لار نی طراوت انی سیون لیقی عیشلار
مین نور کی شمع اوسکی معرفت نی روشن کی اور جانونکو راحت اور جگرون کو طراوت اوسکی دوستی نے بخشی
بو کوک کیم پارچہ نیمہ لار دین رفیع ایرور انی رفعت قدر کورفب اوری حضیض غہ کیچہ ویلدور لار ایس لار دین تغلار و قیاس
یہ آسمان کہ تمام چیزون سی بلند ہی اوسکی رفعت قدر دیکھکر اپنی پستی پر رات مین ستارونکی آنسوؤن سے روتا ہی اور یہ آفتاب
دیوای کیم پارچہ ارغ لیق لار دین یاروغ راق یارانی الن نینگ نور انی قولوتی ایستار طوتی اوچماغ پستاندہ اوشول ایچون میوہ ماق غہ
اور یہ ماہتاب کہ تمام روشنیون سی روشن تر ہین اوسکی پیشانی کی نور کی غلامی چاہتی ہین طوبی بہشت کی باغمین سوای میوہ کے دیتی ہین
قادر ایرور حوض کوثر و سلسبیل انی وضو قیلمیاق ایچون تولہ تور بلبل مونکا نی منبر غہ انی خطبہ اوقماق ایچون چیاک نینگ عمامہ
قادر ہی اور حوض کوثر اور سلسبیل اوسکی وضو کرنیکے واسطے پڑی ہی بلبل شاخ کی منبر مین اوسکی ثنا کی خطبی پڑھنے کیواسطے پھول کی عمامے
نی ایستا کوچی و در در سر دانی بوی نینگ قیس کو غوزان مین قمری نی تیلیہ قیلکوچی نورنسترن و نسرین ایچیرہ انی خلق نینگ
کو چاہنے والی ہے اور سرو اوسکی قد کی دیکھنے سے قمری کو دیوانہ کرنیوالا ہی اور نسترن و نسرین مین اوسکے خلق کے
شمیم ایرور روانی ابرنکو تلاتکوچی لار نی نوبت لار نینگ گردنی آت نسیم و دراد شول الاحباب باز کیم پارچہ بدعت و ظلم خرمن لار نی
شمیم اور اوسکی رکاب کی سوار ہونیوالونکی منزلون کی گرد کا گھوڑا نسیم ہی وہ برتر جناب ہی کہ تمام بدعت اور ظلم کے خرمنون کو
انی ذوالفقار لی تبرق کوتدوری و کفر یول نینگ قرنغو لیقی انی ہدایت نینگ مشعل نی تابق اور چوروی انری انی اوری
اوسکی ذوالفقار کی برق نے جلایا اور کفر کی راہ کی تاریکی کو اوسکی ہدایت کی مشعل کی روشنی نے اوڑایا خدا نے اوسکو اپنے
الکلری تیلاندی دانی اوزی حبیب دیپ قواندی کوک نینگ شفقی اوشول ایچون معراج کیچدہ حرق و گتہ گتہ باغی لار نی بحوت
پاس بلایا اور اوسکو اپنا حبیب کہکر خوش ہوا آسمان کی چھتین اوسکی واسطی معراج کی رات مین پارہ پارہ ہوئین اور بڑی بڑی مشکونکی
بو قدر یدین خجالت سای ایچیدہ عرق بولدی انی براق آت دور دانی قنبر قول ایرور نظم رسالت کوک نی یلدوزدور محمد
اوسکے قدرت سے خجالت کو دریا مین عرق ہوئین اور اوسکی براق گھوڑا ہی اور اوسکا قنبر غلام ہی پیغمبر کے آسمان کا ستارہ ہی محمد

إِلَيْنَا إِحْسَانًا غَيْرَ مَحْصُورٍ وَمَنَّ عَلَيْنَا بِامْتِنَانٍ مَوْفُورٍ ۞ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَعْبُودُ الْمَسْجُودُ

بسوی ما احسان کردنی بغیر نهایت و منت نهاد بر ما منت بسیار نیست معبود بحق مگر آن پرستیده سجود

وَلَيْسَ الْقَائِمُ الدَّائِمُ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ الْمَحْمُودُ ۞ هُوَ مُحْسِنٌ مُنْعِمٌ مُكْرِمٌ بِكُلِّ حَالٍ ۞

و نیست قایم همیشه مگر او است غالب ستوده و شکر کرده شده او است احسان کننده نعمت دهنده بخشش کننده بهر حال

وَنَحْنُ الْمُجْرِمُونَ الْمُذْنِبُونَ النَّادِمُونَ بِقُبْحِ الْأَعْمَالِ ۞ هُوَ سُلْطَانُ أَكْبَرُ السَّلَاطِينِ

و ما گنهگاران عاصیان پشیمان هستیم به بدی اعمال آن بادشاه بزرگترین بادشاهان

مَالِكُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ ۞ وَنَحْنُ عِبَادُهُ أَحْقَرُونَ قَابِلُونَ لِلْعَدَمِ وَالْفَنَاءِ ۞ مَا أَدَّيْنَا

مالک زمین و آسمانست و ما بندگان حقیرترین بندگانیم قبول کنندگان نیست و نابودشدن را نگزاردیم

شُكْرَ عُشْرٍ مِنْ عَشْرِ أَلْوُفِ إِحْسَانِهِ بِسَاعَةٍ مِنَ السَّاعَاتِ ۞ وَمَا جَمَعْنَا بِضَاعَةَ السَّعَادَاتِ

سپاس هم حصه از ده هزار احسانش در ساعتی از ساعات روز و شب و نه گرد آوردیم مالهای نیکی را

بِصَرْفِ الْأَوْقَاتِ فِي الضَّلَالَاتِ ۞ لَا سَبِيلَ لِمَغْفِرَةِ ذُنُوبِنَا يَوْمَ الدِّينِ دُونَ الطَّافِهِ وَلَا بَاعِثَ

از گزاردن وقتها در گمراهی ها نیست راهی برای بخشش گناهان ما روز قیامت بجز لطفهایش و نیست سببی

عَلَى عَفْوِ جَرَائِمِنَا غَيْرَ إِعْطَافِهِ إِنَّا قَمِينُونَ بِالْمَلَائِمِ الْمُتَنَوِّعَةِ عِنْدَ أَنْفُسِنَا بِالتَّحْقِيقِ ۞

بر عفو عصیان ما سوای بخشیدنش سزاواریم بملامتهای گوناگون نزدیک نفسهای ما به تحقیق

وَنَحْنُ حَرِيُّونَ بِمُكَافَاةِ الْأَعْمَالِ الَّتِي تُنْسَبُ إِلَيْنَا بِنَظَرِ التَّدْقِيقِ ۞ أَيَا مَوْلَايَ أَنْتَ كَرِيمٌ جَلِيلٌ

و ما لایقیم بپاداش اعمالیکه نسبت کرده شده اند بسوی ما بنظر تامل ای مولای من تو بخشنده بزرگ

وَهَيَا مَلْجَايَ أَنْتَ رَحِيمٌ وَلُطْفُكَ جَزِيلٌ ۞ لَا مَلَاذَ لَنَا غَيْرَ دِهْلِيزِكَ فِي الْحَيَوٰةِ وَبَعْدَهَا وَلَا

و ای پناه من تو مهربان هستی و لطف تو بسیار است پناهی نیست ما را بجز دهلیز تو در حیات و ممات و

مَفَرَّ دُونَ عَتَبَتِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَالْعُقْبَى ۞ الْعُجْزُ أَحْسَنُ بِجَنَابِكَ لِأَصْحَابِ الْخَطَاءِ لِأَنَّكَ

جای گریز نیست سوای آستانه تو در دنیا و آخرت عجز نیکست در درگاه تو برای صاحبان خطا برای اینکه تو

أَنْتَ أَلْيَقُ بِإِجَابَةِ الدُّعَاءِ وَالتَّضَرُّعُ أَصْوَبُ بِحَضْرَتِكَ بِرَجَاءِ الْعَفْوِ لِأَنَّ عِنْدَكَ أَصْحَابَ

سزاوارترین برای قبول دعا و عاجزی بهتر است بپارگاه تو بامید عفو از اینکه بتحقیق نزد تو صاحبان

الْقُصُورِ عِنْدَ الْعُذْرِ مُسْتَحِقَّةٌ لِلصَّفْحِ وَالْعَطَاءِ **نظم** سُبْحَانَكَ يَا مَنْ خَلَقَ الشَّمْسَ ضِيَاءً

قصور وقت عذر سزاوار هستند برای درگذر و بخشش پاکی هست ترا ای آنکه آفرید آفتاب را روشن

سُبْحَانَكَ يَا مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لِبَاسًا ۞ لَا تُحْسَبُ أَوْصَافُكَ سِرًّا وَظُهُورًا ۞ مَا حُصِرَ الْأَوْلَاكَ

و خوبیست برای تو ای آنکه گردانیده شب را پرده شمار کرده نمیشود وصفهای تو نه پوشیده نه ظاهر احاطه کرده نمیشود نعمتهای تو

وَهْمًا وَقِيَاسًا

از روی وهم و قیاس

بسم الله الرحمن الرحيم

أشرع بحمد محمود بالذي أعطانا أنحاء الآلاء والنعم ، وأسال إلينا ينابيع الجود
شروع میکنم بستایش ستوده که داد ما را اقسام نعمتهای ظاهر و باطن را و جاری ساخت بسوی ما چشمهای بخشش
والكرم ، أي خلقنا وهيأ لنا الأغذية اللذيذة الكثيرة ليذوق بها اللسان والألبسة
وکرم را یعنی آفرید ما را و مهیا کرد برای ما غذاهای خوش مزه بسیار را تا بچشد ازان غذاها زبان و لباسهای
النفيسة المتلونة ليتزين بها الأبدان ، ومعهما القصور الرفيعة الوسيعة للسكونة
پاکیزه رنگارنگ تا زینت یابند ازان لباسها بدنها و با آن هر دو کوشکهای بلند کشاده برای سکونت
والارتياح ، والحدائق المنضرة المخضرة لإرواء العيون وتفريح الأرواح ، فجعلنا
و آرام و نیز مهیا ساخت باغهای تر و تازه سرسبز برای سیرابی چشمها و راحت دادن روحها پس گردانیدیم ما را
أغنياء بإعطاء النقود لقضاء الحاجات ، وصاننا ليلا ونهارا من كل الصدمات
مالداران از بخشش نقدها برای کار برای حاجتها و نگهداشت ما را شب و روز از هر آسیبها
والآفات ، وشرفنا بتشريف العلوم لحصول التفوق على سائر المخلوقات
و آفتها و بزرگی داد ما را بدادن علمها برای حصول برتری بر تمام آفریدگان
والمشاركات ، وجعلنا مميزا بين المرارة والحلاوة بتوديع الحواس والمدركات
و شریکان و گردانید ما را تمیز کننده درمیان تلخی و شیرینی از سپردن حواس و قوت مدرکه
ثم أمرنا بعبادته وفرض علينا تأدية الصوم والصلوة ونهانا بإرسال الرسول
پستر حکم کرد ما را بعبادت خود و مقرر ساخت بر ما گزاردن روزه و نماز و آگاه کرد ما را بفرستادن پیغامبر
عن فوائد الحيوة والممات ، فأحمده حمدا كثيرا وافيا خارجا عن حد التقرير
از فائده های زندگانی و مرگ پس شکر میکنم آن خدا را شکر کردنی بسیار و تمام بیرون از حد بیان
وأشكره شكرا مفرطا موفورا متجاوزا عن حصر التحرير ، هو الله العزيز
و سپاس میکنم سپاس کردنی زائده بسیار گذرنده از حیطه نوشتن اوست خدای غالب
القدير الغفور الرحيم ، هو الله الخبير البصير السميع العليم هو الذي أحسن
توانا بخشنده مهربان اوست خدای خبردار بینا شنوا دانا اوست خدای که احسان کرد

بعون صناع ملکین و مکان و فضل خلاق زمان و

دعای صنمی

در مطبع منشی نولکشور مزین مطبوع گردید

۱۹/-

Author Mirzā Muḥammad Ḥasan

Ruqa'āt-i Mīrzā Qatīl

PK
6530
Q37Z53
1873

Qatil, Mirza Muhammad Hasan
Ruqa'at-i Mirza Qatil

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY